

قال رسول الله (ص): أَيُّكُمْ وَ دَعْوَةُ الْمَظْلُومِ فَإِنَّهَا تَرْفَعُ فَوْقَ السَّحَابِ حَتَّى يَنْظُرَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَيْهَا فَيَقُولُ: ارْفَعُهَا حَتَّى اسْتَجِيبَ لَهَا

پیامبر اکرم (ص) فرمودند: از دعای ستمدیده و مظلوم بترسید؛ زیرا از ابرها و پرده های مانع از دعا بالا می روند، تا خدای عزوجل در آن می نگرند، و می فرماید: آن را بالا ببرید، تا برای او اجابت کنم.

کافی ج ۲ ص ۵۰۹

دیدگاه

**حقوق زن و مرد؛  
تساوی یا تشابه؟!**

متفکر شهید آیت الله مطهری ۱۴

نگاه

**نگرانی شهید بهشتی از  
گسترش الفبای قدرت**

سید ضیاء مرتضوی ۷

گفتگو

**کار بهشتی ، انقلاب بزرگ بود**

سید محمد خاتمی ۴

# جایگاه زنان از منظر فقه اسلامی

## یادداشت سردبیر :

این شماره اختصاص به جایگاه زنان از منظر فقه اسلامی دارد و تا آنجا که در توانمان بوده تلاش کردیم تا این موضوع را هرچه بهتر مطرح کنیم. امیدواریم در شماره آینده، ادامه همین بحث را با گستره بیشتری دنبال نماییم.

اما سالها پیش بود که مرجع متفکر، مبدع و خلاق جهان تشیع، حضرت آیت الله العظمی صانعی (مدظله العالی) خوشحال از اینکه توانسته واقعت موضوعاتی از قبیل، شهادت، برابری دیه، قضاوت و ... را مطرح نماید و جایگاه خالی آنها را در جهان امروز پر کند، اعلام کرد شاید یکصد سال دیگر علما و مجتهدان به این نظریات امروز من برسند و آن را مطرح نمایند و من خوشحالم که امروز با عنایت خدای سبحان و ائمه اطهار (علیهم السلام) به این حقیقت رسیده ام و آن را برای قشر عظیم و قابل توجه زنان کشورم مطرح کردم.

البته امروز نیز شاهد تصویب برخی از همین فتاوا در مجلس شورای اسلامی هستیم بدون آنکه از طراح و مبدع اصلی آن سخنی به میان بیاید. امروز موضوعاتی از قبیل سن بلوغ، که ۱۳ سال برای دختران باشد، دیه از نظر بیمه، قضاوت و ... که تکرار آن خالی از فایده نیست، تنها و تنها از لسان و قلم معظم له مطرح شده است. شخصیتی که نزدیک به نیم قرن از حقوق از دست رفته زنان دفاع کرد و دگرگونی قابل توجهی در دیدگاه های حقوقی و مدنی و کلا، روحانیون، محققین، پژوهشگران و دین پژوهان ایجاد کرد و مخصوصاً با ورود آیت الله در این عرصه و با تمام نامالیقات و سختی ها، بسیاری از آنها در حال قانون شدن است.

به امید روزی که در عصر جهانی شدن و حضور در دهکده کوچک جهانی، علما، متفکران و صاحبان افتاء با تشخیص هرچه بهتر زمان و مکان به تحولات فقه در این عرصه نیز نیم نگاهی داشته باشند تا نسل معتقد و مسلمان بتوانند آسانی دین و سهولت احکام اسلامی را به عینه شاهد باشند.

فقه و قانون

**ضرورت نگاه اصلاحی  
به حقوق زنان**

محمدتقی فاضل میبیدی ۲۴

حقوق

**حقوق زنان**

میثم محمدی ۲۰

فقه

**تبیین مسایل حقوقی زنان**

آیت الله العظمی صانعی ۱۶



علی(ع) و جواد الائمه(ع) در نگاه حضرت آیت الله العظمی صانعی(مدظله)

## شناخت علی(ع) و جواد الائمه نیاز امروز ما

رفیق دارد، دوست دارد، با مقامات آشنایی دارد، اما نزد تو ای علی(ع) ضعیف است تا اینکه حق ضعیف را از چنگ او در آوری! و تا حق را نگیری برای تو قدرت و مقامش اهمیت ندارد «الْقَرِيبُ وَ الْبَعِيدُ عِنْدَكَ فِي ذَلِكَ سَوَاءٌ» (۲) ای علی(ع) آنهایی که به تو نزدیک یا دورند، همه نزد تو یکناخت هستند. در نتیجه: علی(ع) همه را با یک چشم می‌دید. اما اگر یک روز خدای ناخواسته خلاف ارزش های علی(ع) عمل شد، آن وقت است که بنده و جنابعالی همه مسؤل هستیم و باید به ایشان پاسخگو باشیم.

### بزرگواری حضرت امیر(ع)

نقل شده: روزی حضرت امیر(ع) از کوچهای عبور می‌کرد که مردی گلوله گلی را با هدف مسخره کردن به طرف حضرت پرتاب کرد. حضرت(ع) چیزی نگفت و رفت. مالک‌اشترکه شاهد ماجرا بود رسید به آن مرد و گفت: فهمیدی به چه کسی گلوله گل پرت کردی؟! مسخره‌اش کردی؟! گفت: نه! مالک گفت: او امیرالمؤمنین(ع) بود، رئیس مسلمین بود. آن مرد آمد دنبال حضرت امیر(ع) و دید حضرت(ع) در مسجد است. حضرت(ع) رو کرد به آن مرد و فرمود: «به مسجد نیامدم جز اینکه برای تو دعا کنم و برای تو طلب مغفرت نمایم».

(۱) الکافی، ج ۵، ص ۱۵۱، کتاب المعیشت، باب آداب التجارة، ح ۳؛ بحار الانوار، ج ۱۰، ص ۹۴، باب آداب التجارة، ح ۱۰.  
(۲) بحار الانوار، ج ۹۷، ص ۳۷۹.

### مبارزه عملی امام جواد(ع) با غلو و خرافات

امروز می‌خواهم راجع به جواد الائمه(ع) روایتی برای شما بخوانم که هر چه داریم از اهل بیت(علیهم السلام) داریم، «و بک علمنا الله معالم دیننا و اصلح ما کان فسد من دنیانا و بکم تمت الکلمة و عظمت النعمة و انتلفت الفرقة...» تا آخر. روایت را می‌خوانم، بعد تفصیل و تحلیل را می‌گویم. روایت در باب مولد ابی جعفر محمد بن علی الثانی، جواد الائمه(علیه السلام)، در کتاب اصول کافی است. یک مردی که بزرگ از اصحاب بوده - به قول حسین بن محمد اشعری که می‌گوید: «شیخ اصحاب ما بود -، به نام عبدالله بن رزین، می‌گوید: من مدینه مجاور بودم می‌دیدم هر روز ظهر جواد الائمه(صلوات الله و سلامه علیه) به طرف مسجد پیغمبر(ص) می‌آید در حیات مسجد، می‌رود سراغ قبر رسول الله (ص)، سلام می‌دهد به پیغمبر(ص)، و بر می‌گردد به خانه حضرت زهراء(س)، در خانه حضرت زهرا کفش‌هایش را در می‌آورد و می‌ایستد نماز می‌خواند، راوی می‌گوید: روزهای متمادی این کار حضرت امام جواد(ع) بود. شیطان مرا وسوسه کرد و من تصمیم گرفتم یک مقدار از خاک‌های زیر کف پای جواد الائمه(ع) را بردارم



آخوند اشتباهی دارم، خلاقی دارم؛ به مردم، به جوانان، طلاب و دانشجویان بگویند پای اسلام و هدف نگذارید. یکی از مواردی که می‌توان علی(ع) را شناخت زیارتنامه ایشان است. در زیارتنامه‌ای که شیخ مفید، شهید و سید مرتضی(رحمة الله علیهم)، ظاهراً هر سه نفر امیرالمؤمنین(ع) را در شب بیست و هفتم با این زیارت زیارت می‌کردند؛ جملات زیبایی فراوانی وجود دارد من یک جمله‌اش را برای شما می‌خوانم: «وَ لَا لِأُحَدٍ عِنْدَكَ هَوَاةٌ» تو ملاحظه هیچکس را نمی‌کردی، نه ملاحظه اقوام نه ملاحظه رفیق. به ابن عباس هم نوشت، گفت اگر پسر خودم هم خلاقی کرده بود تنبیهش می‌کردم، «بوجد الضعیف الدلیل عندک قویاً عزیزاً، حتی تأخذ له بحقه»، آدم ناتوان، بی پول، بی پارتی، بی وکیل و بی دست اندرکار، اگر حقش جایی از بین می‌رفت، نزد تو ای امیرالمؤمنین، قوی بود تا شما حق او را از ظالم بگیرد. انسان ضعیف و بیچاره پناهگاه خودش را امیرالمؤمنین(ع) می‌دانست، پناهگاه خودش را حکومت عدل علی(ع) می‌دانست. ما دنبال اینگونه حکومت کردن هستیم، و باید تلاش کنیم اینطور بشویم «وَ الْقَوَى الْقَرِيزِ عِنْدَكَ ضَعِيفاً حتی تأخذ منه الحق»، یعنی: آدم توانمند، پارتی دارد،

**آدم ناتوان، بی پول، بی پارتی، بی وکیل و بی دست اندرکار، اگر حقش جایی از بین می‌رفت، نزد تو ای امیرالمؤمنین، قوی بود تا شما حق او را از ظالم بگیرد. انسان ضعیف و بیچاره پناهگاه خودش را امیرالمؤمنین(ع) می‌دانست، پناهگاه خودش را حکومت عدل علی(ع) می‌دانست. ما دنبال اینگونه حکومت کردن هستیم، و باید تلاش کنیم اینطور بشویم.**

### تازیانة حضرت امیر(ع) باتوم نبود!

بر اساس برخی تواریخ و روایات حضرت امیرالمؤمنین(صلوات الله و سلامه علیه) اول صبح از دارالحکومه بیرون می‌آمد و در بازارهای کوفه می‌گشت و می‌گفت: بازاری‌ها! کم نفروشید، بازاری‌ها تکبیر بگویید، بازاری‌ها حمد کنید خدا را؛ و در دست او یک تازیانه بود (۱). انسان خیال می‌کند تازیانه یعنی یک باتوم، یا تازیانه‌هایی که به اسب می‌زنند! نخیر! بلکه تازیانه امیرالمؤمنین(ع) «سببیه» بود، قدیمی‌ها در کیسه‌ها را که می‌خواستند ببندند مثل امروز نخ نبود، برای همین، بغل لباس‌ها یک جایی دارد که یک مقدار محکم‌تر است، می‌بریند و در کیسه‌ها را با آن می‌بستند، بنابراین آنچه دست حضرت(ع) بود یک تکه پارچه بوده که حضرت(ع) به عنوان تازیانه دستش می‌گرفته است. با پارچه زدن، مثل زدن با چوب گندم است، چوب گندم چقدر درد می‌آورد؟! [حاج آقا حسین قمی(رضوان الله علیه) پسرهایش را تهدید می‌کرد، می‌گفت: فرض کنید بلند می‌شوم با چوب گندم شما را می‌زنم.] حالا امیرالمؤمنین(ع) با این تازیانه آنهم با وصف ذکر شده است صبح برای امر به معروف و نهی از منکر به بازار می‌آید، و می‌گوید: تکبیر بگویید، سبحان الله بگویید، بیان این کلمات نمی‌تواند همراه با تازیانه باشد، آقایانی که «سببیه» را تازیانه معنا کرده اند، اشتباه معنا کرده‌اند. ملاذ الاخیار و تهذیب را نگاه کنید، می‌گوید: این یک تکه پارچه ای بوده، یا پارچه کتان که اگر به کسی بزند دردش نمی‌آید. یعنی معلوم بوده وقتی که علی(ع) مردم را ارشاد می‌کند، اینجا جای تازیانه و شلاق نیست. بعضی می‌گویند: «سببیه» به معنای یک قطعه پوست است. بعد مجلسی(ره) می‌گوید: این معنی بهتر است. ظاهراً در زمان مجلسی(قدس سره) مثل امروز ما نبوده است که بنگرد آزادی و اختیار چقدر برای اسلام ارزش دارد چطور ما می‌توانیم مردم را با شلاق و تازیانه به اسلام جلب کنیم. تازه اگر برخی یک تکه پوست بوده، معلوم نیست آن پوست چطوری بوده، تازه آن هم نه مثل این پوست‌های بافته شده و شلاق‌هایی که به اسب می‌زدند نبوده است. علی(ع) وقتی توی بازار می‌آید می‌گوید: «الله اکبر» بگویید، «الحمد لله» بگویید، «سبحان الله» بگویید، و این مشی اسلام و منطق ائمه اطهار در ارتباط با امر به معروف و نهی از منکر و دعوت به یکتاپرستی است.

### شناخت ارزش‌های علی(ع)

امروز وظیفه همه مطالعه حالات حضرت علی(ع) و شناخت ارزش‌هایی است که ایشان سعی در اجرای آن در جامعه داشتند و وظیفه‌ی ما این است که ارزش‌ها را به جامعه بشناسانیم و به مردم بگوییم آقا! ما دنبال اینگونه حکومت هستیم، ما دنبال اینگونه مسائل هستیم، اگر بچه‌های ما شهید شدند دنبال این اهداف بودند، و اگر من



قد و قیافه من نگاه نکن. ما درون را بنگریم و حال را، نی برون را بنگریم و قال را. علامه مجلسی (قدس سره) در مرآت العقول دو تحلیل درباره این برخورد امام (ع) دارد، می‌گوید: شاید برای این بود که اگر اجازه این کار را می‌دادند، حضرت (علیه السلام) مشهور می‌شد، برای اینکه از شهرت گریزان بوده، نخواست این کار انجام بگیرد. در تحلیل دوم، مجلسی می‌گوید: شاید برای این بود که درست است احترام به امام مطلوب است، اما خاک زیر پای امام (علیه السلام) را برداشتن، این یک بدعت است و حضرت جواد (ع) می‌خواسته جلوی این بدعت را بگیرد. بعد مجلسی اظهار نظر می‌کند و می‌گوید: «و الاول اصوب». تحلیل اول درست تر است.

اما بنده به مجلسی عرض می‌کنم اجازه بدهید ما بگوییم: نظر دوم صحیح تر است: یعنی اجازه بدهید ما بگوییم: این جواد (ع) پسر آن علی (ع) است که وقتی یک عده ای گفتند: تو خدا هستی گفت: من خدا نیستم. گفتند: ما می‌گوییم: تو خدایی! تملق از این بهتر و بالاتر؟ امیر المؤمنین (علیه السلام) فرمود: نگویید، آتش می‌آورد شما را می‌سوزانم! یعنی علی (ع) در مقابل بدعت، تملق، ادعای الوهیت و غلو می‌ایستد. چون اگر جامعه گرفتار انحراف فکری شد، این انحراف فکری فردا اساس اسلام را به خطر می‌اندازد. اگر جامعه گرفتار دروغ و تملق شد فردا قرآن و احکام آن به خطر می‌افتد، که نه از علی (علیه السلام) اسم می‌ماند، نه از جواد الائمه (علیه السلام). چون همه چیز با دروغ پیش می‌رود. آنوقت کار به جایی می‌رسد که سمره بن جندب بیاید حدیث جعل کند، دروغ درست کند و بگوید: آیه: (وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ)، «و از میان مردم کسی است که جان

**علی (ع) در مقابل بدعت، تملق، ادعای الوهیت و غلو می‌ایستد. چون اگر جامعه گرفتار انحراف فکری شد، این انحراف فکری فردا اساس اسلام را به خطر می‌اندازد. اگر جامعه گرفتار دروغ و تملق شد فردا قرآن و احکام آن به خطر می‌افتد، که نه از علی (ع) اسم می‌ماند، نه از جواد الائمه (ع). چون همه چیز با دروغ پیش می‌رود.**

خود را برای طلب خشنودی خدا می‌فروشد»، در وصف عبدالله بن ملجم مرادی است که فرق علی (ع) را شکافت! بنابراین به نظر بنده جواد الائمه (ع) می‌خواهد جلوی بدعت و خرافات را بگیرد. می‌خواهد خرافات و بدعت، باب نشود و کارهایی که از اسلام نیست با اسلام مخلوط نشود. اگر او این کار را می‌کرد، مأمون و هارون الرشید و معصم عباسی ها مردم را و می‌داشتند از آنها انسان هایی مقدس بسازند به گونه ای که مردم ناآگاه و نادان مجبور باشند به این ستم کاران تبرک بجویند و این عمل به عنوان یک سنت زشت در جامعه جا بیفتد که هاله ای از تقدس و کرامت اطراف حاکمان وجود دارد و این را از اسلام بدانند که در درازمدت موجب بدبینی مردم به اسلام و ارزش های آن خواهد شد.



رختکن، امام (علیه السلام) از روی حصر آمد، سوار مرکبش شد و خارج شد، پیش خودم گفتم: به تحقیق من موجب اذیت حضرت (علیه السلام) شدم و تصمیم گرفتم دیگر دنبال حضرت (علیه السلام) برای این کار نروم، دوباره وقتی تصمیم من برگشت، حضرت هم دوباره کار سابقش را تکرار کرد.

#### چند نکته در این روایت هست:

۱ - از این روایت پشتکار و استقامت آن شیخ من اصحابنا را ما می‌فهمیم. عبدالله بن رزین یک تصمیمی گرفته و پایش ایستاده است. این اولاً استقامت را به ما درس می‌دهد که آدم وقتی یک تصمیمی گرفت، باید پای تصمیمش بایستد.

۲ - به ما می‌فهماند که جواد الائمه (علیه السلام) یک حساسیت فوق العاده ای داشته است که این کار آن شیعه انجام نگیرد.

۳ - این که می‌شود این را جزء کرامات جواد الائمه (علیه السلام) هم آورد که بله، تا هر وقت احتمال می‌داده است آن بنده خدا به دنبال چه کاری بوده، عملاً کاری می‌کرده که او از این کار دست بردارد و وقتی برای امام مشخص شد که او از ذهنش این مطلب بیرون رفته، دیگر آن حضرت هم سراغ حال عادی اش برگشت.

۴ - در خانه فاطمه (س) نماز می‌خوانده و بقیه خصوصیات.

۵ - اما نکته مهم تر اینکه: چرا حضرت نمی‌گذاشته از خاک کف کفشش بردارد؟! سرش چه بوده؟! جواد الائمه ای که فردی از مصر آمد گفت: من بنا کردم قد و قامت جواد الائمه را برانداز کنم - جواد الائمه کوچک بود، هفت ساله بود که پدرش امام رضا (علیه السلام) از دنیا رفته بود و به امامت رسید - ، در عین حال که نگاه می‌کردم امام گویا ذهن مرا خواند فرمود: (و آتَيْنَاهُ الْحِكْمَ صَبِيًّا)، یعنی: و از کودکی به او نبوت دادیم. نگاه نکن به قد و قیافه من، امامت مثل نبوت است. نگاه کن به آنوقتی - به ترجمه آزاد از من -، که سی هزار سؤال را جمع کرده می‌آورند از من می‌پرسند و من جوابشان را می‌دهم، به

برای همین دنبال ایشان رفتم، یک روز نشستم، منتظر ماندم تا یک مقدار خاک‌های زیر کفشش را بر دارم، از قضا آنجا که هر روز امام پیاده می‌شد امروز پیاده نشد. - یعنی معلوم می‌شود حضرت فهمیده که این شخص می‌خواهد این کار را بکند - ، برای همین: حضرت (ع) چونکه به مقصود آن شخص پی برده بود، روی خاک‌ها نمی‌ایستاد بلکه روی سنگی قطور می‌ایستاد و بر پیامبر سلام می‌داد و به مکانی که نماز می‌خواند باز می‌گشت، و چند روز کارش این بود، وقتی این وضعیت را دیدم

گفتم: آن ریگ‌هایی که کف پای مبارکش است، آنها را بر می‌دارم. امام (ع) فردای آن روز نزدیک ظهر آمد، روی صخره رفت، داخل حرم شد، سلام داد و برای نماز که رفت، این بار دیگر با کفش‌هایش نماز خواند! امام (ع) چند روز به همین منوال آمد و کفش‌هایش را در نیاورد. من پیش خودم گفتم: اینجا که توانستم، - معلوم می‌شود این هم یک آدم مصری بوده - و لکن می‌روم آن حمای که حضرت (ع) می‌خواهد برود، و وقتی امام (ع) به حمام رفت آنجا از کف کفش امام خاک می‌گیرم، برای همین سؤال کردم که حضرت کدام حمام می‌رود؟ به من گفتند: یک حمامی است برای یکی از اولاد طلحه در بقیع که امام (ع) آنجا حمام می‌رود، پرسیدم چه روزهایی می‌آید حمام، و فهمیدم امام چه روزی به آن حمام می‌آید، رفتم در حمام نشستم، و بنا کردم با آن حمامی حرف بزنم، و منتظر بودم حضرت (ع) بیاید، حمامی گفت: ننستی من را سرگرم کردی که چی؟! اگر قصد حمام رفتن داری بلند شو و داخل شو! اگر حالا تروی یک ساعت دیگر نمی‌توانی بروی، پرسیدم: چرا؟! گفت: چونکه فرزند رضا (علیه السلام) می‌خواهد حمام برود، گفتم: فرزند رضا کیست؟! گفت: مردی است از آل محمد (علیه السلام) که اهل ورع و صلاح است. گفتم: یعنی کس دیگر نمی‌تواند همراهش داخل حمام شود؟! گفت: حمام را برای او خلوت می‌کنیم، در همین حال امام (علیه السلام) با غلام‌هایش آمد، و همراه امام (علیه السلام) غلامی بود که حصیری همراه داشت. وقتی حضرت را وارد رختکن کردند، حصیر را پهن کرد، حضرت سلام کرد، سوار بر مرکبش داخل شد، و داخل رختکن شده روی حصیر که رسید پیاده شد.

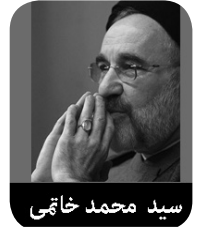
- حضرت (علیه السلام) پایین نیامد تا مبدا این شیعه از آن خاک‌های کف پایش بردارد. از روی تعجب وقتی این صحنه را دیدم به حمامی گفتم: این همان است که گفتی اهل صلاح و ورع است؟! حمامی گفت: ای آقا! بله، اما هیچ وقت ندیده بودم با مرکبش برود، - همیشه در حمام پیاده می‌شد و داخل می‌شد، امروز نمی‌دانم چطور شده با مرکبش رفت داخل رختکن شد، پیش خودم گفتم: این نتیجه عمل من است، من این درد سر را برای حضرت درست کردم. سپس گفتم: صبر می‌کنم تا امام (علیه السلام) از حمام بیرون بیاید، هنگام خارج شدن از حمام اقلاً به هدمم برس، وقتی امام (ع) از گرم‌خانه بیرون آمد گفتم: مرکبش را بیاورید داخل رختکن، حیوان را بردند داخل

در یادبود و شناخت آیت الله دکتر بهشتی

## کار بهشتی یک انقلاب بزرگ بود؛ انقلاب آرام و بی صدا

اشاره:

بنیاد نشر آثار و اندیشه های شهید آیت الله دکتر بهشتی در راستای پژوهش و تحقیق درباره طرح «روحانی تراز نوین» که به بررسی وظایف و اهداف و رسالت روحانیت در عصر جدید و آسیب شناسی وجوه مختلف آن اختصاص دارد، به سرانجام رسید. محمد خاتمی رفت تا علاوه بر شرح و توضیح تجربیات وی از سالها تلاش در راه شناساندن اندیشه عمیق و اصیل اسلامی و نیز تلاش عملی در راه نشر اخلاق اسلامی، به بازگویی تفسیر خاتمی از شهید آیت الله دکتر بهشتی نیز بپردازد و اندیشه و گفتار بهشتی را در آینه قول و سخن خاتمی به نسل امروز ارائه دهد. گفت و گو با خاتمی فرصت مغتنمی بود تا بتوان از خلال ادبیات و نگاه یکی از نزدیک ترین و شبیه ترین افراد به شهید دکتر بهشتی با مشی و مرام او دقیق تر و صریح تر آشنا شد و حتی سختی و صعوبت راه بهشتی و چون او زیستن و راه رفتن را بهتر دریافت. گفت و گوی حاضر بخشی از این پروژه تحقیقی است که در اختیار مخاطبین قرار می گیرد.



سید محمد خاتمی

مطیع اند و چه کسانی مطیع نیستند؟ آیا هدف ادیان بزرگ الهی همین بوده و هیچ نگاهی به زندگی آدمی نداشته اند؟ یا این احکام برای برآوردن نیازهایی وضع شده اند که انسان هر روز با آن روبه روست و لزوماً همه این نیازها نیازهای ثابتی نیستند (البته نیازهای ثابتی هم در طول تاریخ وجود داشته است)؟ ادیان الهی چگونه پاسخگوی این نیازهای نوظهور خواهند بود؟ اینها دغدغه هایی است که همواره وجود داشته است، به خصوص با تفکراتی که در دنیای امروز راجع به انسان و جهان و طبیعت و هستی پیدا شده است. همواره عده ای بوده اند که این دغدغه خاطر برایشان وجود داشته و در صدد این بوده اند که به این پرسشها پاسخ بدهند و در واقع به خاطر علاقه به دین و آگاهی به زمان در زمینه توانمند ساختن دین، بالا بردن توان پاسخگویی آن به پرسشهای انسان و نیازهای روز بشر تلاش کرده اند. من فکر می کنم افرادی نظیر شهید بهشتی، شهید مطهری و امام موسی صدر کسانی بودند که این دغدغه را داشتند. ممکن است که جنس دغدغه هایشان یکی بوده ولی نوع آن با هم تفاوت داشته و رویکردهایی که برای حل مشکلات داشتند با همدیگر یکسان نبوده است، ولی بین اینها وجه اشتراکی وجود دارد که به راحتی قابل درک است.

با این مقدمه من آقای بهشتی را این گونه توصیف می کنم که ایشان انسان عالم پرهیزگاری است که جهان خودش را می شناسد، نسبت به دین خودش دغدغه خاطر دارد و در عین حال باور دارد که این دین، دین حقانی است و باید در عرصه زندگی حضور داشته باشد و نیز کسی است که معتقد است امروز هر کاری که بخواهیم انجام بدهیم باید با اتکال به میراث گرانهای ما از دین باشد، ولی در عین حال اکتفا کردن به این میراث و اینکه با ابزار این میراث بخواهیم همه مسائلمان را حل کنیم، هم کاری نادرست است و هم کاری ناشدنی. بلکه باید با استفاده از این منابع و مآخذ پاسخ های دین به پرسش های زمان حاضر را در عین حفظ هویت و اصالت دین استخراج کرد. به همین دلیل آیت الله بهشتی برای



از دوران های گذشته نیز به یک معنی همیشه این مسئله مطرح بوده است که بین عقل و وحی چه رابطه ای و بین دین و دنیا چه نسبتی برقرار است؟ و نقشی که دین در زندگی این جهانی انسان دارد چیست؟ آیا اصلاً نقشی دارد؟ برخی خیال خود را راحت کردند؛ گفتند دین در این زمینه نقشی ندارد، به خصوص در این دنیای امروزی و مدرن؛ اما مسئله با این پاسخ حل نشد و نخواهد شد.

خاص گذشته روبه رو است و به آن مسائل پاسخ می گوید؟ در حالی که زندگی انسان مدام در حال تغییر است و هر روز مسائل نو پیش روی بشر قرار می گیرد و دین جاودان باید بتواند مسائل جدید را شناخته، به هر یک پاسخی متناسب بدهد. اگر بخواهیم احکام دین در زندگی روزمره انسان امروزی جاری باشد، آیا این احکام فقط تکالیفی هستند که از طرف خداوند وضع شده اند تا نشان دهند چه کسانی

اسلاف خود شده، همین حساسیت و دل مشغولیشان به این سؤال بشر بوده که دین در زندگی این جهانی انسان چه کاره است؟ و دین در این دنیا چه کار می تواند بکند؟ دین در مصاف با این های دیگر و روشهای دیگر چه نقشی می تواند داشته باشد؟ و اصلاً اینکه ما دین را (به خصوص دین اسلام را) جاودانه می دانیم، لوازم این جاودانگی دین چیست؟ آیا دین جاودانه دینی است که فقط با یک سلسله مسائل

شهید بهشتی یک دوره چهارساله در هامبورگ فعالیت داشتند که به نوعی دوره باروری شخصیت اجتماعی ایشان به حساب می آید، اما وجوه شخصیت ایشان بزرگتر از آن است که بخواهیم آن را در قالب مرکز اسلامی هامبورگ ببینیم؛ ایشان را باید در افق وسیع تری دید.

آیت الله دکتر بهشتی، پنج سال در مرکز اسلامی هامبورگ حضور و فعالیت داشتند و پس از آن در امر تدوین کتابهای درسی دینی که به نظرم بسیار مهم و تأثیرگذار بود نقش محوری داشتند و بعد از پیروزی انقلاب در ساماندهی و شکل دهی نظام جمهوری اسلامی نقش کلیدی داشتند. همه اینها اموری است که در شناخت شخصیت ایشان می تواند مورد توجه قرار بگیرد. اما به نظر من خوب است حتی گسترده تر از این موارد صحبت کنیم. امروز وقتی از یک روحانی صحبت می کنیم، باید موقعیت آن روحانی را بسنجیم و ببینیم چه توقعی از او هست؟ و چه نقشی می تواند داشته باشد؟

امروز دین با چالش های بسیار سنگین و بزرگی مواجه است. بعد از ظهور پدیده مدرنیسم و مدرنیته در دنیا، دین با چالش های جدیدی روبه رو شده است که به هر حال متصدیان امر دین را هم بی نصیب نگذاشته است.

از دوران های گذشته نیز به یک معنی همیشه این مسئله مطرح بوده است که بین عقل و وحی چه رابطه ای و بین دین و دنیا چه نسبتی برقرار است؟ و نقشی که دین در زندگی این جهانی انسان دارد چیست؟ آیا اصلاً نقشی دارد؟ برخی خیال خود را راحت کردند؛ گفتند دین در این زمینه نقشی ندارد، به خصوص در این دنیای امروزی و مدرن؛ اما مسئله با این پاسخ حل نشد و نخواهد شد.

این چالش ها همواره وجود داشته و در دنیای جدید چالش های جدیدتری هم به آن افزوده شده که منشأ پیدایش شخصیت هایی متفاوت از دیگران شده است؛ کسانی که در عین پایبندی به دین، در عین تسلط بر مبانی دینی، شخصیت های کاملاً متفاوتی نسبت به اسلاف خود داشته اند و به نظر من بزرگ ترین عاملی که سبب تفاوت چشم گیر این افراد نسبت به



و در روزهایی که تقریباً موضوع رفتن من به آلمان و ارتباط با آقای بهشتی روشن و قطعی شده بود ایشان خاطره‌هایی از شهید بهشتی ذکر کردند. یکی از تعبیری که از ایشان در مورد آقای بهشتی شنیدم این بود که فرمودند آقای بهشتی یقیناً مجتهد است. آقای آقاموسی شبیری زنجانی انسان بسیار محتاطی هستند و به سادگی قضاوت نمی‌کند و قضاوت علمی درباره افراد بسیار برایشان دشوار است، ولی برای من خیلی جالب بود که گفتند یقیناً آقای بهشتی مجتهد است. این روزها الحمدلله! عناوین آیت‌الله و مجتهد و بالاتر و پایین تر از این خیلی زیاد شده، ولی مجتهد واقعی و مجتهد به آن معنایی که به آن قله درک و استنباط رسیده باشد انگشت شمار است. آن هم زمانی که آقای آقاموسی شبیری زنجانی بگوید کسی یقیناً مجتهد است. این نشانه علم و فضل ایشان و جایگاه والای علمی ایشان است. بله آیت‌الله بهشتی در عین حال که از نظر فکر و اندیشه بسیار قوی بودند و کار کرده بودند؛ فلسفه خوانده بودند، فقه و اصول خوانده بودند، زمان خودشان را می‌شناختند. ما هنوز هم کمتر کسی را داریم که مثل آقای بهشتی بر سه زبان زنده دنیا مسلط باشد. تسلط ایشان بر زبان‌های آلمانی و انگلیسی را که خود شما درک کرده بودید. در سفری که ایشان به آلمان آمده بودند من تسلط ایشان بر زبان عربی را به چشم خود دیدم. در آن سفر آقای حسام العطار هم از شهر آخن آمده بودند و جمع کثیری از مریدان حسام هم در کتابخانه مرکز اسلامی هامبورگ جمع شده بودند. من هم تازه به

معنوی است (گرچه شاید تعبیر اشرافیت هم درست نباشد که ترجمه اریستوکراسی غربی است)، ولی مراد از اشرافیت معنوی همان اشرافیتی است که در بعضی از روایات ما هم آمده و ستوده هم هست. این تبار، تبار مهمی است. یعنی واقعاً اینکه آدم از کدام ریشه باشد و از کجا آمده باشد، خیلی مهم است. آدم‌های بی‌ریشه همیشه کار را خراب می‌کنند. آدم‌های بی‌ریشه همیشه چون ظرفیت کافی را ندارند، مشکل ایجاد می‌کنند و همین است که می‌بینیم در کلام امیرالمؤمنین و دیگر بزرگان دین و آیین ما به اولیای امر خطاب می‌کنند که برای سپردن امور مردم سراغ کسانی بروید که دارای ریشه‌های عمیق هستند، چه از نظر جایگاه اجتماعی، چه از نظر جایگاه علمی.

دومین موضوع استعداد فوق‌العاده ایشان است. من تعبیری از مرحوم داماد که بزرگترین اساتید ایشان بودند و عمده آموزش‌های فقه و اصول شهید بهشتی نزد آقای داماد انجام شد، شنیدم که ایشان گفته بود من هیچ کسی را به استعداد آقای بهشتی ندیده‌ام و حتماً می‌دانید که برجسته‌ترین فضایی که هنوز هم برخی از آنها هستند، و برخی دیگر هم رفته‌اند شاگرد آقای داماد بودند. این قضاوت، قضاوت کسی نیست که مثلاً پنجاه یا صد نفر شاگرد داشته باشند و در میانشان یک نفر مثل آقای بهشتی شاخص باشد و این تعبیر را در مورد او به کار برد. قریب به اتفاق شاگردان ایشان شاخص بودند و وقتی که آقای داماد می‌گویند استعدادی مثل ایشان ندیدم واقعاً این نشانه نخبگی

جهان بی‌معنایی است، جهان بی‌هویتی است و به تعبیری که آگوستینوس استیلاست‌ها می‌گویند جهانی پر از دلهره است. ولی به نظر ما جهان مطلوب، جهانی است که خداوند می‌گوید "لا خوف علیهم و لا هم یحزنون" نه حزنی در آن هست نه خوفی. جهان ما اگر متصل به امر قدسی مطلق نشود، همواره خوف و حزن در آن هست. در عین حال اینکه کسانی که مقدس نیستند، مطلق نیستند و در زمان و مکان محدودند، مقدس شوند یا اندیشه آنها مقدس شمرده شود، یا برداشتهای خاصی مقدس قلمداد شوند و این امر بر جامعه تحمیل بشود و هزینه‌های گزافی هم داشته باشد و تا آنجا پیش برود که حتی اعتراض کردن به این بشر هم خطا و جرم به حساب آید، این مناسبتی با امر قدسی ندارد.

خوشبختانه بشر امروز از این مسئله رها شده و این امر مهم و مبارکی است که دست کم در عالم نظر، انسان از حکومت‌های مستبد و جبار و حکومت‌های مطلق که بیشتر حاکم بودند رهایی یافته است. این است جهان امروز و امر مستحدثی که از آن سخن می‌گوییم. آیا واقعاً امروز که ما به دین رجوع می‌کنیم شبهه این کمونه که در کلام کلاسیک می‌خواندیم مسئله اصلی ما است یا مسائل دیگری که بروز و ظهور کرده است؟ امروز وقتی از دین صحبت می‌کنیم صحبت از این است که نگاهش به انسان چیست؟ درباره آزادیهای انسان چگونه فکر می‌کند، درباره زمینه‌سازی برای رشد نیروهای جامعه چگونه حکم می‌کند. اینها مسائلی است که دغدغه خاطر بزرگانی چون شهید بهشتی، امام موسی صدر و سایرین بوده است. البته نمی‌خواهم بگویم اینها انسانهایی بودند که هیچ عیب و نقصی در کارشان نبوده، نه! به اعتقاد من این نقطه حرکتی است که ما اگر بخواهیم شخصیت این بزرگواران را بشناسیم باید از این نقطه شروع کنیم. اعتقاد به دین، اعتقاد به توانایی دین برای حل مشکلات بشر و اعتقاد به اینکه راه حلی که دین دارد بهترین راه حل برای مسائل پیش روی بشر است.

اما بشر یک امر تاریخی است؛ زندگی هم یک امر تاریخی است. پرسش و پاسخهایی که ما در زمان خودمان داریم چیست؟ شناخت اینها و اینکه چه کنیم که دین توان پاسخگویی به این پرسشها را داشته باشد؟ این اجمالاً مسائلی است که من برای افرادی نظیر شهید مطهری، شهید بهشتی و دیگران مورد توجه قرار می‌دهم و بسته به اینکه چقدر زمان خودشان و مسائل آن را بشناسند، و رجوعشان به منابع اصلی دین چگونه باشد، جوابهای متفاوتی ممکن است در این زمینه بگیرند. البته خصوصیات شهید بهشتی را از جهات دیگری هم می‌توان و باید دید. اولین موضوع تبار شهید بهشتی است. تبار او علم و فضیلت و نوعی اشرافیت

شناخت جهان امروز تلاش می‌کند ما عالمانی داشته باشیم که در عین بزرگی، هرگز خود را از شناخت زمان بی‌نیاز ندانند. من در جای دیگر هم عرض کرده‌ام غرب، چه خوب و چه بد، مهم‌ترین حادثه واقعه تاریخ ماست و درباره "اما الحوادث الواقعة فارجعوا الی رواة حدیثنا" نکته این است که نباید حدیث را در این روایت و حدیث‌های لفظی خلاصه کنیم. مراد ما از حدیث آن پدیده نویی است که در شخصیت، پیش و منش ما بروز می‌کند. گرچه خود حدیث به معنی خاص لغوی از بازرترین مصادیق همان حدیثنا (حدیث ما) است، اما شخص پیامبر یک حدیث است، خود امام یک حدیث است. حال پرسش من این است که آیا حادثه واقعه‌های بزرگ‌تر از تحقق دوران جدید تاریخ در غرب که بعد منجر به تحولات عظیم سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و بین‌المللی در دنیا شده است وجود دارد؟ این حادثه واقعه (یعنی غرب جدید) دیدگاه‌ها را نسبت به انسان و جهان عوض کرده است (که بحث در مورد درست یا غلط بودنش در این مجال میسر نیست) و دستاوردهای بزرگی چون تکنولوژی، امواج، انرژی‌ها و کشف‌های عجیب و اختراعات شگفت‌انگیز داشته است که بر توهم این سینا که می‌گفت: «از قعر دل سیاه تا اوج زحل / کردم همه مشکلات آدم را حل» خط بطلان کشیده است. دنیای تا قعر دل سیاه امروز تا هسته اتم رفته و از سوی دیگر آسمان‌ها را درنوردیده است؛ اما هنوز هم جهل بشر بسیار است. گرچه دستاوردهای غرب در تکنولوژی و امور فنی، صنعتی و اقتصادی بی‌شمار است، اما من معتقدم که از مهمترین دستاوردهایش نگاهی است که به انسان دارد. گرچه ما در عین حال معتقدیم که این نگاه، نگاهی یک بعدی است، ولی این نگاه به انسان نگاه مهمی است و مهمترین مسئله هم این است که اگر نخواهیم تعبیر کانت را به کار ببریم که انسان مدرن انسانی است که از قیومیت هر چیزی رها شده و تنها متکی به عقل خود بنیاد است، که واقعاً هم انسان نمی‌تواند از قیومیت هر چیزی رها شود، به نظر من انسان مدرن از دو جباریت رهایی پیدا کرده است؛ جباریت امر قدسی و جباریت نیروهای سیاسی حاکم بر جامعه. این بشر، بشر آزاد شده است. البته جباریت امر قدسی به این معنا نیست که انسانهای غیرمقدس خودشان را و کلامشان را قدسی میدانستند و مردم را مجبور می‌کردند که تابع آنها باشند و متأسفانه در مواجهه با این امر ناگوار، بسیاری از انسان‌های روزگار ما از اصل امر قدسی هم بریده‌اند. این مسئله مهمی است که بدانیم امر قدسی وجود دارد، ولی امور غیر مقدسی که قدسی شده‌اند، وقتی بر جامعه تحمیل می‌شوند ایجاد مشکل می‌کنند. جهان بدون امر قدسی،

**من تعبیری از مرحوم داماد که بزرگترین اساتید ایشان بودند و عمده آموزش‌های فقه و اصول شهید بهشتی نزد آقای داماد انجام شد، شنیدم که ایشان گفته بود من هیچ کسی را به استعداد آقای بهشتی ندیده‌ام و حتماً می‌دانید که برجسته‌ترین فضایی که هنوز هم برخی از آنها هستند، و برخی دیگر هم رفته‌اند شاگرد آقای داماد بودند. این قضاوت، قضاوت کسی نیست که مثلاً پنجاه یا صد نفر شاگرد داشته باشند و در میانشان یک نفر مثل آقای بهشتی شاخص باشد و این تعبیر را در مورد او به کار برد. قریب به اتفاق شاگردان ایشان شاخص بودند و وقتی که آقای داماد می‌گویند استعدادی مثل ایشان ندیدم واقعاً این نشانه نخبگی شهید بهشتی است.**

آلمان رفته بودم و لابد می‌دانید که دو سه هفته بعد از رفتن من آقای شبستری برگشتند و من در سامان دادن کارها تنها مانده بودم. بعد از یکی دو ماه آقای بهشتی که قبلاً ممنوع الخروج بودند اجازه خروج از کشور یافتند و با خانواده به آلمان آمدند و بعد هم رفتند به بسیاری ممالک دیگر و بازگشتند.

شهید بهشتی است. شاهد دیگر این سخنان کلام آیت الله آقای موسی شبیری زنجانی درباره شهید بهشتی است. آیت الله شبیری زنجانی و امام موسی صدر و فضایی دیگری با آیت‌الله بهشتی هم درس و هم مباحثه بودند. من از سال ۱۳۵۳ این افتخار را پیدا کردم که درس خاصی را با آیت الله آقای آقاموسی زنجانی شروع کنم



آقای گل زاده غفوری و امثالهم را دور هم جمع کردند و این کار را به سامان رساندند. اتفاقاً من در جلساتی که قبل از رفتن به آلمان با ایشان داشتم، به دفعات در همان دفتر ایشان در آموزش و پرورش ملاقاتشان کردم. چند مرتبه‌ای هم در منزل خودشان با ایشان صحبت کردم و از نزدیک در جریان این حرکت بزرگی که ایشان آغازگر آن بودند قرار گرفتم. این واقعاً یک تحول عظیم بود و هوشمندی ایشان را ببینید که می‌دانستند باید «کجا اثر بگذاریم؟»

و «چگونه تحول ایجاد کنیم؟»

شما مطمئن باشید بخش قابل توجهی از افرادی که از نسل‌های مختلف بعد از پیروزی انقلاب در عرصه‌های گوناگون جبهه و جهاد و مدیریت کشور نقش آفرینند، تربیت‌شده همان کتابهای درسی بودند که آقای بهشتی ساماندهی کردند و البته کارهای دیگری که ایشان به یادگار گذاشتند.

در آلمان، اصلاً من به یک معنا باید عرض کنم که مرکز اسلامی هامبورگ با وجود آقای بهشتی و خصوصیات ویژه‌ای که داشتند هویت یافت. البته

زمان‌شناس و ناظر به عمل است.

من کسی را ندیدم که مانند آقای بهشتی فکر منظم و سامان یافته‌ای داشته باشد. اتفاقاً در همان جلسه‌ای که با حضور آقای حسام العطار با عربها صحبت می‌کردیم بحث ایشان این بود که ما مسلمانان در ساماندهی و سازماندهی ناتوانیم. عیب کار مسلمانها این است که سازمان و سامانی برای کارهایشان ندارند، به خصوص اگر بخواهیم زندگی مردم را اداره بکنیم. در مورد نظم آقای بهشتی که طبعاً شما بیشتر از من می‌دانید ایشان چقدر منظم بودند و مهم تر از همه اینکه فکر منظم و فکر سازماندهی شده داشتند. سؤال از «کجا باید شروع بکنیم؟» برای آقای بهشتی خیلی مهم بود.

اشاره‌ای به آلمان بکنم و بعد برگردم به ایران. در آن بحیوچه مسایل مختلف و بگومگوها و اختلافات میان جریان‌های سیاسی، پیدایش گرایشهای چریکی، نهضتی که امام در رأسش بودند، مسائل زندانها، دربه‌دري‌ها، و موضوعات دیگری که به اصطلاح گاهی دامان آقای بهشتی را هم کم و بیش می‌گرفت و برایشان محدودیتهایی ایجاد می‌کرد. این نکته که آقای بهشتی به این فکر می‌کند که به جایی برود که کما و کیفاً می‌تواند بیشترین تأثیر را بر جامعه داشته باشد و نسلی که در حال پرورش یافتن است را مورد توجه قرار دهد و سازمان کتب درسی از دوره راهنمایی تا دوره دبیرستان را دگرگون کند، به نظر من یک انقلاب

این نشست، اولین سمینار سراسری اتحادیه انجمنهای اسلامی دانشجویان اروپا و انجمن اسلامی دانشجویان آمریکا و کانادا بود که حالا اگر مجالی شد در این زمینه هم صحبت می‌کنم. اردیبهشت ماه سال ۱۳۵۷ بود. من نوزدهم فرودین ماه ۱۳۵۷ به هامبورگ رفتم و ایشان حدوداً یک ماه بعد به آلمان آمدند در حالی که من دست تنها بودم و به زبان آلمانی هم مسلط نبودم. ورود آقای بهشتی قوت قلب بزرگی برای من بود و در انجام امورات جاری و کارهای اداری هم ایشان پشتیبان خوبی بودند.

در شب برگزاری جلسه‌ای که گفتم با حضور آقای حسام العطار در مرکز برگزار می‌شد، اغلب حضار نوعاً عرب زبان بودند. در آن نشست آقای بهشتی در باب مسائل مطرح روز سخنرانی به زبان عربی ایراد کردند. گاهی انسان به زبانی غیر از زبان مادری با شخصی سلام و علیک و حال و احوال می‌کند، اما گاهی شخص یک سخنرانی علمی را به زبانی غیر از زبان مادری خود در مقابل کسانی ایراد می‌کند که زبان مادریشان است و این بسیار متفاوت است. در دوره‌ای که حتی گاهی فراگرفتن فلسفه اسلامی ملاصدرا ممنوع بود، وقتی یک روحانی این آموزش‌های نوین را دنبال کند امر بسیار مهمی است. من بین سالهای ۱۳۴۰ تا ۱۳۴۴ در قم بودم و از سال ۱۳۴۴ تا ۱۳۴۸ برای تحصیل به اصفهان رفتم. از سال ۱۳۴۸ تا ۱۳۵۰ هم برای

گذراندن دوره نظام وظیفه به تهران آمدم و با آقای بهشتی درادور آشنا بودم. اتفاقاً نخستین باری که ایشان را دیدم زمانی بود که از حسینیه ارشاد بیرون آمده بودم و ایشان هم همزمان بیرون آمده بودند، آمدند به سمت من، من ایشان را می‌شناختم ولی ایشان من را نمی‌شناختند. دیده بودند یک بچه طلبه آنجاست، آمدند جلو و خیلی برخورد گرمی داشتند. این اولین دیدار رودرروی من با آقای بهشتی بود، اولین دیداری که با هم مواجه شدیم و صحبت کردیم. در سال ۱۳۴۰ که من در قم درس می‌خواندم ایشان مدرسه دین و دانش قم را اداره می‌کردند.

برای طلبه‌ها کلاس زبان گذاشته بودند از جمله کسانی که من به خاطر می‌آورم آقای سید هادی خسروشاهی، آقای مصباح و فکر می‌کنم آقای مصطفی محقق داماد به مدرسه ایشان می‌رفتند. اکثر علمایی که زبان یاد گرفته (کم یا زیاد) در آنجا فراگرفته‌اند. ایشان خودش به زبان انگلیسی مسلط بود. این آدمی است که در زمان خودش است و یک ملای

**من کسی را ندیدم که مانند آقای بهشتی فکر منظم و سامان یافته‌ای داشته باشد. اتفاقاً در همان جلسه‌ای که با حضور آقای حسام العطار با عربها صحبت می‌کردیم بحث ایشان این بود که ما مسلمانان در ساماندهی و سازماندهی ناتوانیم. عیب کار مسلمانها این است که سازمان و سامانی برای کارهایشان ندارند، به خصوص اگر بخواهیم زندگی مردم را اداره بکنیم. در مورد نظم آقای بهشتی که طبعاً شما بیشتر از من می‌دانید ایشان چقدر منظم بودند و مهم تر از همه اینکه فکر منظم و فکر سازماندهی شده داشتند. سؤال از «کجا باید شروع بکنیم؟» برای آقای بهشتی خیلی مهم بود.**

بهشتی بنیان‌گذاری شد، همانطور که اعتقاد دارم آقای بهشتی بودند که نقش اول را در شکل‌دهی و سامان بخشیدن به نظام جمهوری اسلامی ایفا نمودند. مرکز اسلامی هامبورگ طبیعتاً یک مرکز شیعی بود و نامش هم امام علی علیه السلام بود. طبیعی است که در چنین مرکزی یک عده ایرانیان مسلمان دور هم جمع شوند و کار را سر و سامان دهند و به شیعه بودن خود هم افتخار کنند. اما این مرکز شیعی که به مسائل رویکردی شیعی داشت، با حضور آقای بهشتی به یک «مرکز اسلامی» تبدیل شد؛ «مرکز اسلامی جامع» به گونه‌ای که این مرکز همچنان که با شیعیان ایرانی در ارتباط بود با سایر مسلمانان غیرشیعه‌ای که مهاجر یا محصل بودند هم همان ارتباط را داشت، همانطور که با مسلمانهای آلمانی مقیم. یعنی آقای بهشتی سه شعبه ارتباط را برقرار کرد، نه تنها با ایرانیان و نه تنها با اهالی هامبورگ بلکه کل آلمان به یک معنا و تا حدودی با دیگر کشورهای غربی.

مثلاً در ایام عزاداری ماه محرم یا مثلاً اعیاد، علاوه بر علاقه‌مندان ساکن هامبورگ، از سراسر آلمان افراد علاقه‌مند می‌آمدند و جلسات را پررونق‌تر و پربارتر می‌کردند. گاهی می‌دیدیم که از انگلستان یا فرانسه و کشورهای دیگر هم افراد در جلسات مرکز حضور می‌یافتند. ارتباط مرکز هم با غیر ایرانی‌ها و آلمانی‌زبان‌ها و مسلمانان سایر کشورهای اروپایی یا اتباع کشورهای عربی یا پاکستان و امثالهم که بعضاً شیعه هم نبودند همانند ارتباطی بود که با شیعیان ایرانی داشت. همه این افراد فعال بودند و همه آنجا را مرکز خودشان می‌دانستند. این خصوصیاتی بود که آقای بهشتی داشتند.

بجاست یاد مرحوم محقق را هم گرامی بدارم. ایشان هم خیلی زحمت کشیدند، از زمانی که احداث ساختمان مرکز را شروع کردند، تا بعدها که افراد را دور هم جمع کردند و جلسات مختلفی برگزار نمودند. ولی اگرچه گامهایی برداشتند، مجال چندانی برای ساماندهی محتوایی مرکز پیدا نکردند. به یک معنی مرکز اسلامی هامبورگ با حضور آقای



عمار! آیا تو را از مردمی که شگفتی سازتند خیر ندهم؟ آنان گروهی اند که آنچه را اینان (مردمی که برشمردی) نمی دانند، می دانند؛ با این حال کوتاهی و بی توجهی شان همانند همان مردم نادان است.

از این رو باید شگفتی نخست را در رفتارها و گفتارهایی جست که از جایگاه هدایت علمی و عملی صادر می شود اما نشان می دهد مصداقی از مصادیق تبدیل «علم» به «جهل» است و پیش از آنکه از خاستگاه «علم» صادر شده باشد از موضع زور و «قدرت» و به تعبیر شهید مظلوم آیت الله بهشتی با «الفبای قدرت» ادا شده است. این است که بیش از آنکه به کاری «عالمانه» تفسیر شود رفتاری «جابرانه» تلقی می گردد.

پیداست اگر اینگونه سلوک، برخاسته از «فصور» و ندانم کاری باشد مصداقی از آن آموزه بلند علوی است که «هر کس «علمش» بر «عقلش» فرونی یابد، این علم و بال گردن او خواهد بود.» همان که حضرت امام خمینی به زیبایی و ظرافت در دفاع از شهید عزیز محمدعلی رجایی، زمانی که نخست وزیر بود فرمود: «هی نروید دنبال اینکه رجایی علم ندارد؛ این عقلش بیشتر از علمش است و بعضی از شما علمتان بیشتر از عقلتان است.» (اما

افسوس که شخصیت و اعتبار و عقلانیت شخصیت هایی چون شهید رجایی نیز به ناروا به نفع این و آن مصادره می شود.) و اگر از سر «تقصیر» و از خاستگاه قدرت طلبی باشد، نشان می دهد شخص، همان عالمی است که به گفته حضرت موسی بن جعفر (ع) دچار «فتنه» دنیا خواهی شده و نمی تواند دست بندگان را بگیرد و به سوی خدا برود چرا که به تعبیر حضرت، این گروه عالمان، خود «قطع الطریق» اند و راه را بر بندگان خدا می بندند:

«یا هشام! أوحی الله إلی داود، قل لعبادی: لا یجعلوا بینی و بینهم عالماً مفتوناً بالدنیا فیصدّم عن ذکری و عن طریق محبتی و مناجاتی؛ اولئک قطع الطریق من عبادی؛ خداوند به داود وحی کرد به بندگانم بگو: میان من و خودشان عالمی را که فتنه زده دنباست قرار ندهند که آنان را از یاد من و از راه محبت من و مناجات من باز می دارد؛ اینان راهزنان راه بندگان من -اند.» این تعبیر در سخن حضرت رسول (ص) و حضرت صادق نیز آمده است.

آری اینک با چشمی بازتر و ذهنی آماده تر به چنین رهنمودهایی می نگریم و بر ضرورت آن و قلمرو گسترده تر و مهم تر آن تأکید می ورزیم، چون تجربه های مشهود نسل ما، از پای بندی به آن ها و از دور شدن از آن ها، کم نیست.

و باز اینک درک بهتری از این گونه آموزه ها داریم که در یک سو آن همه «تکریم» و «تجلیل» را در عالم ماده و معنا متوجه عالمان کرده است و در سوی دیگر، کار را آن همه بر هدایت یک انسان را بیش از قلمرو تابش خورشید می داند، چنانکه پیامبر رحمت (ص) هنگام فرستادن علی (ع) به یمن از جمله با تأکید از او خواست با هیچ کس پیش از آنکه او را دعوت به اسلام کند نچنگد چرا که: «به خدا سوگند اگر خداوند با دست تو کسی را هدایت کند برای تو از بهای قلمرو طلوع و غروب خورشید بهتر است.» و در رهنمودی دیگر آمده: «کسی که برای خدا، علم بیاموزد و به

## نگرانی شهید بهشتی از گسترش الفبای قدرت

برتر از قرار گرفتن «علم» در کنار «علم» گرد هم نیامده است، حکایت از ضرورت پیوستگی علم و حکم در بازدهی علم دارد. اینکه اینک به رغم سهولت ارتباطات و



فراونی راه های آشنایی با دین و احکام شریعت و اخلاق و معنویت اسلامی، در لایه های عمومی جامعه، شاهد فاصله میان «واقعیت موجود» تا «حقیقت مطلوب» در پای بندی واقعی به دین و ارزش های آن، جامعه باشیم، جای شگفتی دارد، اما شگفتی بزرگ و بزرگ تر در ناآراستگی «علم» با «حلم» و پرخاشگری و «تقصیر» در بهره مندی درست از «علم» در هدایت خلق و راست کردن کجی ها

**راستی مگر نه این است که «علم» از سنخ نور است و زورگویی و جابریت از سنخ تاریکی و جهل؟ پس چگونه می شود که «علم» سر از رفتار جابرانه یعنی علم سر از جهل در آورد؟! پاسخ واضح است. علم، هم خود «قدرت» است و هم «قدرت» می آورد؛ مانند «مال» که مایه قدرت است، و «قدرت» ابزار آشکار «جباریت» است.**

و کژی ها در پاره های کسان است که بیش از همه «منبع علمی» و «الگوی» عملی جامعه اند اما در زبان و عمل در پرتگاه بد اخلاقی ها و تندخویی ها و تاراندن و منکوب کردن این و آن افتاده اند.

پیامبر اکرم (ص) به نقل برخی منابع حدیثی سنی، جناب عمار بن یاسر را به طایفه ای از قبیله «قیس» فرستاده بود که احکام اسلام را به آنان بیاموزد. اما پس از حضور در میان آنان، دریافت از نظر سطح فرهنگ و آداب و شعور اجتماعی و انسانی به تعبیر خود عمار «بسان شترانی وحشی اند با نگاه هایی تند و دریده و دغدغ های ندارند جز داشتن گوسفندی یا شترتی.» عمار خود می گوید: وقتی پیش رسول خدا (ص) برگشتم حضرت پرسید: عمار! چه کردی؟ من قصه آن مردم را بر حضرت بازگفته، گزارش «غفلت و بی توجهی» آنان را به حضرت دادم. حضرت فرمود:

آنان گردد و در برابر آن بایستد و از نقش آفرینی آن در جامعه باز دارد. علم نقش خود را از دست می دهد و آنچه حاکمیت عمومی در فرد و جامعه پیدا می کند جهل است و ندانم کاری. مرجعیت علمی و نقش هدایتی عالمان از دست می رود و گروه های «مرجع» دیگری جایگزین می شوند که «متحرف» اند یا کفایت و صلاحیت لازم را ندارند. وقتی رفتار جابرانه به معنای عام آن که امری فراتر از اعمال قدرت سیاسی است، مرزهای غیر قابل گذر پدید بیاورد و روحانیت را که همواره به عنوان یک نهاد مردمی شناخته می شده، در اذهان عمومی در جایگاهی دیگر قرار دهد، پیداست دیگر قدرت و نفوذ کافی برای آنان در مقابله با آن همه جهل و جهل انگاری برجای نخواهد ماند.

راستی مگر نه این است که «علم» از سنخ نور است و زورگویی و جابریت از سنخ تاریکی و جهل؟ پس چگونه می شود که «علم» سر از رفتار جابرانه یعنی علم سر از جهل در آورد؟! پاسخ واضح است. علم، هم خود «قدرت» است و هم «قدرت» می آورد؛ مانند «مال» که مایه قدرت است، و «قدرت» ابزار آشکار «جباریت» است.

این است که به تأکید از ما خواسته اند علم خود را «مزین» به «حلم» کنیم، تا قدرت برخاسته از آن از درون «مهار» شود و اسب جموش و سرکش و تندبای قدرت طلبی، رام نورانیت علم گردد و سوار قدرت را به پرتگاه شقاوت و سیاهدلی نیافکند. اگر در آموزه دیگری از امیرالمؤمنین (ع) آمده است که «علم» خود را جهل قرار ندهید» یک مصداق آن پرهیز دادن از سوء استفاده از قدرتی است که علم به دست می دهد.

اگر در عرصه فکر و اخلاق و فقه و فرهنگ و آنچه اینک در برخی محافل، درست یا نادرست، «جنگ نرم» خوانده می شود، و در واقع در هجوم نادانی ها و مظاهر جهل بسط و مرکب، از داخل و خارج، به رغم قدرت علم و اقتدار عالمان، توان مقابله کافی در میان نباشد و در نگاه برخی چاره اصلی کار در کاربرد «سوط» و «سیف» دیده شود، یک عامل مهم آن را باید در این احساس عامه جست که «علم» موجود به درستی و کفایت مزین به «تواضع» و «حلم» نیست و رفتار «فرازمندان» برخی «عالمان» در قدرت و «تابعان» بر حرارت و «زیرکان» فرصت طلب، جای مناسبات «فروتنانه» را گرفته است و پیش از هر چیز باید کاری کرد که این احساس به واقع از میان برود. اینکه پیامبر رحمت و حکمت (ص) به خدای جان آفرین سوگند می خورد که هیچ چیزی



سید ضیاء مرتضوی

**یکم: تجربه های دراز، شناختی دوباره ما در سال های نخست طلبگی، در فضای ساده ذهنی و عرصه محدود مناسبات اجتماعی خود، وقتی می شنیدیم یا می خواندیم امیرالمؤمنین علی (ع) در ضرورت تواضع برای عالم گفته است: «أُس العلم التواضع» و در بیان دستاورد علم گفته است: «و من ثمراته ترک الانتقام عند القدرة» به اقتضای محدوده شناخت و تصویر خویش از جایگاه چنین آموزه هایی به ویژه در دوران پیش از انقلاب و غربت روحانیت، نمی توانستیم به ژرفایی و نقش حیاتی این رهنمودها در شکل دادن درست مناسبات روحانیت و جامعه و به ویژه مناسبات حکومت و جامعه بی بریم؛ اما اینک و پس از سه دهه تجربه، درکی عمیق تر و جامع تر از این رهنمودها داریم و آن ها را در سطحی ارزیابی می کنیم که باید به عنوان اصول کلی و شروط عملی فعالیت روحانیت در هر جایگاهی قلمداد گردد.**

اینک بهتر می فهمیم چرا حضرت صادق (ع) فرمود: پیش از آنکه یک گناه از «عالم» آرمزیده شود، هفتاد گناه از «جاهل» بخشیده می شود. اگر در گذشته دلیل تفاوت را تنها در این می دیدیم که در نگاه همه عقلا و در محکمه وجدان، کسی که «دانسته» راه کج می رود با آنکه «ندانسته» گرفتار انحراف در عقیده یا عمل می شود فرق می کند، اینک درک بهتری از این واقعیت داریم که رفتار ناشایست کسی که دانسته، کج می رود در قیاس با ندانم کاری، چقدر تأثیر منفی در «دیگران» پدید می آورد، به ویژه وقتی شخص در جایگاه «هدایت» خلق و «نظارت» بر اعمال ننشسته است.

اگر در گذشته این آموزه علوی را می خواندیم که: «دانش بیاموزید، و برای دانش، وقار و بردباری را هم بیاموزید، و جزء عالمان «جابر» نباشید زیرا در این صورت: لا یقوم علمکم بجهلکم» نمی توانستیم دست کم در شناخت مصداق و تعیین نمونه ها، گویا و مؤثر سخن بگوییم و در فهم و فهماندن این آموزه ها «شاهد مثال» های روشن و چشمگیر نشان دهیم، اما اینک در پی تجربه های تلخ و شیرینی که از منظر ارزیابی «نقش علمی و عملی عالمان» در تقویت و بی مبالاتی در چارچوب های «شرعی» و پیشرفت و پسرفت ارزش های «اخلاقی»، پیش رو داریم، به راستی به درک فزون تر و عینی تر از ضرورت «سکینه» و یافته ایم و دستاوردهای مبارک آن در سطح رفتارهای فردی و جریانی و حکومتی را دیده ایم و بر پی آمدهای ناگوار فاصله گرفتن از آن نیز وقوف بیشتری داریم.

امیرالمؤمنین (ع) در فراز یاد شده نتیجه فاصله گرفتن «علم» از وقار درونی و بردباری را گرفتار آمدن به تندخویی و زورگویی و استبداد و در یک کلمه «جباریت» می شمارد و پی آمد رفتار جابرانه عالمان را با تعبیر پرمعانی «لا یقوم علمکم بجهلکم» نشان می دهد. یعنی اگر علماء «رفتار جابرانه» پیشه خود کنند دیگر «علم» آنان نمی تواند عهددار «جهل»



آن عمل کند و به دیگران بیاموزاند. در ملکوت آسمان‌ها «عظیم» خوانده می‌شود و در آنجا از او با عظمت یاد می‌کنند و گفته می‌شود: این کسی است که به خاطر خدا آموزش دیده، به خاطر خدا عمل کرده و به خاطر خدا آموزش داده است. چنین شخصی را نه تنها در زمین بلکه در فضای ملکوت هستی «بزرگ» می‌شمارند.

و از سوی دیگر عالمان بدرکدار در این دنیا راهزنانی به شمار می‌روند که راه را بر اخلاق و اعمال و اعتقادات مردمانی که در پی زندگی دینی‌اند می‌بندند و در روایت حضرت عسکری (ع)، ضرر و شرّ چنین عالمانی بر توده ضعیف شیعه از رفتار سپاه یزید علیه اللعنه، بر حسین بن علی (ع) و اصحاب وی فزون‌تر شمرده می‌شود با این استدلال که: سپاه یزید جان‌ها و مال‌ها را به بغما می‌برند اما عالمان سوء از جمله «شک» و «شبهه» را بر دل بعضی شیعیان اندازند و آنان را گمراه می‌سازند. این سان عالمان در جهان معنا و عالم آخرت، خوراک آسیابی می‌شوند که به گونه‌ای وصف‌ناپذیر آنان خرد و خمیر می‌گرداند، چنان‌که در سخنی منسوب به پیامبر اکرم (ص) آمده است:

«إِنَّ فِي جَهَنَّمَ رَحِيًّا تَطْعَنُ جِبَابَةَ الْعُلَمَاءِ طَعْنًا؛ در جهنم آسیابی است که عالمان جابر را خرد می‌کند، چه خردکردنی!»

اگر نگاه به چهره عالم، چنان‌که در سخن پیامبر (ص) است، آمده عبادت است آن عالمی است که علم خود را قرین «حلم» و «مزین» به «تواضع» کرده است و گرنه دانش او بی‌سر است و چنین عالمی چهره‌ای ندارد که به او نگریسته شود. این است که وقتی از حضرت صادق (ع) درباره این روایت پیامبر (ص) پرسیده شد فرمود:

«هُوَ الْعَالِمُ الَّذِي إِذَا نَظَرْتَ إِلَيْهِ ذَكَرَكَ الْآخِرَةَ، وَمَنْ كَانَ خَلْفَ ذَلِكَ فَالْنَظَرُ إِلَيْهِ فِتْنَةٌ؛ مقصود، آن عالمی است که وقتی به او می‌نگری تو را به یاد آخرت اندازد، اما عالمی که خلاف این باشد، نگاه به او «فتنه» و مایه انحراف است.»

اگر زورگویی و رفتار جابرانه و دور از شر و صدر و بردباری برخی علم‌نمایان، کسانی را گریزان از دین کند و سر خمی و ندانم کاری‌شان در پند بی‌بندی به چارجوب‌های شرع و اخلاق دچار تردید و سستی سازد، پیداست نگاه به سیمای ایشان با هر چهره‌پردازی و رنگ و لعابی که از جمله توسط رسانه‌ها باشد، بیشتر مایه دوری و انحراف در اندیشه و عمل می‌شود چرا که ایشان خود «عامل فتنه» اند و از این رو هر چه کمتر در معرض تماشا باشند به حال جامعه مفیدتر و با اصلاح حال مردم در پرهیز از مفتون شدن به فتنه دنیا سازگارتر است.

اینک با این پیش‌درآمد، با دستی پرتی به بازگویی و ارزیابی گفته‌ها و هشدارهای حکیمانه شهید بزرگ انقلاب که وی را دست ظلم و جهل و نفاق و ریاست طلبی، از جامعه گرفت، یعنی شهید مظلوم آیت‌الله بهشتی می‌پردازیم تا نشان دهیم از منظر نگاه تیزبین و صریح و دلسوزانه آن بزرگ‌مرد، رمز موفقیت روحانیتی که در «صحنه» است و هر یک، مظه‌ری از مظاهر قدرت اسلامی و شانی از شئون گسترده حاکمیت و ولایت امور و امامت خلق به شمار می‌رود، در چیست و پرتگاه بس خطرناک این گروه عالمان کجاست؟

**دوم: جلوه‌هایی از آموزه‌های بهشتی**  
همه می‌دانند که شهید آیت‌الله بهشتی از

حضور فعال و سازنده روحانیت در صحنه انقلاب و نظام، در چارچوبی که بر آن تأکید داشت دفاع می‌کرد؛ با این اذعان که «روحانیت نمی‌گوید که در لباس روحانیت کم و بیش عناصر ناصالح وجود ندارد، چنین عنصری وجود دارد و باید به دست خود روحانیت حساب این‌ها روشن شود و کنارزده شوند.» اما تأکید وی این بود که:

«روحانیت می‌گوید من همان نهاد دیرینه قدیمی و همان یار مهربان امت می‌خواهم بمانم و در تداوم انقلاب و ساختن جمهوری اسلامی نقش خلاق را که می‌توانم داشته باشم، ایفا کنم، همان خادم ملت و خدمتگزار بی‌منت باشم. بنگر به امام و رهبر که حتی از کلمه «رهبر» که بدون هیچ بحث و تردیدی شایسته آن است و احدی در دنیا در این زمینه تردید ندارد، از کلمه رهبر هم خوشش نمی‌آید. می‌فرماید به من بگوئید خدمتگزار، بهتر است تا بگوئید رهبر.»

و فلسفه حضور روحانیون در عرصه نظام را، در برابر شبهه افکنی‌های جاهلان و غرض ورزان این-گونه بازگو می‌کند:

«ملت قهرمان ایران! ما روحانیانی که به حکم وظیفه، به خواست خدا که شارع اسلام است،

به خواست نبی اکرم و ائمه طاهرین، به حکم آنچه ولی عصر در روایت مشهور از او فرموده، به خواست امام و رهبر عزیزمان و به خواست آن قهرمانان جانباز صحنه انقلاب که هر کجا در جمع آن‌ها هستیم، احساس پیوند عاشقانه متقابل برادریمان، عیان و آشکار هست، ما بر این احساس می‌خواهیم همان‌طور که رهبر فرمود در جمع شما و در خط اصیل اسلامی انقلاب خدمتگزار باشیم و نه هیچ چیز دیگر. ما همان پاسداران استقلال جامعه در برابر منفذهای مرئی و نامرئی ابرقدرت‌ها و قدرت‌های درجه دوم جهانی، می‌خواهیم بمانیم.» و از همین منظر بود که در برابر کسانی که حضور روحانیت در صحنه انقلاب را برنرفته و به اتهام قدرت طلبی و انصارگری و «آخوندیسلم» تلاش می‌کردند، این جریان اصیل و مستقل و مردمی را کنار بزنند توضیح می‌داد و اطمینان خاطر پدید می‌آورد که:

«علمای اسلام اگر در مقام ولایت، دنیا طلبی کردند، اگر اخلاقشان اخلاقی طاغوتی شد، اگر این‌هایی که تا قبل از ولایت فقیه با مردم خاکی و متواضع بودند، حالا برای مردم قیافه گرفتند و حرکت کردند و نشست و برخاست کردند، اگر در رفت و آمدهاشان بوق و کرنا و اسکورت و پس برو پیش بیا پیدا کردند، اگر به جای اینکه توی خانه‌هایشان بنشینند کاخ‌نشین شدند، اگر گارد برای خودشان درست کردند، اگر از این کارها کردند، من اصلاً می‌گویم این‌ها فقیه جامع‌الشرايط نیستند که ولایت داشته باشند، اما اگر این‌ها در دوره ولایت فقیه، رفتارشان با مردم همانی بود که جلوتی بود، زندگیشان همانی بود که جلوتی بود، رفت و آمدهایشان همانی بود که جلوتی بود، آن وقت یعنی چه آخوندیسلم شده؟»

شهید بهشتی به جد بقای جمهوری اسلامی را در سلوک درست و خاضعانه و مردمی و همراه با «حلم» عالمان و مسئولان و پرهیز از سخن گفتن با زبان قدرت می‌دانست و چنان صریح و قاطع در این-باره سخن گفته است که جای هیچ تعارف و مجامله‌ای باقی نگذاشته است. سخن ایشان در این باره چنان واضح است که بی‌نیاز از تفسیر و توضیح است؛ اگر

نیازی باشد تنها نگاه به وضع گذشته و حال است که دوری و نزدیکی ما به این سخنان چه قدر است؟ ایشان با اشاره به رفتار پرمهر و متواضعانه مسئولان گوناگون در جمهوری اسلامی و احساس شغف از آن تأکید می‌کند «اگر اینجا کشور شیعیان علی (ع) است، اگر اینجا سرزمین پیروان محمد(ص) است، باید رفتار و روش همه حکومت کنندگان چنین باشد.» و سپس با ذکر نمونه‌ای از رفتار پیامبر (ص) در جریان عدی بن حاتم و خواهرش می‌افزاید:

«ای مسئولان جمهوری اسلامی! خطاب به خودم که یکی از شما هستم، خطاب به بقیه که شما هستید، ما اگر ذره‌ای از این سیره نبی اکرم (ص) منحرف شویم، اگر در مناسبات داخل جامعه اسلامی و مناسبات بیرون جامعه اسلامی تنها الفیایی که با آن حرف می‌زنیم (الفیای قدرت) باشد، به خدا سوگند این جمهوری اسلامی باقی نخواهد ماند. اما اگر در هر برخورد، در هر رفتار، در هر رابطه نشان بدهیم که عاشق آن هستیم که انسان‌هایی را به راه نورانیت و اسلام وارد کنیم، با سخنانمان، با علممان، با عدلمان، با حقمان و با صدقمان و حاکمیت بر جامعه اسلامی، حاکمیت صدق و حق و عدل شود، آن وقت است که می‌توانیم مطمئن باشیم جمهوری اسلامی ما جمهوری اسلامی باقی خواهد ماند و من در این رابطه می‌خواهم بار دیگر سخن را به روحانیت عزیز متوجه کنم:

روحانیت! روحانیان و علمای اسلام! ما می‌توانیم بر مسند قدرت بنشینیم، اگر توانایی آن را داریم، اگر آمادگی بار سنگین مسئولیتش را داریم، اگر عرضه و لیاقت و ایمان و توانایی و کاردانی داریم، بر یکی از این مسندهای قدرت بنشینیم، این اشکالی نیست. انسانی که توانایی دارد، خواهی عماله بر سر و خواهی کلاه‌ی باش، بالاخره وظیفه است، باید بر عهده بگیرد، این اشکالی ندارد، ولی ما نباید با زست قدرت، با مردم رابطه برقرار کنیم و اگر چنین کردیم هم روحانیت را لوده کردیم، هم حکومت را.»

ایشان می‌افزاید:

«تواضع و فروتنی و مردمی‌بودن و قدرت را در خدمت مردم به کار انداختن، برای همه کسانی که در حکومت سهم و مسئولیتی دارند وظیفه است و برای روحانیونی که مسئولیت می‌پذیرند، وظیفه به «توان» دو. برای اینکه این‌ها تنها با یک چنین مواظبت و مراقبت و محاسبه نفسی است که می‌توانند این دو رسالت را با هم درآمیزند؛ هم وظیفه‌ای از وظایف سنگین اداره و مدیریت

جامعه را عهده‌دار شوند... و هم می‌توانند نقش روحانیتی خود را حفظ کنند و ایفا کنند که تواضع به گردن‌افرازان نکوست. هر قدر مردم ببینند انسان‌هایی که امکان گردن‌افرازی دارند، امکان جاه و جلال و جبروت دارند، اما ساده و مردمی رفتار می‌کنند، هر قدر مردم این را از آن‌ها ببینند سخن آن‌ها و عمل آن‌ها، برای مردم سازنده‌تر و مؤثرتر خواهد بود. بنابراین روحانیت دست‌اندرکار حکومت، در این رابطه وظیفه مضاعف دارد. دادستان انقلاب، حاکم شرع، قاضی دادگاه مدنی، مسئول کمیته، اگر روحانی باشد و امثال این‌ها از کسانی که احياناً در کسوت روحانیت، مقام و قدرتی و

حکومتی در اختیار دارند، مواظب باشند خدای از من و شما حساب کشی‌اش سنگین‌تر از دیگران است و حکومت کنندگان دیگر، آن‌ها هم که معمم نیستند، روحانی نیستند، آن‌ها هم مواظب باشند. در جمهوری اسلامی حکومت و قدرت برای خدمت است و تنها حکومت و قدرتی که در جهت خدمت خلاصانه به مردم باشد مشروعیت دارد و حکومت و قدرتی که در این جهت نباشد مشروعیت ندارد.»

نگاه تیزبین و جامع‌نگر شهید مظلوم آیت‌الله بهشتی آینده انقلاب و نظام را نه در اصل حضور روحانیت در مناصب و صحنه، بلکه در نوع حضور و رابطه‌ای که از این جایگاه با مردم برقرار می‌شد می‌دید و تأکید و تکرار و گفتارها و هشدارهای صریح وی نشان می‌دهد این امر دغدغه مهمی در اندیشه و آینده-نگری آن حکیم فرزانه بوده است.

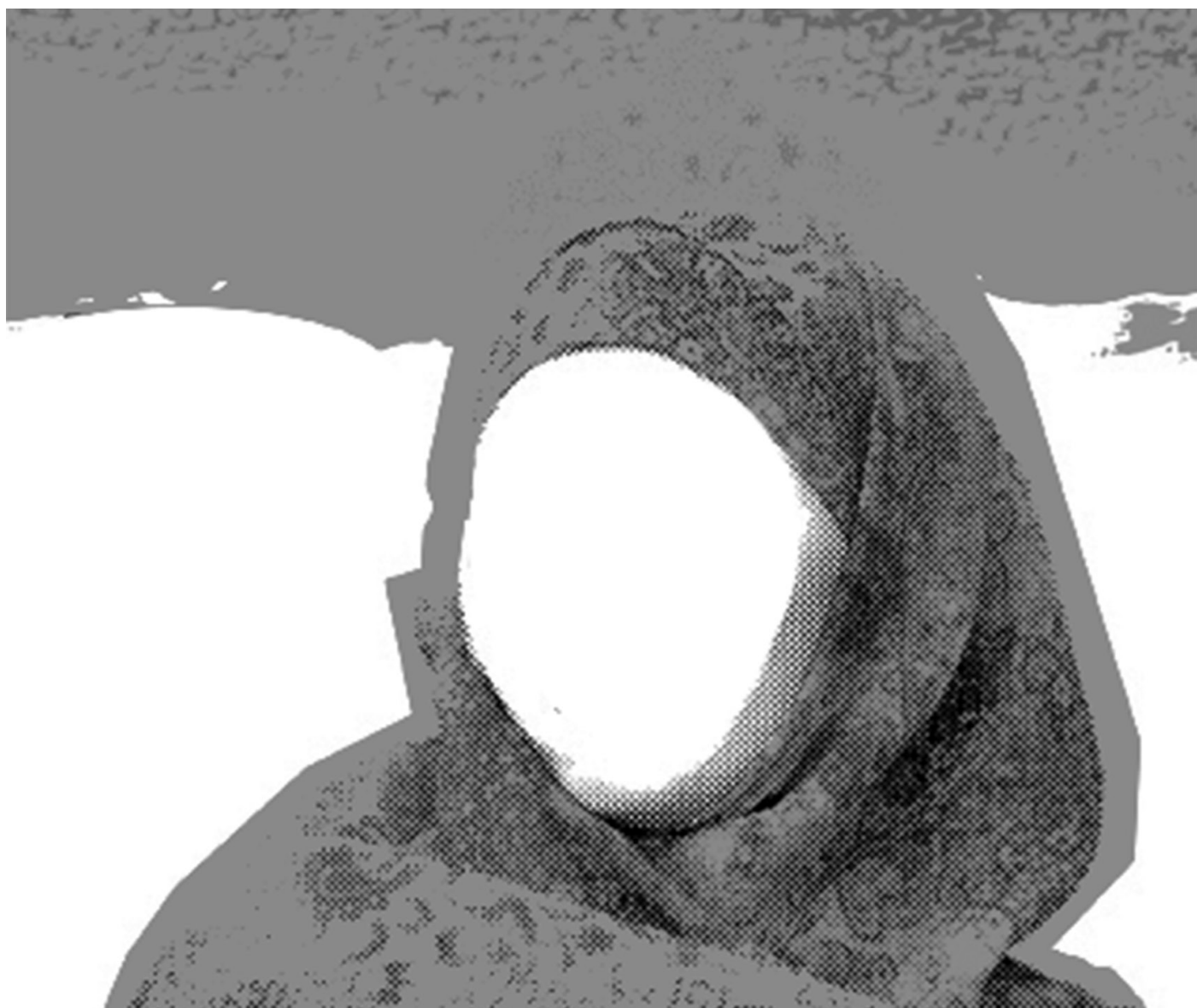
چنان‌که باز در پرهیز دادن از سلوک غیر مردمی و منش طاغوتی خطاب به روحانیتی که خود را در معرض مسئولیت قرار داده می‌گوید: «شما ای روحانیون عزیزی که مسئولیت‌های مختلف ولایت فقیه را بر عهده گرفته‌اید و گوشه‌هایی از اعمال این ولایت فقیه را عهده‌دار شده‌اید! شما را به خدا سوگند لباس پوشیدنتان، اخلاق و رفتار و معاشرت‌تان، نشست و برخاستان، آمد و شدتان، منزل و مأویاتان، همه چیزتان چنان باشد که این مردم ببینند شما کسانی هستید که از علم و معرفت و فقه اسلامی، آشنایی به مسائل امروز امت اسلام و جهان سهمی وافر و اگر در حد عالی نه، لاقلاً در حد مطلوب و مقبول و مورد قبول دارید، تا این انسان‌های پرشور با ایمانی که در برابر مخالفان ولایت فقیه این‌گونه سینه بر کرده‌اند روز به روز سرفرازتر و سربلندتر باشند. مبدا رفتار من، وضع من، آمد و شد من، در مردم

**نگاه تیزبین و جامع‌نگر شهید مظلوم آیت‌الله بهشتی آینده انقلاب و نظام را نه در اصل حضور روحانیت در مناصب و صحنه، بلکه در نوع حضور و رابطه‌ای که از این جایگاه با مردم برقرار می‌شد می‌دید و تأکید و تکرار و گفتارها و هشدارهای صریح وی نشان می‌دهد این امر دغدغه مهمی در اندیشه و آینده-نگری آن حکیم فرزانه بوده است.**

این شک و تردید را به وجود آورد که ای بابا این‌ها هم وقتی به مقام و مسند اعمال ولایت و حکومت و اداره جامعه رسیده‌اند، این‌ها هم بو و رنگ طاغوتی پیدا کرده‌اند. اگر چنین شود آن وقت خیانت و ضربتی را که ما به انقلاب و اسلام وارد کرده‌ایم از خیانت و ضربت دشمنان دیگر سنگین‌تر و عقاب و عذاب و کبیر دنیا و آخرتش بر ما گران‌تر خواهد بود. روحانیت عزیز! علمای اسلام! در هر خدمتی هستید و هستیم سخت مراقب این نکته باشیم.»

رحمت و رضوان خداوند به روح بلند و پاک آن عالم عامل و شهید مظلوم باد. والسلام





صفحه ۱۰	گفت و گو با آیت الله صانعی در خصوص لایحه حمایت از خانواده
صفحه ۱۱	بررسی الزام حجاب در حکومت دینی
صفحه ۱۴	حقوق زن و مرد؛ تساوی یا تشابه؟!
صفحه ۱۶	گفتگو با مرجع نواندیش شیعه حضرت آیت الله العظمی صانعی
صفحه ۲۰	حقوق زنان
صفحه ۲۴	ضرورت نگاه اصلاحی به حقوق زنان در عرصه فقه و قانون



## گفت وگو با آیت الله صانعی در خصوص لایحه حمایت از خانواده

اشاره: آیت الله صانعی، از مراجع تقلید، در مصاحبه ای که توسط کمپین بین المللی حقوق بشر در ایران منتشر می شود در خصوص ماده ۲۳ لایحه حمایت از خانواده که در آن ازدواج مجدد مردان با کسب اجازه از دادگاه، مجاز دانسته شده است، نظرات خود را مطرح کرده است.

طبق این قانون، شرط موافقت همسر اول، برای ازدواج دوم و سوم مردان، حذف شده و دادگاه در صورتی که زوج بتواند، تمکن مالی و هم چنین امکان اجرای عدالت، بین همسران خود را بر دادگاه ثابت کند، اجازه ازدواج دوم یا سوم را صادر خواهد کرد. با توجه به این که اجازه دادگاه باید قبل از وقوع ازدواج دوم، صورت بگیرد، مهم ترین سوال مخالفان لایحه این است که دادگاه چگونه قادر است اجرای عدالت، میان همسر اول و زنی که هنوز به عقد زوجیت درنیامده را تشخیص دهد؟ اسلام، به شرط رعایت عدالت این امر را به چهار همسر، محدود کرده است و در آیه ای از قرآن، خطاب به مردم گفته شده: «شما هرگز نمی توانید، عدالت را اجرا کنید؛» به همین دلیل مخالفان لایحه معتقدند: این بند، مبنای اسلامی ندارد. این مصاحبه را که توسط صبا و صافی انجام شده است، در زیر می خوانید: آن چه می خوانید، دیدگاه ایشان، راجع به حکم شرعی مفاد ۲۳ و ۲۵ لایحه حمایت از خانواده است. ماده ۲۵ لایحه حمایت از خانواده می گوید: « وزارت امور اقتصادی و دارایی موظف است از مهریه های بالاتر از حد متعارف و غیرمنطقی با توجه به وضعیت زوجین و مسائل اقتصادی کشور، متناسب با افزایش میزان مهریه به صورت تصاعدی در هنگام ثبت ازدواج، مالیات وصول کند.»

اجرای عدالت در بین آنان را احراز کند - هم چنین اگر شک دارد که آیا می تواند، عدالت را اجرا کند یا نه، باز هم حق ازدواج مجدد ندارد؛ چون شرط جواز، باید احراز شود.

مردی که سابقه نشوز، بدر رفتاری با همسر و - داشته باشد؛ یعنی خلاف دستور قرآن، مبنی بر رفتار احسن با همسر رفتار کرده، می تواند مجوز قانونی برای ازدواج با یک زن دیگر داشته باشد؟ به طور کلی باید دانست که تعدد زوجات، استحباب ندارد و دلیلی بر استحباب اش نداریم و تنها جایز، مباح و مشروع است؛ آن هم به شرطی که باعث صدمه و اذیت، ظلم و فشار روحی و جسمی و غیر آن ها برای زن قبلی نشود و خلاصه آن که ازدواج بعدی، وقتی مشروع و جایز است که نسبت به زن قبل، منکر ناپسند و ظلم نباشد؛ بلکه باید ازدواج بعدی از جانب زن اول، معروف و پسندیده شده باشد.

آیا در قرآن به روشنی و با صراحت به مسأله اهمیت رضایت زن اول، اشاره شده است؟ آیت الله صانعی - چگونه می توان گفت، ازدواج بعدی و تعدد زوجات با فرض معروف نبودن نسبت به زن قبلی جایز باشد؛ در حالتی که قرآن، رسماً و به طور روشن، دستور به معاشرت به معروف با زنان را داده ( و عاشروهن بالمعروف [آیه ۱۹ نساء]) و به قول علامه طباطبائی - صاحب "تفسیر قیم المیزان" - در رابطه با حقوق زنان، قرآن و وحی آسمانی کلمه «معروف» را دوازده مرتبه تکرار نموده است؛ بنابراین ازدواج مجدد با عدم رضایت زوجه و اذیت شدن او؛ چون خلاف معاشرت به معروف است، جایز نیست و عقدهش هم باطل است، ولی اگر زوجه، عن طیب نفس و با اختیار، نه از راه اکراه و فشار راضی شود، مانعی ندارد.

- مطابق احکام اسلام، میزان مهریه با

و نایجز از مهر و کابین زنان داشته باشد و عزت مسلمانان و اسلام و جمهوری اسلامی مورد سرزنش و مذمت و تحقیر قرار بگیرد.

«وَاللَّيْزَةُ وَالزُّسُولَةُ وَالْمُؤْمِنِينَ» [۲]

- به نظر شما تدوین ماده ۲۵ لایحه به منظور تأمین بودجه کشور بوده است؟ آیت الله صانعی - قطعاً وضع مالیات بر مهریه به خاطر بودجه نبوده و نیست و نخواهد بود که حرمت اش به خاطر تزییع آبروی جمهوری اسلامی و جهات ذکر شده، به نظر اینجانب ثابت و محرز است.

زمنه خیر - آیت الله صانعی، مرجع تقلید مسلمانان که در سن ۲۲ سالگی به درجه اجتهاد رسید، دیدگاه های متفاوتی نسبت به اکثر مراجع، پیرامون حقوق زنان داشته است، از جمله؛ عدم شرطیت مرد بودن در مرجعیت دینی، عدم شرطیت مرد بودن در مناصب حکومتی، عدم شرطیت مرد بودن در قضاوت، تساوی زن و مرد در قصاص نفس و اطراف، تساوی دیه زن و مرد در دیه نفس و اطراف، زن، در صورتی که شوهرش، وارث دیگری نداشته باشد، تمام اموال شوهر را ارث می برد، ارث بردن زن از همه اموال شوهر (از عین منقولات و از قیمت غیر منقولات)، عدم حرمت خروج زن از منزل، بدون اجازه شوهر، در مواردی که خلاف شئون مرد و یا خلاف حق استماع مرد نباشد، عدم نیاز به اذن شوهر در نذری که در مورد خود زن بوده و یا در مال خود مستقل باشد؛ در صورتی که خلاف حق استماع مرد نباشد، طلاق در دست مرد است، ولی اگر زن، مهریه خود را ببخشد و درخواست طلاق کند، بر مرد واجب است که او را طلاق دهد، مادر هم مانند پدر در قتل فرزند، قصاص نمی شود؛ مگر آن که مرگ به علت اغراض شخصی باشد که در آن صورت، حکم پدر و مادر یکسان بوده و هر کدام به دلیل اغراض شخصی، دست به قتل فرزند بزنند، باید قصاص شود، با نبود پدر، مادر بر طفل و اموال او ولایت دارد و بر پدر بزرگ مقدم است، ازدواج موقت مختص به شرایط خاص می باشد نه به عنوان عدل ازدواج دائم.

- ماده ۲۳ لایحه حمایت از خانواده: اختیار همسر دائم بعدی، منوط به اجازه دادگاه، پس از احراز توانایی مالی مرد و تعهد اجرای عدالت، بین همسران است. تبصره: در صورت تعدد ازدواج؛ چنان چه مهریه حال باشد و همسر اول آن را مطالبه نماید، اجازه ثبت ازدواج مجدد منوط به پرداخت مهریه زن اول است.

- ماده ۲۵ لایحه حمایت از خانواده: وزارت امور اقتصادی و دارایی موظف است، از مهریه های بالاتر از حد متعارف و غیرمنطقی با توجه به وضعیت زوجین و مسائل اقتصادی کشور، متناسب با افزایش میزان مهریه به صورت تصاعدی در هنگام ثبت ازدواج، مالیات وصول کند.

جامعه و فرد، همه و همه باید مورد توجه قرار گیرد و کمی مهر به نظر این جانب، استحباب اش ثابت نیست و عمده، همان رضایت دختر و پسر و توجه به شرایط است. - آیا اخذ مالیات از مهریه؛ به عنوان هدیه ای از طرف مرد به زن، جایز است؟ آیت الله صانعی - به نظر اینجانب - با توجه به وجوه کثیره ای مانند آیاتی از قرآن و سنت و روایات معصومین (صلوات الله علیهم اجمعین) و سیره عملیه که صاحب جواهر (قدس سره الشریف) در کتاب "النکاح" از کتاب گران سنگ جواهرش به آن ها برای عدم حد در کثرت و زیادی مهر، استدلال فرموده و این که حدش در قلت و کثرت، حسب روایات عدیده، تنها و تنها رضایت زوجین است که تقریباً عناوین آن وجوه به دوازده وجه بازمی گردد (و گرنه محتوا و تفصیل آن ها حدوداً بیش از بیست آیه و روایت و درایت و تاریخ می باشد) - اگر وضع مالیات به خاطر جلوگیری از قراردادن مهریه زیاد و به نحو سلب اختیاری که شرع مقدس برای زوجین مقرر فرموده، باشد، غیر جایز است؛ چرا که خلاف قرآن و سنت و وجوه کثیره معتبره و خلاف مشهور بین فقهاء است؛ بلکه بر آن ادعای اجماع هم شده، «و لا طاعة لمخلوق فی معصية الخالق». معلوم است که جعل مالیات بر آن به این قصد و جهت، مخالفی روشن، با اختیار الهی و اسلامی زوجین دارد و برای روشن تر شدن عدم جواز و حرمت با چنین قصدی می توان به نظر فقهی حرمت بیع و فروش انگور و عنب به قصد آن که مشتری از آن شراب و خمر بسازد، توجه و عنایت نمود که مناط حرمت در آن جا در مورد این بحث هم ظاهر وجود دارد و جالب توجه آن که بنابر آن چه در تاریخ آمده و صاحب جواهر (قدس سره الشریف) هم به آن عنایت نموده و متعرض آن گردیده، بعضی از افراد مقتدر و صاحب نفوذ در اسلام، وقتی که تصمیم گرفتند، جلوی زیادی در مهر را بگیرند و دستور عدم زیاده و مغالات و بالا رفتن در آن را بدهند، زنی از زنان مسلمان با استناد به آیه ۲۰ سوره نساء [۱] که می فرماید: مردی که می خواهد زنتش را طلاق بدهد و زن دیگری بگیرد، حق پس گرفتن چیزی از مهر آن ها - که فوق العاده زیاد و کثیر است و از آن تعبیر به "قطار" شده - را ندارد، پاسخ او را داد و او هم قبول کرد و در مقابل استدلال آن زن به قرآن تسلیم شد و از تصمیم خود، منصرف گردید، اما اگر وضع مالیات، خدای ناخواسته برای بودجه مملکت و تأمین هزینه و اداره آن باشد که باید سخت، متأثر و متأسف شد و اجازه ندهیم که اقتصاد اسلامی و حکومت جمهوری اسلامی کارش از نظر بودجه با همه منابع و معادن سرشارش و با قیمت بالا و فوق العاده نفت و داشتن انسان های متفکر و نیروهای انسانی مخلص در همه ابعاد و علوم و فنون، به جایی برسد که نیاز به گرفتن مالیات جزئی

به طور کلی باید دانست که تعدد زوجات، استحباب ندارد و دلیلی بر استحباب اش نداریم و تنها جایز، مباح و مشروع است؛ آن هم به شرطی که باعث صدمه و اذیت، ظلم و فشار روحی و جسمی و غیر آن ها برای زن قبلی نشود و خلاصه آن که ازدواج بعدی، وقتی مشروع و جایز است که نسبت به زن قبل، منکر ناپسند و ظلم نباشد؛ بلکه باید ازدواج بعدی از جانب زن اول، معروف و پسندیده شده باشد.

توافق طرفین صورت می گیرد، آیا تعیین سقف مهریه، به طور یکسان برای زنان، مطابق اسلام است؟ آیت الله صانعی - معیار در مهر، رضایت طرفین است و باید به مشکلاتی که ممکن است، بعداً از راه کمی مهر به وجود بیاید، توجه داشت که مبدا خدای نخواست، بعد دختر پشیمان شود که چرا مهریه را کم قرار دادم. به هر حال، شرایط زمان و مکان و

- در اسلام، بیماری، زندانی بودن و عدم تمکین زن، جواز چندهمسری مرد نیست و فقط شرط عدالت بین همسران مطرح است، به نظر شما ماده ۲۳ که ده شرط برای چندهمسری مرد، گذاشته با اسلام مطابقت دارد؟ آیت الله صانعی - اگر کسی می ترسد که نتواند بین همسران اش به عدالت رفتار کند، نمی تواند، ازدواج مجدد نماید و باید توان



## بررسی الزام حجاب در حکومت دینی



سیدمحمدعلی ایاری

### چکیده:

پوشش زن در فرهنگ ملی و اسلامی ما از جایگاه بلندی برخوردار است و لزوم آن نه تنها در میان همه مذاهب اسلامی، بلکه در همه ادیان الهی مورد اتفاق است و این حکم به دلیل بیان آن در قرآن ابدی و دائمی است؛ لذا از وظایف حکومت اسلامی است که این وظیفه دینی را تبلیغ و ترویج کرده و برای تحقق آن در جامعه برنامه‌ریزی و فرهنگ‌سازی کند. اما اینکه حکومت اسلامی برای اجرای این حکم به روش‌های عقوبتی، تنبیه و تعزیر متوسل شده و اجبار و الزام قانونی برای آن داشته باشد، امری است که نه از ناحیه شرع مقدس تأیید شده و نه در تاریخ اسلام و سیره پیامبر و ائمه معصومان نمونه‌ای برای آن یافت می‌شود و نه سیره عقلا مؤید آن است؛ بنابراین لازم است حکومت برای پیاده‌سازی ارزش‌های دینی از جمله پوشش در یک جامعه، از روش‌های اثباتی استفاده نموده و در جهت ارتقای سطح علمی و معرفی انسان‌ها بکوشد و بهره‌گیری از روش فرهنگ‌سازی و تعلیمات غیرمستقیم را مقدم دارد.

کلید واژه: پوشش، حجاب، الزام حکومت، تکالیف دینی، حدود، امر به معروف، نهی از منکر

### ۱) طرح مسأله

پوشش زنان در فرهنگ ملی و اسلامی ما از جایگاه والایی برخوردار است و ضرورت آن در میان همه ادیان الهی، به ویژه مذاهب اسلامی تردیدناپذیر بوده و هیچ کسی از فقیهان یا آشنایان به مبانی و منابع در اصل آن مناقشه نکرده‌اند تا آنجا که پوشش از علائم هویتی زنان مسلمان شناخته شده است؛ هرچند دینداری در حفظ پوشش خلاصه نمی‌شود و از پایه‌های فروع دین به شمار نیامده و مانند نماز، روزه، حج و دیگر ارکان عملی اسلام نیست، اما حفظ آن برای زنان و مردان (هر یک به تناسب حساسیت خود) نقش بزرگی در پاک‌ی اخلاق، اصالت و هویت فرهنگی - ملی و نشان دادن شخصیت و حریم عفاف داشته و موجب تکامل جامعه و رسیدن آن به مراتب عالی انسانی و اخلاقی می‌گردد.

اما مهم پاسخ به این پرسش است که چگونه می‌توان به این دستور اسلامی جامعه عمل پوشانید و آن را در نظام دینی اجراپذیر ساخت و متون دینی چه روشی را برای تحقق این خواسته پیشنهاد می‌کنند.

برخی از احکام اسلامی از چنان اهمیتی برخوردار است که برای آن ضمانت اجرایی تعیین و به کیفر آن تصریح شده است؛ مانند امنیت در جامعه. از این رو، برای سرعت، شرارت، فساد، تجاوزهای جنسی و حتی امور منجر بدان مانند خوردن مشروبات الکلی، در روایات کیفر تعیین گردیده است. در مقابل،

برای ترک برخی از احکام اسلامی با آن که مهم هستند، الزام و اجبار و کیفری تعیین نشده است؛ مانند نماز، روزه و بسیاری از واجبات دیگر. حال مسأله آن است که حفظ پوشش برای زن و مرد از کدام قبیل است؟ پس از انقلاب اسلامی در راستای تثبیت ارزش‌های دینی، مسأله حجاب از مسائلی بود که درباره آن سرمایه‌گذاری بسیار صورت گرفت. اما با گذشت ربع قرن از آن، بر خلاف انتظار، وضعیت حجاب نه تنها بهتر نشده که روز به روز بدتر می‌شود. حال آنکه در بسیاری از کشورهای اسلامی که آوازه انقلاب اسلامی به گوش آنها رسیده و تأثیر مثبتی بر جای گذاشته، افزایش روز به روز فرهنگ حجاب در خانواده‌هایی که پیش از آن هرگز به آن توجهی نمی‌کردند، گزارش شده است.

اکنون این پرسش مطرح است که علل عدم موفقیت جمهوری اسلامی در تداوم، گسترش و تثبیت فرهنگ حجاب چیست. بی‌گمان در تحلیل علل میل به ابتذال، تَبَرُّج و بی‌بندوباری، افزون بر علل عام که تأثیر ویژه‌ای بر پوشش و آرایش مردم داشته، لازم است به شیوه برخورد با مسأله نیز توجه شود و این نکته روشن گردد که آیا رعایت حجاب پدیده اعتقادی و فرهنگی است که در شرایط خاص زمینه پذیرش و عمل پیدا می‌کند و پروسه‌های طولانی برای اجراپذیری می‌طلبد، یا اینکه می‌توان با قوانینی الزامی و کیفری با این مقوله برخورد کرد.

به عبارت دیگر، شیوه برخورد با حکم حجاب به لحاظ فقهی کدام است و آیا در اصل مسأله پوشش وظیفه‌ای دولتی است که ضرورت الزام بر آن را ایجاب می‌کند یا مانند نماز، روزه و سایر احکام دینی، تکلیفی شرعی است که تا زمینه فهم، آگاهی، اعتقاد، فرهنگ‌سازی و هنجارگرایی در آن فراهم نیاید، هر عمل الزام‌کننده آب در هاون کوبیدن است و کار را به جایی می‌رساند که مسئولان کشور از هر طیف و گرایش سیاسی به این نتیجه برسند که به هر حال باید به گونه‌ای با آن کنار بیایند و از این موضع دست بکشند.

در این باره مسأله چندان روشن نبوده و دیدگاه‌ها متنوع و مشخص نشده است که آیا به لحاظ دینی و عقلی الزام واجب است یا اینکه در این حوزه‌ها در اصل و قاعده اولیه جای الزام نیست، همان طور که در تکالیف فردی الزام جایی ندارد.

روشن است که تا این بحث منقح نشود، سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی در این حوزه نمی‌تواند از جایگاه دینی و فقهی مناسبی برخوردار باشد و همواره ناهماهنگی در عملکرد مجموعه‌های مدیریتی نظام را به وجود می‌آورد و تضعیف در کارآمدی دستگاه اجرایی کشور را به دنبال خواهد داشت و مشکل همچنان بر جای خود باقی خواهد ماند.

همچنین اگر مشخص شود که در مسأله حجاب به لحاظ فقهی جایی برای

الزام و قوانین کیفری نیست، آنگاه موضوع برنامه‌ریزی و فرهنگ‌سازی از سوی مسئولان جدی گرفته می‌شود. در صورتی که برای دستگاه‌های اجرایی که دستی برای ظاهرسازی و اجرای این دسته از امور شریعت را دارند، آسان‌ترین راه استفاده از روش‌های الزام‌کننده است، در حالی که در آموزه‌های دینی آمده: «آخرالدواء الکی» (نهج‌البلاغه، خطبه ۱۶۸) آخرین راه‌حل و درمان، داغ کردن است. به همین دلیل باید روشن شود حکم پوشش، الزام حکومتی را می‌پذیرد یا چنین چیزی مطرح نیست و نمی‌توان آن را از فقه استنباط کرد.

با این که در قرن اخیر نوشته‌های بسیاری در قالب کتاب و مقاله به زبان فارسی و عربی در مسأله حجاب به رشته تحریر درآمده و بسیاری از زوایای این موضوع به بحث و بررسی گذاشته شده و تحقیقات ارزنده‌ای نیز صورت گرفته است، اما بحث از اجناسازی و الزام بر حجاب به لحاظ فقهی سابقه نداشته و به عنوان خاص هم مطرح نگردیده است. جالب این که حتی درباره ضرورت حجاب و غض بصر در کتاب النکاح به مناسبت احکام ستر و نظر بحث نشده است. تنها در برخی کتاب‌های اخلاقی و حدیثی به مناسبت عفاف و آفات چشم بسیار کوتاه به این موضوع اشاره شده است.

در کشورهای اسلامی<sup>[۱]</sup>، به ویژه در ایران از حدود هشتاد سال پیش و به دنبال تأثیرپذیری از جوامع اروپایی و به ویژه از آن هنگام که کشف حجاب از سوی رضاخان اجباری شد، از سوی عالمان و فقیهان رساله‌ها و مقالاتی درباره حجاب نگاشته گردید<sup>[۲]</sup>، اما درباره الزام به حجاب از سوی دولت مطلبی نیامده است.

پس از انقلاب اسلامی و طرح مجدد مسأله حجاب در میان علما و حقوق‌دانان

۷۴ ضربه شلاق محکوم خواهد شد.

تبصره: «زنانی که بدون حجاب شرعی در معابر و انظار عمومی ظاهر شوند، به حبس از ده روز تا دو ماه و یا از پنجاه هزار تا پانصد هزار تومان جزای نقدی محکوم خواهند شد» (قانون مدنی، ماده ۶۳۸).

### ۲) دیدگاه‌ها درباره الزام حجاب

در میان صاحبان اندیشه درباره شیوه برخورد با مسأله حجاب، سه نظریه مطرح است:

۱- ۲) از آنجا که اصل حجاب به عنوان وظیفه شرعی واجب است، مانند هر یک از واجبات شرعی فردی و اجتماعی، باید دیگران را بر آن الزام کرد و قوانینی برای ملزم کردن زنان وضع نمود و کسانی که مرتکب بی‌حجابی می‌شوند را کیفر داد.

۲- ۲) اصل حجاب هر چند واجب شرعی است، اما وظیفه شخصی و در حوزه خصوصی تکالیف دینی فردی است؛ لذا الزام بر آن جایز نیست و نمی‌توان کسی را بر بی‌حجابی کیفر کرد.

۳- ۲) از آنجا که اصل حجاب واجب است، فرهنگ‌سازی و فعالیت تبلیغی برای آشنایی و آگاه کردن مردم نسبت به این وظیفه لازم است و صرف رعایت نکردن حجاب کیفری را به دنبال نمی‌آورد. لذا نمی‌توان کسی را بر ترک حجاب و انجام عمل حرامی مانند بی‌حجابی مجازات کرد، ادله اولیه نیز دلالتی بر جواز الزام ندارد. تنها در صورتی الزام دولت جایز است که اولاً برداشتن حجاب به صورت کلی عفت عمومی را جریحه‌دار کند و بی‌حجابی تبدیل به ناهنجاری اجتماعی شود. ثانیاً به صورت علمی و کارشناسی ثابت شود که تبرج و آراستن ضایعه‌ای بزرگ و اجتماعی است. ثالثاً تمام راه‌های فرهنگی و روش‌های تبلیغی و ترویجی انجام گرفته و اکثریت جامعه از حکم حجاب آگاه شده باشند. در آن صورت بحث حجاب از حوزه تکلیف فردی بیرون آمده و در سلک قوانین

**از آنجا که اصل حجاب واجب است، فرهنگ‌سازی و فعالیت تبلیغی برای آشنایی و آگاه کردن مردم نسبت به این وظیفه لازم است و صرف رعایت نکردن حجاب کیفری را به دنبال نمی‌آورد. لذا نمی‌توان کسی را بر ترک حجاب و انجام عمل حرامی مانند بی‌حجابی مجازات کرد، ادله اولیه نیز دلالتی بر جواز الزام ندارد.**

درباره این موضوع بحث‌هایی رخ می‌دهد تا اینکه در سال ۱۳۷۲ قانونی در مجلس شورای اسلامی درباره الزام حجاب به تصویب می‌رسد که طبق آن «هر کس علناً در

انظار و اماکن عمومی و معابر تظاهر به عمل حرامی نماید، علاوه بر کیفر عمل به حبس از ده روز تا دو ماه (یا تا ۷۴ ضربه شلاق) محکوم می‌گردد و در صورتی که مرتکب عملی شود که نفس آن عمل دارای کیفر نمی‌باشد، ولی عفت عمومی را جریحه‌دار نماید، فقط به حبس از دو روز تا دو ماه یا تا

اجتماعی و حقوق عمومی در می‌آید که عدم رعایت آن ناهنجاری اجتماعی و فساد اخلاقی خواهد بود که خود موضوع مستقلی است. به نظر نویسنده، نظریه سوم با مستندات دینی و عقلی سازگارتر است و کسانی که نظریه نخست را برگزیده‌اند، به دلایلی مانند سیره عقلا، عموماً و اطلاعات ادله و امر به معروف و نهی از منکر استناد کرده‌اند. حتی به این اصل فقهی که هر مخالفت با شرع تعزیر دارد، تمسک کرده‌اند. حال آنکه به نظر



نویسنده همه این دلایل جای مناقشه جدی دارد که یکایک آنها مورد بحث قرار خواهد گرفت.

در آغاز برای روشن شدن موضوع مبانی اجزایبیری حجاب بررسی شده و آنگاه به سیره معصومان در این موضوع اشاره می‌گردد. در نهایت نیز ادله فقهی موافقان الزام نقد و بررسی می‌شود. امید است این بحث سرآغاز گفت‌وگوها و عدم جواز الزام حجاب باشد و زمینه بحث‌های فقهی و کارشناسی را به دنبال خود فراهم سازد و یکی از معضلات فرهنگی و اجتماعی به چالش کشیده شود.

### ۳) ضرورت فرهنگ‌سازی در جامعه دینی

یکی از دغدغه‌های جامعه دینی آن است که چگونه می‌توان ارزش‌ها و تعالیم دینی را در جامعه تحقق بخشید و آیا روش‌های زور، اجبار، رعب و ترس می‌تواند در ساختن جامعه‌ای دین‌باور و دین‌دار کمک کند. همچنین با نگاه درون دینی این پرسش مطرح می‌شود که روش دین برای دینی کردن جامعه چیست و ارزش‌ها از چه راهی تحقق می‌پذیرند.

بدیهی است که هر کس دارای اعتقاد دینی باشد، دوست دارد عقیده و مرامش در جامعه رواج یابد و بر اساس آن زندگی اجتماعی سامان گیرد و دیگران با او هم عقیده شوند، اما این پرسش هم مطرح است: اولاً تحقیقات و مطالعات اجتماعی چه روشی برای اجرای احکام پیشنهاد می‌دهد. ثانیاً آیا تعالیم دینی برای اجرا و پیاده کردنش اجازه می‌دهد که از هر روشی استفاده شود، یا تنها از روش‌های معین می‌توان اهداف دین را پیاده کرد.

یادآوری این نکته حائز اهمیت است که دیدگاه مردم نسبت به معیار دین‌داری در یک جامعه در گزینش روش اجرای احکام نقش محوری دارد؛ مثلاً در نگاه عده‌ای همین‌که افراد به ظاهر دستورات دینی را عمل می‌کنند و شعائر دینی را رعایت می‌نمایند، جامعه دینی است. اگر در جامعه محافل برگزاری دعا، جشن و اعیاد دینی و عزاداری رونق گرفت و ظواهر دینی به خوبی رعایت شد، آن جامعه دینی است؛ هر چند در آن ظاهرسازی شده باشد و افراد به دلایل مختلف مانند فضای اجتماعی، موقعیت شغلی و بست اداری، ترس از مؤاخذه و رد نشدن در گزینش و یا چیزهای دیگر، به آن روی آورده باشند. اما در نگاه دیگر، این دسته از

جوان در تحقق هدف وسیله توجیه‌پذیر است. گروه دیگر تنها راه حل تحول جامعه را در رجوع به فرهنگ قرآن و سنت و پالایش دین از غلو و خرافات می‌داند. در نظر این گروه هر چند مقاومت در برابر اندیشه بیگانه ضروری است، اما این امر تنها در سایه روش‌های اثباتی و مصون‌سازی جامعه از طریق ارتقای سطح علمی و فرهنگی میسر می‌باشد. به نظر آنان هضم نشدن در تمدن جدید و ایجاد هویت مستقل برای جامعه اسلامی در صورتی ممکن است که اولاً از تمدن جدید به نحو احسن استفاده شود و این ابزارها در خدمت ارزش‌های دینی به

### یکی از دغدغه‌های جامعه دینی آن است که چگونه می‌توان ارزش‌ها و تعالیم دینی را در جامعه تحقق بخشید و آیا روش‌های زور، اجبار، رعب و ترس می‌تواند در ساختن جامعه‌ای دین‌باور و دین‌دار کمک کند. همچنین با نگاه درون دینی این پرسش مطرح می‌شود که روش دین برای دینی کردن جامعه چیست و ارزش‌ها از چه راهی تحقق می‌پذیرند.

کار رود. ثانیاً به جای تاکید بر شاعرگرایی و ظاهرگرایی، اصولی همچون عدالت خواهی، ستم‌ستیزی، آزادی و معنویت‌گرایی ترویج گردد. ثالثاً بهره‌گیری از شیوه‌های جدید علوم روان‌شناسی و جامعه‌شناسی برای اجرای ارزش‌ها و تعالیم دین باید در دستور کار جامعه دینی قرار گیرد. به همین دلیل در نظر این گروه آزادی اندیشه و تبادل آراء و عقاید موجب مصون‌سازی جامعه در برابر انحرافات فکری و تهاجمات غیردینی است.

مرور سال‌های پس از انقلاب و بررسی نحوه عملکرد حوزه‌های فرهنگی و آموزشی نشانگر آن است که این اقدامات نه تنها موجب افزایش دین‌باوری و دین‌گرایی نشده، بلکه گریزدهنده و طردکننده نیز بوده است. اگر گمان شود مواد درسی دینی در مراکز آموزشی توانسته با تلنبار کردن اطلاعات دینی موجب جذب و مصون‌سازی گردد، باید اکنون وضعیت فرهنگی و اخلاقی جامعه بهتر از اینها می‌بود. در حالی که به نظر می‌رسد این آموزش‌ها نه تنها نتوانسته به تقویت بنیه‌های دینی کمک کند، بلکه ریاکاری، ظاهرسازی و شاعرگرایی را تقویت کرده است.

نکته دیگر آنکه حقیقت پوشش آن است که زن در معاشرت با مردان بدن خود را از نامحرمان بیوشاند و به جلوه‌گری و خودنمایی نپردازد و کاری نکند که موجب به حرام افتادن نوع مرد شود. به عبارت دیگر روح حجاب، صرف نظاهر به پوشیدن نیست، خوب پوشیدن است و این در صورتی حاصل می‌گردد که افراد به آن اعتقاد داشته باشند و آن را ادب زندگی اجتماعی خود بدانند. حال اگر کسی به اصل حکم آگاهی نداشته باشد و یا فایده و کارکرد کلی آن را نداند و در محیط اجتماعی تربیت نشده باشد،

الزامات اجتماعی و فضاسازی، مشکل را حل نمی‌کند و مانع از خودنمایی نخواهد شد. به همین دلیل گاه قانون محدود‌دهی را تعیین می‌کند، اما افراد برای فرار از قانون روش‌های جدید ابداع می‌کنند. گاهی لباس و دوخت به گونه‌ای انجام می‌گیرد که به ظاهر پوشش است، اما در حقیقت فرار از حجاب و روی آوردن به برهنگی است. در فلسفه حجاب این نکته مطرح است که اسلام می‌خواهد انواع التذاهای جنسی، چه بصری، لمسی و چه نوع دیگر به محیط خانواده و در کادر ازدواج قانونی اختصاص یابد و این کار تنها در صورتی عملی می‌گردد و جامعه‌ای اخلاقی (اخلاق جنسی) به وجود می‌آید که ایجاد ایمان اخلاقی به حجاب حاصل گردد و افراد واقعاً بخواهند و ایمان پیدا کنند که این کار را باید انجام دهند، چه ناظر و ضابط قانونی وجود داشته باشد، چه نداشته باشد.

از دیدگاه قرآن یکی از عوامل نقض‌کننده عفاف «تبرج» است. تبرج به معنای آراستن آرایش کردن و آراسته بیرون آمدن است (یاحقی، ۱۳۷۲: ج ۲، ص ۳۹۱). البته منظور هر آراستن و آرایشی نیست؛ زیرا زمینه‌های طبیعی میل به تبرج و خودنمایی در انسان و به ویژه زنان وجود دارد و نباید این نکته را در بررسی مسائل زنان نادیده گرفت که بخشی از این آراستن‌ها طبیعی است. واقع‌گرایی در رفتار اجتماعی ایجاد می‌کند که با این غریزه به شکل معقول و با کار فرهنگی برخورد شود و میان رفتار طبیعی و آنچه ناقص عفاف است و قرآن در قالب تبرج مطرح کرده، تفاوت گذاشته شود، زیرا قرآن می‌فرماید: «و قرن فی بیوتکن و لاتبرجن تبرج الجاهلیة الاولى» (احزاب، ۳۳). مفسران قرآن کریم در تفسیر این آیه برای تبرج معانی گوناگونی ذکر کرده‌اند، مانند راه رفتن در میان مردان، نیوشاندن زینت‌های خود، با عشوهرگری راه رفتن و آشکار ساختن زیبایی‌هایی که سبب تحریک شهوت مردان می‌گردد (زیدان، ۱۳۱۷: ج ۳، صص ۴۱۴-۴۱۳). اما قدر متیقن آن است که خود آراستن که در جاهلیت پیش از اسلام رواج داشته و امروز نیز در جاهلیت قرن بیستم در غرب رواج پیدا کرده و سبب تحریک شهوت مردان می‌گردد، مذمت شده است و این عمل دیگر بی‌حجابی نیست، بلکه فراتر از رعایت نکردن پوشش است.

در این‌جا نیز باید توجه داشت که کنترل این میل فقط با کار فرهنگی ممکن است و حرکات تند و خشونت‌آمیز نه تنها اثر ندارد، بلکه موجب رفتار واکنشی می‌شود و لج و لجاجتی را در میان این دسته افراد شکل می‌دهد.

بنابراین، طبیعی‌ترین راه حل، مرزبندی میان آراستن طبیعی و غیرطبیعی است. آرایش در خانه و برای شوهر در خانه تاکید شده و باید رواج داده شود و در آموزش‌های سمعی و بصری به گونه‌ای تلقی نشود که ممنوع است و اگر با محذور نمایش‌های تئاتر و سینما و تلویزیون مواجه است، فهمانده شود که مشکل برای ممنوعیت آنها نیست، مشکل



کنید، سیره عقلا چنین مقداری از حداقلها را دارای آثاری از این قبیل نمی‌داند تا بر اساس آن قائل به الزام باشد، چون ملاک نزد عقلا اختلال نظام است و اختلال نظام با این مقدار حاصل نمی‌گردد و هیچ کس نه در ایران و نه کشورهای اسلامی و نه جاهای دیگر نمی‌گوید هر عدم رعایت حجابی مایه اختلال نظام می‌شود. از این رو، دلیل سیره عقلا محدودتر از آن است که بتوان به وسیله آن الزام حجاب را ثابت کرد (دلیل اخصّ از مدعاست).

ب) عقلا در نظام اجتماعی و سیاسی هنگامی از الزام و اجبار امری طرفداری می‌کند که پیش از تصویب قانون همه راه‌ها را برای تحقق آن طی کرده و به هیچ نتیجه‌ای نرسیده باشند. مثلاً می‌خواهند بستن کمربند ایمنی برای سرنشینان اتومبیل را الزامی کنند، صرف نظر از اینکه بستن کمربند به نفع خود سرنشینان است، فرهنگ‌سازی می‌کنند و تا مدت‌ها از راه‌های گوناگون برای اجرای آن برنامه‌ریزی می‌کنند و در نهایت به الزام و اجبار روی می‌آورند. در مسائل دیگر نیز چنین است که عقلا تمام راه‌های رسیدن به مقصود را به کار می‌گیرند تا به طور مستقیم به مقصد خود برسند. اگر این راه‌ها نتیجه نداد، با رعایت درجه اخف به اشد از روش الزام استفاده می‌کنند. بنابراین هنگامی عقلا روش الزام را پیشنهاد می‌دهند که تخلف از

عمومات و اطلاعات برخی از روایات استناد کرده و معتقدند تارک این واجب شرعی افزون بر کیفر و عذاب الهی مستحق مجازات است. این گروه برای اثبات نظریه خود که حکومت حق دارد جامعه را بر حجاب ملزم کند به دلایلی توسل جستجو کند تا ثابت کند الزام حجاب از سوی حکومت واجب است. اکنون به تقریر این ادله و نقد و بررسی آنها می‌پردازیم.

#### ۱-۵) سیره عقلا

یکی از ادله موافقان الزام، سیره عقلا مبنی بر جلوگیری از اختلال نظام و استیفای مصالح است. توضیح آنکه رعایت نکردن پوشش اسلامی، ناهنجاری اجتماعی است که به تحریک جنسی جامعه دامن می‌زند و آثار سوئی مانند فساد اخلاقی به دنبال خواهد داشت. از این رو عقلا در جایی که رفتاری موجب به هم خوردن اخلاق و نظم اجتماعی شود، از حق جامعه دفاع و بر استیفای مصالح ایستادگی می‌کنند و از آن جا که هر مجتمعی برای حفظ انتظام خویش بر پایه ارزش‌های خود قانون تصویب می‌کند و برای تحقق اهداف به مجازات متخلفان روی می‌آورد، جامعه اسلامی نیز بر اساس همین اصل می‌تواند برای متخلفان از دستور شرع مجازات تعیین کند و چون برای تخلف از حجاب در شرع حدی تعیین نشده، حکومت اسلامی می‌تواند بر اساس مصالح جامعه مجازات و تعزیر تعیین کند. این روش عقلائی



مسلمان دستور می‌دهد که خود را بیوشانند و در تعلیل آن می‌فرماید: «ذلک ادنی ان يعرفن فلا یؤذین» (احزاب، ۵۹). برای آن که شناخته شوند و مورد آزار قرار نگیرند، یعنی کرامت آنان حفظ شود و مرزی میان آنها با دیگر زنان معین شده باشد تا کسی به بهانه اینکه گمان می‌کرده کنیز هستند، یا از زنانی هستند که تقیدی به مسائل اخلاقی ندارند، متعرض آنها نشود (طبرسی، ۱۳۷۹ق: ج ۸، ص ۲۰۰، سیوطی، ۱۴۱۴ق: ج ۷، ص ۶۶۰؛ بحرانی، ۱۴۱۵ق: ج ۶، ص ۳۱۵؛ قمی، ۱۳۶۵ق: ج ۲، ص ۱۷). حتی در برخی از خبرها آمده که حتماً باید کنیزان با آن که مسلمان بودند و تکالیف الهی داشتند، سرخود را برهنه نگه دارند تا مانند زنان آزاد نباشند «فنهی الله الاماء ان یتشبهن بالحرائر» (همان). این سیره و روش پس از پیامبر نیز پیگیری شده و در تاریخ آمده است: «رأی عمر جاریه مقنعه، فضرها بدرته و قال القی القناع لاتشبهن بالحرائر» (همان). خلیفه دوم کنیزی دید که مقنعه‌ای بر سر بسته بود با تازیانه او را زد و گفت: پوشش خود را بردار و خود را مانند زنان آزاد نکن و در روایات رسیده از اهل بیت نیز آمده اگر کنیزکان در حال نماز سر خود را پوشانند، تنبیه شوند: «کن یضربن فیقال لهن لاتشبهن بالحرائر» (حرعاملی، ۱۴۱۴ق: ج ۴، ص ۴۱۲).

از سوی دیگر، در آن عصر زنان اهل بoudی و مردم عراق و برخی شهرهای ایران به دلیل کار در مزارع و رفت و آمد، تقیدی به پوشش کامل نداشتند و اگر هم به آنها گفته می‌شد که در اسلام رعایت حجاب آمده، باز اثری نداشت: «اذا نهین لاینهین» (همان، ج ۲۰، ص ۲۰۶). مستفاد از این روایات آن است که نگاه کردن به آنها اشکالی ندارد. اگر قرار بود الزامی از سوی معصومان باشد، باید کیفری بر عدم رعایت تعیین می‌شد. عدم وضع کیفر دال بر آن است که حکم حجاب با آن که واجب و ضروری است، اما از آن دسته احکامی نیست که شارع مقدس برای انجام آن مجازاتی تعیین کرده باشد و مانند حقوق عامه مردم نظیر سرعت، زنا، لواط و شرب خمر نبوده که حدی تعیین کرده باشد و همین دلیل بر آن است که موضوع حجاب در زنان به حدی نرسیده بود که شارع بخواهد از طریق الزام و اجبار وارد شود.

۵) ادله موافقان الزام حکومتی حجاب بعضی در اثبات الزام حکومتی حجاب به

برای نمایش دادن آنها است. دستگاه‌هایی که در کار ترویج فرهنگ حجاب هستند، این نکته غفلت کرده‌اند که گاهی به صورت فرهنگی آن را تمسخر کرده‌اند و گاهی با رفتارهایی به جای هدایت آن به سمت طبیعی، زمینه گسترش تبرج را در مجامع فراهم ساخته‌اند.

اجرای احکام و تبدیل آن به قانون باید به گونه‌ای باشد که برای عموم جامعه تبدیل به هنجار اجتماعی شود و نباید فلسفه آن مبهم و تردیدآمیز تلقی شود، در غیر این صورت با مقاومت و گریز گسترده، اقتدار دولت زیر سوال می‌رود و در گذر زمان مقاومت به نقطه‌ای می‌رسد که تزلزل اقتدار دولت نامیده می‌شود و مسئولان ترجیح می‌دهند که از کنار آن بگذرند و به دنبال اجرای آن نباشند. در چنین موقعیتی قدرت به ضد خود تبدیل شده و زمینه هرج و مرج فراهم می‌گردد. به دو نمونه متفاوت در این باب توجه کنید؛ یکی بستن کمربند ایمنی برای رانندگان که آمار بالا از سوی راهنمایی و رانندگی نشان می‌دهد که حدود نود درصد اتومبیل‌ها از قانون تازه ابلاغ شده، تبعیت کرده‌اند و در مقابل کنترل منازل برای یافتن آنتن ماهواره است که به عنوان موارد ناموفق دولت در اجرای آن که در گذر ایام تزلزل اقتدار دولت را به نمایش درآورده است. در این موارد چون به خوبی فلسفه آن برای شهروندان توجیه نشده، زمینه تمکین به قانون فراهم نشده است.

در موضوع حجاب نیز وضع به همین منوال است. در سال‌های نخستین انقلاب حجاب تبدیل به فرهنگ اجتماعی گردید و در بخش‌های زیادی بدون آن که آن اجبارها شکل بگیرد با اکثریت جامعه همراهی می‌کرد، اما از آن جا که رفتارها شکل خشونت‌آمیز پیدا کرد و فلسفه حجاب تبیین نشد و مفهومی متفاوت پیدا کرد، امروز شاهد بی‌اثر شدن قانون و تزلزل اقتدار آن هستیم.

۴) سیره معصومان در مسأله پوشش در آیات و روایات نکات فراوانی درباره رعایت پوشش و عفاف زنان آمده است، اما هرگز نکتته‌ای که دلالل بر الزام و اجبار حجاب و مجازات بدحجاب هرچند به صورت تعزیری، داشته باشد، وجود ندارد؛ در حالی که در آن عصر در جامعه اسلامی زنان غیرمسلمانی بودند که مقید به رعایت حجاب نبودند. همچنین کنیزکان سرهای خود را برهنه می‌گذاشتند. قرآن کریم به زنان آزاده

### بی‌حجابی در چه مقدار و حدی، ناهنجاری اجتماعی و تحریک جنسی و فسادآور است و موجب به هم خوردن نظم اجتماعی می‌شود؟ آیا عقلا نمایان شدن مقداری از مو یا بدن مانند زیرگردن و پاها را مایه فساد اخلاقی می‌دانند؟ یا منظور از رعایت نکردن پوشش، تبرج، آراستن و برهنگی است؟ آیا در فهم عقلا همه اینها یکسان است یا متفاوت؟

خواسته‌ای اجتماعی موجب نقض و اخلاص شود و آن نقض تنها از راه الزام و مجازات، عملی باشد. به همین دلیل در سیره عقلا هر تخلفی موجب نقض نظام نیست و هر نقضی را با مجازات پیشگیری نمی‌کنند.

ج) عقلا در صورتی امری را تصدیق می‌کنند که ارتباط میان مقدمه و نتیجه عقلائی باشد. هنگامی عقلا الزام به حجاب را لازم می‌دانند که عمل بی‌حجابی در نظر آنان پیامدی داشته باشد که در استدلال گنجانده شده است. عقلا از آن جهت که عاقل هستند، بی‌حجابی را موجب اختلال نمی‌دانند و در جوامع بسیاری از صدر اسلام گرفته تا امروز، از جوامع اسلامی تا غیراسلامی، کسی نپذیرفته که تنها پوشش نداشتن زنان مفسده آشکار دارد. در ایران، در مناطق روستایی و عشایری، در مناطق شمال کشور، زنان کار می‌کنند و بخشی از سر و دست و پای آنها بیرون می‌آید. با این حال کسی نمی‌گوید، موجب مفسد اختلال‌انگیز می‌شود و باید برای پیشگیری از آن الزاماتی اندیشید.

است و از سوی شارع نیز رد نشده؛ لذا می‌تواند مبنای عمل قرار گیرد.

#### ۱-۵) نقد و بررسی

الف) بی‌حجابی در چه مقدار و حدی، ناهنجاری اجتماعی و تحریک جنسی و فسادآور است و موجب به هم خوردن نظم اجتماعی می‌شود؟ آیا عقلا نمایان شدن مقداری از مو یا بدن مانند زیرگردن و پاها را مایه فساد اخلاقی می‌دانند؟ یا منظور از رعایت نکردن پوشش، تبرج، آراستن و برهنگی است؟ آیا در فهم عقلا همه اینها یکسان است یا متفاوت؟

در میان متشرعان، رعایت نکردن پوشش شامل مقداری از مو و نمایان شدن دست و پا هم می‌شود، با اینکه کسی نمی‌گوید رعایت نکردن آن چنین آثار و بی‌آمدهایی دارد. مگر اینکه بی‌حجابی را مقید به جایی بکنند که به صورت عمومی موجب تحریک جنسی و فساد اخلاقی شود، در صورتی که اگر بر مبنای شرعی بخواهید استدلال عقلی

از دیدگاه متفکر شهید آیت الله مطهری (ره)

## حقوق زن و مرد؛ تساوی یا تشابه؟!



نظر اسلام در رابطه با تساوی یا تشابه حقوق زن و مرد چیست؟

اسلام در مورد حقوق خانوادگی زن و مرد فلسفه خاصی دارد که با آنچه در چهارده قرن پیش میگذشته و با آنچه در جهان امروز میگذرد مغایرت دارد. اسلام برای زن و مرد در همه موارد، یک نوع حقوق و یک نوع وظیفه و یک نوع مجازات قائل نشده است. پاره ای از حقوق و تکالیف و مجازاتها را برای مرد مناسبتر دانسته و پاره‌های از آنها را برای زن. و در نتیجه در مواردی برای زن و مرد وضع مشابه و در موارد دیگر وضع نامشابهی در نظر گرفته است.

چرا؟ روی چه حساسی؟ آیا بدان جهت است که اسلام نیز مانند بسیاری از مکتبهای دیگر نظریات تحقیرآمیزی نسبت به زن داشته و زن را جنس پستتر میشمرده است و یا علت و فلسفه دیگری دارد؟

مکرر در نقطها و سخنرانیها و نوشتههای پیروان سیستمهای غربی شنیده و خواندهاید که مقررات اسلامی را در مورد مهر و نفقه و طلاق و تعدد زوجات و امثال اینها بعنوان تحقیر و توهینی نسبت به جنس زن یاد کردهاند. چنین وانمود میکنند که این امور هیچ دلیلی ندارد جز اینکه فقط جانب مرد رعایت شده است.

میگویند تمام مقررات و قوانین جهان قبل از قرن بیستم، بر این پایه است که مرد جنساً شریفتر از زن است و زن برای استفاده و استمتاع مرد آفریده شده است، حقوق اسلامی نیز بر محور مصالح و منافع مرد دور میزند.

میگویند اسلام دین مردان است و زن را انسان تمام عیار نشانخته و برای او حقوقی که برای یک انسان لازم است، وضع نکرده است، اگر اسلام زن را انسان تمام عیار میدانست، تعدد زوجات را تجویز نمیکرد، حق طلاق را به مرد نمیداد، شهادت دو زن را با یک مرد برابر نمیکرد، ریاست خانواده را به شوهر نمیداد، ارث زن را مساوی با نصف ارث مرد نمیکرد، برای زن، قیمت، به نام مهر قائل نمیشد، به زن استقلال اقتصادی و اجتماعی میداد و او را جیره خوار و واجبالنفقه مرد قرار نمیداد. اینها میرساند که اسلام نسبت به زن نظریات تحقیرآمیزی داشته است و او را وسیله و مقدمه برای مرد می‌دانسته است. می‌گویند: اسلام، با اینکه دین مساوات است و اصل مساوات را در جاهای دیگر رعایت کرده است، در مورد زن و مرد رعایت نکرده است.

اگر بخواهیم به استدلال این آقایان شکل منطقی ارسطویی بدسیم، به این صورت در میآید: اگر اسلام، زن را انسان تمامعیار میدانست، حقوق مشابه و مساوی با مرد برای او وضع میکرد، لکن حقوق مشابه و مساوی برای او قائل نیست؛ پس زن را یک انسان واقعی نمیشمارد.

اصلی که در این استدلال بکار رفته، این است که لازمه اشتراک زن و مرد در حیثیت و شرافت انسانی، یکسانی و تشابه آنها در حقوق است، مطلبی هم که از نظر فلسفی باید انگشت روی آن گذاشت این است که لازمه اشتراک زن و مرد در حیثیت انسانی چیست؟ آیا لازم هاش اینست که حقوقی مساوی یکدیگر داشته باشند، بطوری که ترجیح و امتیاز حقوقی در کار نباشد؛ یا لازمه

۱- نظر اسلام درباره مقام انسانی زن از نظر خلقت و آفرینش:

از جمله مسائلی که در قرآن کریم تفسیر شده، موضوع خلقت زن و مرد است، قرآن در این زمینه سکوت نکرده و به یافه گویان مجال نداده است که از پیش خود برای مقررات مربوط به زن و مرد فلسفه بترانند و مبنای این مقررات را نظر تحقیرآمیز اسلام نسبت به زن معرفی کنند. اسلام، پیشاپیش نظر خود را درباره زن بیان کرده است.

قرآن با کمال صراحت در آیات متعددی میفرماید که زنان را از جنس مردان و از سرشتی نظیر سرشت مردان آفریده ایم. قرآن درباره آدم اول میگوید: «خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَ خَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا...» [۱][۷] «همه شما را از یک پدر آفریدیم و جفت آن پدر را از جنس خود او قرار دادیم» و درباره همه آدمیان میگوید: «خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا...» [۲][۲] « خداوند از جنس خود شما برای شما همسرانی آفرید»

در قرآن از آنچه در بعضی از کتب مذهبی هست، که زن از مایه‌های پستتر از مایه مرد آفریده شده و یا اینکه به زن جنبه طفیلی و چپی داده‌اند و گفته‌اند که همسر آدم اول، از عضوی از اعضاء طرف چپ او آفریده شد، اثر و خبری نیست. علیهذا در اسلام نظریه تحقیرآمیزی نسبت به

اش این است که حقوق زن و مرد علاوه بر تساوی و برابری، متشابه و یکنواخت هم بوده باشند و هیچگونه تقسیم کار و تقسیم وظیفهای در کار نباشد؟

شکی نیست که لازمه اشتراک زن و مرد در حیثیت انسانی و برابری آنها از لحاظ انسانیت، برابری آنها در حقوق انسانی است، اما تشابه آنها در حقوق چطور؟

تساوی غیر از تشابه است، تساوی، برابری است و تشابه، یکنواختی. ممکن است پدری، ثروت خود را بطور متساوی میان فرزندان خود تقسیم کند اما بطور متشابه تقسیم نکند. مثلاً ممکن است این پدر چند قلم ثروت داشته باشد، هم تجارتخانه داشته باشد و هم ملک مزروعی و هم مستغلات اجاری، ولی نظر به اینکه قبلاً فرزندان خود را استعدادیابی کرده است، در یکی، ذوق و سلیقه تجارت دیده است و در دیگری، علاقه به کشاورزی و در سومی، مستقل داری، هنگامی که میخواهد ثروت خود را در حیات خود، میان فرزندان تقسیم کند، با در نظر گرفتن اینکه آنچه به همه فرزندان میدهد از لحاظ ارزش مساوی با یکدیگر باشد و ترجیح و امتیازی از این جهت در کار نباشد، به هر کدام از فرزندان خود، همان سرمایه را میدهد که قبلاً در آزمایش استعدادیابی آن را مناسب یافته است. آنچه مسلم است، این است که اسلام حقوق یکجور و یکنواختی برای زن و مرد قائل نشده است، ولی اسلام

هرگز امتیاز و ترجیح حقوقی برای مردان نسبت به زنان قائل نیست، اسلام اصل مساوات انسانها را درباره زن و مرد نیز رعایت کرده است. اسلام با تساوی حقوق زن و مرد مخالف نیست، با تشابه حقوق آنها مخالف است.

در اینجا سؤال دومی پیدا میشود، و آن اینکه علت تشابه حقوق زن و مرد را در بعضی موارد، نامشابه قرار داده چیست؟ آیا اگر حقوق زن و مرد، هم مساوی باشد و هم مشابه، بهتر است، یا این که فقط مساوی باشد و مشابه نباشد؟

برای بررسی کامل این مطلب لازم است که در دو قسمت بحث کنیم:

**آنچه مسلم است، این است که اسلام حقوق یکجور و یکنواختی برای زن و مرد قائل نشده است، ولی اسلام هرگز امتیاز و ترجیح حقوقی برای مردان نسبت به زنان قائل نیست، اسلام اصل مساوات انسانها را درباره زن و مرد نیز رعایت کرده است. اسلام با تساوی حقوق زن و مرد مخالف نیست، با تشابه حقوق آنها مخالف است.**

زن از لحاظ سرشت و طینت وجود ندارد. یکی دیگر از نظریات تحقیرآمیزی که درگذشته

## استفتاء

پرسش: نظر حضرت عالی در باره تعدد زوجات چیست؟

پاسخ: به طور کلی باید دانست که تعدد زوجات، استحباب ندارد و دلیلی بر استحبابش نداریم و تنها جایز و مباح و مشروع است آن هم به شرطی که باعث صدمه و اذیت و ظلم و فشار روحی و جسمی و غیر آن ها برای زن قبلی نشود، و خلاصه آن که ازدواج بعدی وقتی مشروع و جایز است که نسبت به زن قبل منکر ناپسند و ظلم نباشد، بلکه باید ازدواج بعدی معروف و پسندیده شده باشد؛ و چگونه می توان گفت ازدواج بعدی و تعدد زوجات با فرض معروف نبودن نسبت به زن قبلی جایز باشد در حالی که قرآن رسماً و به طور روشن دستور به معاشرت به معروف با زنان را داده (و عاشروهن بالمعروف) (آیه ۱۹ سوره نساء) و به قول علامه طباطبائی صاحب تفسیر قیم المیزان - در رابطه با حقوق زنان، قرآن و وحی آسمانی کلمه «معروف» را دوازده مرتبه تکرار نموده است.

پرسش: با توجه به افزایش تعداد زنان تحصیل کرده که به دنبال آن، تعداد دختران ازدواج نکرده رو به فزونی خواهد گذاشت، این احتمال وجود دارد که در آینده ای نه چندان دور، دچار مشکلاتی شویم که زنان در کشورهای اروپایی و آمریکایی با آن مواجه هستند، لذا با توجه به تغییر ترکیب درآمد زنان و مردان، از مراجع عظام تقلید به ویژه حضرت عالی انتظار می رود که نسبت به طرح و بررسی مسائل زنان بذل توجه بیشتری فرمایید.

پاسخ: باید زنان آگاه باشند که صفا در زندگی لازم است، اما بشر نیز کم تجربه است؛ و با توجه به موازین اسلامی و فقه سنتی شیخ و صاحب جواهر، برای رضایت خداوند و رفع اشکال هایی که نسبت به حقوق زنان در اسلام می شود، تلاش خود را نموده ایم و بحمدالله در زمینه های مختلفی هم موفق بوده ایم، مثل باب ارث زن از همه اموال شوهر، قضاوت زن، مرجع تقلید بودن و رهبری زن، طلاق ولایی به خاطر عسر و حرج و اینکه زن، برده مرد نمی باشد، نهی شوهر نسبت به خروج زن از منزل یا اشتغال و غیر آن، منوط به مزاحمت با حق شوهر یا خلاف شئون خانوادگی شوهر و...؛ و اما اینکه بتوان نص کتاب الله را راجع به ارث آن تغییر داد، خروج از دین است و اگر کسی دین را تا آنجا بخواهد که به منافعش ضرر نخورد، این دینداری بی فایده است.

اخلاق انبیاء معرفی کرد و گفت: «مِنْ أَخْلَاقِ الْأَنْبِيَاءِ حُبُّ النَّسَاءِ» [۶][۶]؛ پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) میفرمود: «من به سه چیز علاقه دارم: بوی خوش، زن، نماز».

از آنچه گفته شد، معلوم شد، اسلام از نظر فکر فلسفی و از نظر تفسیر خلقت، نظر تحقیر آمیزی نسبت به زن نداشته است، بلکه آن نظریات را مردود شناخته است. [۷][۷]

عَنِ الْأَحْوَالِ، قَالَ: قَالَ لِي ابْنُ أَبِي الْعَوَّاءِ: «مَا بِالْمَرْأَةِ الْمَسْكِينَةِ الضَّعِيفَةِ تَأْخُذُ سَهْمًا وَيَأْخُذُ الرَّجُلُ سَهْمَيْنِ؟». قَالَ: فَذَكَرْتُ ذَلِكَ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: «إِنَّ الْمَرْأَةَ لَيْسَ عَلَيْهَا جِهَادٌ وَلَا نَفَقَةٌ وَلَا مَقْلَةٌ وَإِنَّمَا ذَلِكَ عَلَى الرَّجَالِ وَلِذَلِكَ جُعِلَ لِلْمَرْأَةِ سَهْمًا وَلِلرَّجُلِ سَهْمَيْنِ»

از احوال روایت کردند که گفت: ابن ابی العوآء به من گفت: چرا در اسلام زن ضعیف و بیچاره یک سهم ارث میبرد ولی مرد دو سهم؟ این سخن را نزد حضرت صادق علیه السلام بازگو کردم، امام فرمود: «برای اینکه نه جهد بر زن واجب است، و نه دادن نفقه، و نه دیه جنایت خطائی دیگران، و همه اینها بر مردان واجب است و لذا سهم زن یکی و سهم مرد دو تا شده است.»

علل الشرایع، باب ۳۷۱، حدیث ۳

استاد شهید مرتضی مطهری (ره):

آنچه مسلم است، این است که اسلام حقوق یکجور و یکنواختی برای زن و مرد قائل نشده است، ولی اسلام هرگز امتیاز و ترجیح حقوقی برای مردان نسبت به زنان قائل نیست، اسلام اصل مساوات انسانها را درباره زن و مرد نیز رعایت کرده است. اسلام با تساوی حقوق زن و مرد مخالف نیست، با تشابه حقوق آنها مخالف است.

نظام حقوق زن در اسلام، ص ۱۱۶

- ۱- نساء، ۱
- ۲- روم، ۱
- ۳- اعراف، ۲۰
- ۴- اعراف، ۲۲
- ۵- اعراف، ۲۱
- ۶- وسائل، ج ۳، ص ۳
- ۷- مطهری، مرتضی، نظام حقوق زن در اسلام، ص ۱۱۳، ص ۱۱۳، ط سی و چهارم، ۱۳۸۲، تهران

وجود داشته است و در ادبیات جهان آثار نامطلوبی بجای گذاشته، این است که زن، عنصر گناه است، میگویند شیطان مستقیماً در وجود مرد، راه نمییابد و فقط از طریق زن است که مردان را میفریبد، میگویند آدم اول که فریب شیطان را خورد و از بهشت سعادت بیرون رانده شد، از طریق زن بود، شیطان حوا را فریفت و حوا آدم را.

قرآن داستان بهشت آدم را مطرح کرده ولی هرگز نگفته که شیطان حوا را فریفت و حوا آدم را؛ قرآن آنجا که پای وسوسه شیطانی را به میان میکشد، ضمیرها را به شکل تنبیه میآورد؛ میگوید: «فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ» [۳] [۳] «شیطان آن دو را وسوسه کرد» «فَدَلَّهُمَا بِغُرُورٍ» [۴] [۴] «شیطان آن دو را بفریب راهنمائی کرد» «وَقَاسَمَهُمَا إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ» [۵][۵] «شیطان در برابر هر دو سوگند یاد کرد که جز خیر آنها را نمیخواهد».

به این ترتیب، قرآن با یک فکر رائج آن عصر و زمان که هنوز هم در گوشه و کنار جهان بقایایی دارد، سخت به مبارزه پرداخت و جنس زن را از این اتهام که عنصر وسوسه و گناه، و شیطان کوچک است، مبرا کرد. یکی دیگر از نظریات تحقیر آمیزی که نسبت به زن

قرآن داستان بهشت آدم را مطرح کرده ولی هرگز نگفته که شیطان حوا را فریفت و حوا آدم را؛

قرآن با یک فکر رائج آن عصر و زمان که هنوز هم در گوشه و کنار جهان بقایایی دارد، سخت به مبارزه پرداخت و جنس زن را از این اتهام که عنصر وسوسه و گناه، و شیطان کوچک است، مبرا کرد.

وجود داشته است، مربوط به ریاضت جنسی و تقدس تجرد و عزوبت است. چنانکه میدانیم در برخی آیین ها رابطه جنسی ذاتاً پلید است و ازدواج را فقط از جنبه دفع افسد به فاسد اجازه میدهند؛ یعنی مدعی هستند که چون غالب افراد، قادر نیستند با تجرد، صبر کنند و اختیار از کفشان ربوده میشود و گرفتار فحشاء میشوند، پس بهتر است ازدواج کنند. ریشه افکار ریاضت طلبی و طرفداری از تجرد و عزوبت، بدبینی به جنس زن است؛ محبت زن را جزء مفاسد بزرگ اخلاقی بحساب میآورند.

اسلام با این خرافه، سخت نبرد کرد، ازدواج را مقدس و تجرد را پلید شمرد، اسلام، دوست داشتن زن را جزء

## صاحب نظران و اندیشمندان گرامی

« صَفِير » رسالت خود می داند که در هر شماره ، موضوعی نظری را در حوزه اندیشه دینی با مشارکت صاحب نظران و اندیشمندان حوزه های علوم انسانی و دین به بحث بگذارد و از این طریق به غنا و عمق معارف دینی یاری رساند. صاحبان نظر و اندیشه می توانند برای بحث در باب موضوعات ارائه شده ، مقالات خود را به آدرس : قم / بلوار شهید محمد منتظری / کوچه ۸ / پلاک ۴ و یا به آدرس الکترونیک نشریه ( safir@saanei.org ) ارسال نمایند.

موضوع ویژه شماره بعد : جایگاه و تکالیف زنان از منظر فقه اسلامی

گفتگو با مرجع نواندیش شیعه حضرت آیت الله العظمی صانعی (دام ظلّه العالی)

## تبیین مسایل حقوقی زنان

### اشاره:

خوشبختانه در دوران ما و در جامعه ما بازار بحث و گفتگو در باره موضوعات و مسایل زنان گرم و پررونق است و معمولاً افراد، محافل و رسانه های گوناگون هر یک به فراخور حال خود به این موضوع می پردازند. اصل این کار که در واقع نوعی بازنگری و تجدید نظر در وضعیت سابق و شرایط موجود برای رسیدن به فرایمی بهتر می باشد، بسیار مؤثر و ضروری است، اما واقعیت این است که برخی از نظراتی که مطرح می شود بیش از آنچه که عمق علمی و تحقیقی داشته باشد دارای جنبه های احساسی و سطحی است و طبعاً فاقد جامعیت بوده و افراط و تفریطهایی را نیز در خود دارد. پیام زن همیشه در صدد بوده است که فارغ از غوغاها و جنجالهای بیهوده، به طرح این گونه مباحث بپردازد و دیدگاهها و نظرات صاحب نظران را در هر فرصتی منعکس نماید. و در این مسیر بر خود لازم می داند که بیش از هر چیز وزانت، پختگی و محققانه بودن دیدگاهها را مد نظر قرار دهد. با توجه به این نکته مناسب دیده ایم که هر از چند گاه، حاصل بخشی از تلاشهای پراچی را که در حوزه های مقدس علمیه در راستای تبیین جایگاه حقیقی زنان و احقاق حقوق آنان صورت می گیرد به محضر جامعه و خوانندگان گرامی تقدیم نماییم. حاصل مطالعات و تحقیقات فقیهان، عالمان و دانشوران درآشنایی که فارغ از مطامع دنیا و با تکیه بر خلوص و کارآمدی دین و فقه، به تبیین اندیشه ناب اسلامی می پردازند می تواند تکیه گاه و مستندی باشد برای کسانی که می خواهند به بررسی و نقادی دیدگاههای دین شناسانه در باره زن بپردازند و همچنین می تواند مبنای خوبی برای کسانی باشد که در صدد ایجاد تحول و اصلاح در ابعاد فرهنگی، حقوقی و اجتماعی زنانند.

در این میان، مباحث و دیدگاههای ارزشمند فقیه بزرگوار، حضرت آیت الله صانعی، بیش از هر چیز نظر ما را به خود جلب کرده است. معظم له در طی سالهای طولانی در مباحثات و درسهای تخصصی خارج خود، ابواب مهم فقهی مانند کتاب النکاح، کتاب الطلاق، کتاب الظهار، کتاب اللعان، کتاب الایلاء، کتاب الخلع، کتاب المبرات، کتاب الارث، کتاب القضاء، کتاب التقلید و کتب دیگر را به بحث گذاشته اند. در خلال تمامی این مباحث، نکات جالب توجهی در تبیین مسایل حقوقی زنان مطرح شده است که ما را بر آن داشت که از محضر ایشان تقاضا کنیم به طور مشخص، به برخی پرسشهای ما در این زمینه پاسخ بفرمایند. و اینک پس از انتظاری نسبتاً طولانی به این مقصود دست یافته ایم. مفتخریم که حاصل این گفتگوی فشرده را که قطعاً اگر فرصت می یافتیم، تفصیل بیشتری را می طلبید، در اختیار خوانندگان اهل نظر قرار دهیم. آنچه می خوانید اولین بخش این گفتگو است.

را عوض کرد تا برای تحقق عدل مهیاتر باشد. اینها بر قانونگذاران و بر علماء و بزرگان است که این کار را بر عهده بگیرند و ان شاء الله زمینه اش هم به وسیله همین گردهماییها و نشستهایی که دانشمندان در کنار هم جمع می شوند و به تبادل نظر می پردازند فراهم می شود. از مجله شما هم استقبال می شود و از طرف اقتشار مختلف نسبت به مجله توجه و تقدیر می شود؛ چه برای شما گفته شود و چه گفته نشود. و لذا می توانید نقش خوبی در تطبیق ارزشها و حقوق بانوان با موازین اسلامی داشته باشید.

وقتی که بحث از شؤون انسانی و حقوق زن مطرح می شود و یا کسی دیدگاه تازه ای در این باره ارائه می دهد، عده ای این کار را مورد اتهام قرار داده و آن را گامی در جهت بی بند و باری و از میان بردن حریم زن و مرد تلقی می کنند.

بند اگر مطالبی را راجع به زنها و حقوق زنها دارم با توجه به این جمله ای است که از رسول اکرم (ص) نقل شده و جزء اصول معتقدات من نسبت به زنها و نسبت به اجتماع است و حفظ جامعه را در گرو مراعات آن می دانم و آن جمله این است که فرمود «النساء عی و عورة» (۱) همانا زنها ناتوان هستند و عورت (یعنی لازم الحفظ) هستند. ناتوانی ایشان را باید جبران نمود. نباید به آنها ظلم کرد. در یک سری از مسایل، نظیر ابعاد جسمانی، زنها ضعیف تر



این بحثها دارد در جامعه ما مطرح می شود. ظاهراً چندی قبل یک گردهمایی هم برای بررسی حقوق زن در قانون مدنی تشکیل شد که این هم از خواسته های بنده است و امیدوارم که این کار دنبال شود، چون در قانون مدنی به نظر می آید آنچه که باید در باره حقوق زنها وجود داشته باشد، وجود ندارد. قانون مدنی ما از نظر فقه کمبود دارد، نمی خواهم بگویم خلاف دارد اما می شود یک تبصره هایی به آن زد، می توان به عموماًش یک تخصیصهایی زد، مطلقاً را بعضاً تقییدی زد و برخی موارد

بالاخره مسایل عمیق فقهی در این طور جاها باید بحث شود. اما چون مجله پیام زن یک مجله وزینی است و من مطمئنم دست اندرکاران آن برای حوزه و فقاقت ارزش قائل هستند و هدفشان خدا و رضایت او است و کارهای گذشته مجله برای اسلام مفید بوده است و افراد صاحب نظر متفکری را دیده ام که مباحث گذشته را دیده و از مجله پیام زن تقدیر کرده اند، من امیدوارم ان شاء الله خداوند این بحث را هم مورد استفاده قرار بدهد و همگان بتوانند از آن بهره ببرند، و خیلی جای خوشحالی است که

ما ابتدا بر خود لازم می دانیم از عنایتی که حضرت مستطاب عالی نسبت به مجله پیام زن فرمودید و وقتی که برای طرح سؤالات در اختیار ما قرار دادید سپاسگزاری کنیم. درخواست می کنیم پیش از طرح سؤالات اگر مقدماً فرمایشی دارید بفرمایید.

■ حضرت آیت الله صانعی:  
بسم الله الرحمن الرحيم. الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على محمد وآله الطاهرين ولعنة الله على اعدائهم اجمعين. من عقیده شخصی ام این است که مسایل بلند حوزه های علمیه و مسایل فقهی نباید در مطبوعات توسط افراد کم اطلاع و ناآشنا و برای غیر اهل تشخیص مطرح شود. این مسایل باید زیر نظر متخصصین فن و در حوزه های علمیه و در جاهایی که معد و مهیای برای آن هستند بحث شود. اینها در کتابهایی مثل کتاب جواهر بحث شده است، در کتب امام (س) بحث شده است، در حوزه های علمیه با آن سابقه هزار و سیصد و بلکه هزار و چهارصد ساله مطرح شده است، زیرا می توان گفت که مثلاً «معاد» را هم وقتی که پیامبر (ص) به عنوان قاضی قرار داد او هم اجتهاد می کرده است و از همان وقت هم اجتهاد مطرح بوده است.





بشود. منکر ضروری دین شده است، اما شیخ در مبسوط می‌گوید «علی الاصح» و نیز در کتابی مانند کتاب «خلاف» که حقوق تطبیقی است و معد است برای نقل اجماع بین شیعه و سنی، می‌بینیم که آنجا هم شیخ ادعای اجماع نمی‌کند که زن نمی‌تواند قاضی بشود. (۴) تمسک به احتیاط می‌کند، تمسک به عدم دلیل می‌کند؛ معلوم می‌شود که دارد با عصا راه می‌رود، دلیل روشنی ندارد که زن نمی‌تواند قاضی شود.

ولی در میان «عامه» قول به اینکه زن نمی‌تواند قاضی بشود تقریباً یک قول معروفی بوده است. بعضی از آنها گفته اند زن می‌تواند قاضی بشود. من اخیراً که بحث قضاء را در جواهر نگاه می‌کردم دیدم صاحب جواهر وقتی که در شرایط قضا بحث می‌کند می‌گوید بیشتر این شرایط از فقه عامه آمده است. (۵) من همانجا یک یادداشت از سابق گذاشته بودم که تعجب از صاحب جواهر است که نوشته است بیشتر این شرایط از فقه عامه آمده است اما در مورد اینکه شرط در قاضی این است که مرد باشد به ضرس قاطع نگفته است که شرط نیست و قاضی می‌تواند زن باشد. و احتمال نمی‌دهد که این از فقه عامه آمده باشد و از ظلمی که به حضرت زهر(اس) شده آمده باشد زیرا آنها نمی‌خواستند زن در جامعه کاره‌ای بشود برای اینکه شخصیت حضرت زهر(اس) در جامعه ارزش پیدا نکند.

راجع به اجتهاد و راجع به افتاء هم دلیلی بر شرطیت مرد بودن نیست. یعنی دلیلی وجود ندارد که بگوییم اگر یک زن نشست مطالعه کرد، تحقیق و مباحثه کرد و قدرت استنباط پیدا کرد، او نمی‌تواند به استنباطات خودش عمل کند و همین جور نسبت به اینکه اگر قدرت استنباط پیدا کرد و اعلم از دیگران شد، اعلم از مردها شد، بگوییم نمی‌تواند فتوا بدهد و جایز نیست که فتوایش را دیگران به عنوان فتوای اعلم عمل کنند. نه، دلیلی برای شرطیت مرد بودن در افتاء وجود ندارد چه رسد به باب اجتهاد. اما از شهید ثانی است که او در باب قضا اشاره کرده است که این شرایط در نزد ما موضع وفاق است و عبارات دیگری هم کنارش آمده است. (۶)

اشکال نشود که دلیل نداشتن در باب اجتهاد و فتوا کافی نیست، چون مسلم است که در حوزه‌های علمیه گمان و غیر یقین اعتبارش دلیل می‌خواهد. اصل در ظنون عدم حجیت است. می‌گویند شک در حجیت، مساوق و معادل است با قطع به عدم حجیت. این اشکال وارد نیست، به خاطر اینکه ما با وجود همه روایات و آیاتی که در باره فتوا و اجتهاد و تقلید آمده است می‌دانیم کلمه «مرد» اگر در بعضی از آنها آمده است، خصوصیتی ندارد. کلمه «مرد» و صیغه مذکر معمولاً در قانونگذارها زیاد می‌آید، مثلاً در روایت آمده است «مداد

انجام گرفته است. برای اینکه شخصیت آن حضرت را پایمال کنند مسایلی را به زنان نسبت داده اند و اینها کم کم به صورت یک فرهنگ در آمده و تا به امروز ادامه یافته است، به طوری که در جامعه ما اگر یک روزی یک مطلبی گفته می‌شود بعضی افراد ناآگاه برمی‌آشوبند، مقابله می‌کنند و نمی‌گذارند آن مطلب در فرهنگ جامعه جا بیفتد. اما من بسیار امیدوار و خوشبینم که ان شاء الله از برکات این انقلاب مقدس اسلامی و با تلاش حوزه‌های علمیه، خانها منزلت حقیقی خود را به زودی به دست آورند.

### زنان گوهرهای ارزنده‌ای هستند که باید بازیچه دست این و آن قرار نگیرند، وسیله تجارت و عیاشی نباشند، وسیله هوسرانی نباشند. فکر نکنید اینها بی ضابطه همه جا باید بیایند، اینها گوهرهای گرانبهایی هستند و تا آنجا که می‌شود باید مستور بمانند و به تعبیر شهید مطهری حجاب مصونیت است نه محدودیت. آن مصونیتی که برای زنها در حجاب قرار داده شده است.

اولین سؤال ما در باره قضاوت و مرجعیت زن است. آیا تصدی این امور توسط بانوان جایز است یا نه؟  
■ این یک بحث فقهی بسیار عریض و طویلی است که هم به اجتهاد و تقلید مربوط می‌شود و هم به باب قضاء به نظر می‌رسد که اگر کسی در باب قضاوت و در باب اجتهاد بلکه در باب فتوا بگوید مرد بودن شرط نیست سخن گزافی نگفته است. اگر کتابهایی مانند جواهر، شرح ارشاد مرحوم مقدس اردبیلی، بحث اجتهاد و تقلید امام، فصول و سایر کتب را در این زمینه به دقت نگاه کنید، این سخن را تأیید خواهید کرد.

در مسأله قضاء، من بیست سال پیش هم معتقد بودم، الان هم به آن معتقد هستم و اگر جرأت کنم می‌گویم مرد بودن شرط نیست و زن هم می‌تواند قاضی بشود اما با احتیاط می‌گویم اگر کسی چنین بگوید سخن گزافی نگفته است و اگر فقهی فتوا بدهد نمی‌توان گفت که از دین بیرون رفته است یا او را نعوذ بالله توهینش کنیم. بلکه سخن بجایی گفته است. سخنی است که یک مقداری از آن، از مقدس اردبیلی سرچشمه می‌گیرد، یک مقداری از تعمق و انس یا مسأله در فقه سرچشمه می‌گیرد و بحمدالله آن مقاله ای هم که در کنگره بزرگداشت مقدس اردبیلی ارائه شد قضیه را بهتر جا انداخته است. ما وقتی که به مبسوط شیخ الطائفه نگاه می‌کنیم می‌بینیم که شیخ در مبسوط می‌گوید: «علی الاصح زن نمی‌تواند قاضی شود.» (۳) این مسأله امروز در جامعه ما اصلاً برای یک عده جزء ضروریات است که زن نمی‌تواند قاضی بشود، خیال می‌کنند اگر کسی گفت زن می‌تواند قاضی

شیخ انصاری در حوزه‌ها گسترش پیدا بکند. تحقیقات تازه را باید ارائه داد. هر چند مشکلاتی را به وجود بیاورد. کسانی مثل حضرت امام(س) نیز با این مشکلات روبه‌رو بوده‌اند، امام در پاسخی که به شورای نگهبان دادند راجع به مسأله طلاق زنهایی که با عسر و حرج روبه‌رو شده‌اند بعد از نظر محتاطانه‌ای، فرموده‌اند بر حاکم است که مرد را الزام کند که رجعت کند، بعد الزام کند به طلاق، اگر طلاق نداد خودش طلاق می‌دهد. در آنجا ذیل آن نامه قریب به این مضمون است که «مطلب دیگری هم

هست که اگر جرأت بود می‌نوشتیم.» (۲) و لذا از همه تقاضا می‌کنم دشمنی با مسایل علمی نشود. بدانند که این مسایل با مطالعه و تحقیق صادر شده است و این مسأله مورد توجه بوده است که فتوای به غیر علم و فتوای بدون حجت، سبب سخت‌ترین عذابهای الهی خواهد بود و فتوای بدون عذر و حجت توبه هم ندارد.

امام امت(س) می‌فرمود: فرهنگ اسلام غنی است، فقه شیعه و امام صادق(ع) یک فقه غنی است. و من هر چه بیشتر مطالعه می‌کنم و عمرم بیشتر در فقه و فقاها می‌گذرد به این جمله امام یاور بیشتری پیدا می‌کنم. باید اجازه بدهیم و باید تلاش کنیم تا با غور در اعماق این اقیانوس موج، قدرت و عظمت دین را به اثبات برسانیم و از این راه، نعمت بزرگ انقلاب اسلامی که از امام بزرگوار باقی مانده است ان شاء الله به آمدن حضرت ولی عصر(عج) مقرون خواهد شد.

ما در دوره‌ای زندگی می‌کنیم که از عنایات و الطاف خداوند بیش از پیشینیان بهره‌مندیم. لطف و عنایت خداوند این است که نسبت به موضوعات زنان نیز بینشها و دیدها همه دارد برمی‌گردد به آن بینش اصلی اسلام و به آن چیزی که رسول الله(ص) نسبت به زنها خواسته است و دارد می‌رود که مقداری از مظلومیت‌های حضرت زهر(اس) از بین برود ولو مجموعه مصایب آن حضرت تمام نمی‌شود.

بنده عقیده‌ام این است که برخی از اشتباهاتی را که بعضی افراد نسبت به زنها دارند، اینها از تبلیغات مسمومی سرچشمه می‌گیرد که برای کوبیدن حضرت زهر(اس)

هستند، از این جهات باید مراعاتشان کرد چون به هر حال در زمینه‌های فرمانبردار از شوهرشان هستند و یک سری از قوانینی را که دارند سبب شده است که آنها نتوانند در جامعه و از نظر قوانین مثل مردها حرکت کنند. به قول مرحوم شهید مطهری این تفاوت است، تبعیض نیست. به هر حال در یک اجتماع و در یک خانواده، نقشها فرق می‌کند، یکی باید رئیس باشد و دیگران باید این جایگاه را بپذیرند. نمی‌شود همه مدیر باشند. از آن طرف بر مردان است که تحمل کنند این ناتوانی را و نگذارند که آنها مغبون شوند و بر قانونگذاران است که نگذارند صدمه ببینند. همان طور که فرزند و کودک و یا هر انسان دیگری اگر قاعدتا از جهتی ضعف و محدودیتی دارد وظیفه همه است که نه تنها از ضعف وی سوءاستفاده نکنند بلکه از او حمایت کنند و حقوقش را مراعات نمایند.

زنان گوهرهای ارزنده‌ای هستند که باید بازیچه دست این و آن قرار نگیرند، وسیله تجارت و عیاشی نباشند، وسیله هوسرانی نباشند. فکر نکنید اینها بی ضابطه همه جا باید بیایند، اینها گوهرهای گرانبهایی هستند و تا آنجا که می‌شود باید مستور بمانند و به تعبیر شهید مطهری حجاب مصونیت است نه محدودیت. آن مصونیتی که برای زنها در حجاب قرار داده شده است.

آنهايي که حرفهای مرا می‌خوانند یا مبنای بنده را می‌شنوند توجه داشته باشند که بنده راجع به زنها عقیده‌ام این است و به چنین مبنایی معتقدم و لازمه رشد و تکامل جامعه را هم همان مستور بودن و حجاب و عفت می‌دانم در حالی که این حیا و عفت مانع از حقوق و آزادیهایی که برای زن قائلیم نمی‌شود. کسی فکر نکند که اگر من مسایلی را راجع به زنها می‌گویم منظورم این است که زنها ملعبه و بازیچه قرار بگیرند و یا با وضع نامناسب بیرون بیایند و در پشت تلویزیون یا در جاهای دیگر ظاهر شوند. بنده در این مسایل از کسانی هستم که به شدت نسبت به نظر اسلام متعبد و متسک هستم و به اصول عفت و حجاب زنها کاملاً پایبندم. هر چند که عده‌ای چه در داخل و چه در خارج ما را واپس‌گرا و مرتجع بدانند. نظری که ما راجع به حجاب زنها داریم نظری است که همه مسلمانها دارند، دیروز و امروز، خانواده‌های مذهبی داشته‌اند و الآن هم دارند.

بسیاری از مباحث فقهی مربوط به زنان، در حوزه علمیه قم مطرح شده، مورد بررسی قرار گرفته، این طور نیست که یک آقای محترمی تا دید، به نظرش برسد که این نادرست است. حداقل باید مطالعه کند، سؤال کند، تحقیق کند. دشمنی با این جور مسایل نباید بشود؛ دشمنی با علم بدترین دشمنیها است. این کار مانع گسترش اجتهاد می‌شود، نمی‌گذارد فقه صاحب جواهر و



العلماء افضل من دماء الشهداء».  
(۷) حالا اگر یک زنی در آینده توانست در جایی حرکتی شبیه حرکت حضرت امام(س) انجام بدهد، شهادت را ارزش بدهد، مردم را بسیج کند و با قدرت شهادت، اسلام را در آنجا حاکم کند، آیا هیچ کسی شک می‌کند که «مداد العلماء»، عالمه‌ها را نمی‌گیرد، عالمت را شامل نمی‌شود! چون العلماء مذکر

است مؤنث را نمی‌گیرد! مسلم کسی شکی نمی‌کند؛ معیار، علم و عالم بودن است. یا مثلاً در آن توقیعی که از حضرت ولی عصر(عج) آمده است که «و اما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی رواة احادیثنا فانهم حجتی علیکم و انا حجة الله.» (۸) راویان حدیث مطرح است، راوی حدیث می‌خواهد زن باشد می‌خواهد مرد باشد. راوی نه به معنای ناقل حدیث بلکه به معنای کسی که حدیث را می‌فهمد، بررسی می‌کند. اگر با قرآن نمی‌سازد کنار می‌گذارد، خلاصه صاف و پوست کنده می‌کند و روایتی را که می‌توان به آن عمل کرد به مردم می‌گوید، با همان فتوا و به همان اجتهاد. نمی‌شود بگوئیم که این فقط مربوط به «مرد» می‌شود و اگر زنی به اینجا رسید چنین ارزشی ندارد.

حتی در مقبوله عمرین حنظله که از روایات بلند باب قضاء است، بلکه از روایات بلند باب حکومت و ولایت فقیه است آنجا هم دارد که «ینظران الی رجل منکم روی حدیثنا و نظر فی حلالنا و حرامنا و عرف احکامنا» (۹). یعنی نگاه کنید به مردی که حدیث ما را نقل می‌کند، در باره احکام ما شناخت دارد، نظر می‌کند در حلال و حرام ما، و همه اینها یعنی همان اجتهاد نه علم به احکام. زیرا علم به احکام در مورد مقلد هم صادق است چون او هم عالم به احکام است، اما عرفان احکام، خاص مجتهد است. حال آیا وقتی این روایت را به دست عرف بدیم، عرف می‌فهمد که کلمه «رجل» در اینجا خصوصیت دارد؟! یا به قول همه اهل تحقیق الغاء خصوصیت می‌کند. می‌گوید، این جریان عادی آن دوران بوده است که مرد بیشتر در دسترس بوده و می‌شده راحت مجتهد را پیدا کرد، آن روزها زنها در این مسیر نبودند. یا اصلاً بنا نیست در قانونگذاری و در بحثهای عمومی نامی از زنها بیاید، به حکم اینکه زنها عورت هستند و کمتر باید مطرح بشوند و کمتر مطرح می‌شدند. چگونه می‌شود گفت که اینجا خصوصیت دارد که باید قاضی مرد باشد، اگر زن باشد قضاوتش درست نیست، یعنی «فانی قد جعلته علیکم حاکماً» زن را نمی‌گیرد! امام صادق مردها را گفته است که من شماها را حاکم قرار داده ام و زنها را نمی‌گوید!

**بنده عقیده ام این است که برخی از اشتباهاتی را که بعضی افراد نسبت به زنها دارند، اینها از تبلیغات مسمومی سرچشمه می‌گیرد که برای کوبیدن حضرت زهرا(س) انجام گرفته است. برای اینکه شخصیت آن حضرت را پایمال کنند مسایلی را به زنان نسبت داده اند و اینها کم کم به صورت یک فرهنگ در آمده و تا به امروز ادامه یافته است، به طوری که در جامعه ما اگر یک روزی یک مطلبی گفته می‌شود بعضی افراد ناآگاه برمی‌آشوبند، مقابله می‌کنند و نمی‌گذارند آن مطلب در فرهنگ جامعه جا بیفتد.**

اگر الغاء خصوصیت در اینجا نشود، در خیلی جاهای فقه نمی‌شود الغاء خصوصیت کرد. در کل کتب قانون نمی‌شود الغاء خصوصیت کرد. چگونه می‌شود کسی منکر الغاء خصوصیت بشود با اینکه خداوند نسبت به زن و مرد، هر دو را که آفریده به خودش آفرین گفته است: «فتبارک الله احسن الخالقین» (۱۰) و وقتی بدن را تشکیل کرده می‌گوید روان انسانی و روح انسانی به او دادیم، آفرین بر خدایی که روح انسانی داد و در روح انسانی که اینها با هم فرق ندارند. در آن جرقه الهی که با هم فرق ندارند، در آن نور الهی که در انسان دمیده شده با هم فرق ندارند. بگوئیم، نخیر! چون گفته «رجل منکم» حتماً باید مرد باشد. اگر کسی الغاء خصوصیت را در این چنین مواردی قبول نکند به نظر می‌آید فهم مسایل فقه برایش خیلی مشکل است و خیلی جاها با مشکل مواجه می‌شود.

از آیاتی که به آن استناد شده است برای اینکه فتوای فقیه حجت است «آیه نقر» است، که می‌فرماید: «فلولا نفر من کل فرقه طائفة منهم لیتفقھوا فی الدین و لینذروا قومهم اذا رجعوا» (۱۱) به این آیه، هم برای حجیت خیر واحد استناد شده است، هم برای حجیت فتوا. آیا کسی احتمال می‌دهد که اینجا معنایش این است که اگر مرد تفقه کند، انذار کند و هشدار بدهد، دیگران باید از هشدارش تحت تأثیر قرار بگیرند، اما اگر زن به قرآن و آیات و روایات آشنا شد و یک زن فقیه شد و آمد انذار کرد و هشدار داد، بگوئیم چون زن است قرآن می‌گوید اینجا لازم نیست شما به اندازها و هشدارهای او گوش بدهید؟! معیار، تفقه است، بشارت است، هشدار است، اعلام خطر است. اعلام خطر از یک آشنای به قرآن، از یک آشنای به سنت که به درجه اجتهاد رسیده است. خانمی سالهای درازی در حوزه های علمیه بوده است، مسایل را بررسی و زیر و رو کرده است، همه شرایط اجتهاد را که در کتب اصول در بحث اجتهاد و تقلید آمده، در کتاب القضاء هم آمده، دارا است آیا می‌توانیم بگوئیم که این آیه او را شامل نمی‌شود، چون کلمه «لیتفقھوا» صیغه مذکر است؟! یعنی اگر زنها هشدار دادند، شما نشنوید. آنها اگر آیات عذاب برای شما خواندند، از آنها تشنیده بگیرید

و بروید دنبال کارتان، اما اگر همان آیات را مردها برای شما خواندند گوش بدهید و بترسید و تحت تأثیر قرار بگیرید!! به نظر من اگر کسی در این آیه بیاید بگوید چون ضمیر مذکر است پس زنها را نمی‌گیرد و فقط مردها را شامل می‌شود، مخصوصاً در این آیه، اگر کسی این حرف را بزند این «مما یضحک به الثکلی» است. یعنی مادر داغیده هم به آن می‌خندد.

یا مثلاً مرحوم ابن ادریس در آخر سرائر روایتی نقل کرده که ظاهراً از امام صادق(ع) و امام هشتم(ع) هر دو نقل شده است به این مضمون: «انما علینا الفاء الاصول و علیکم ان تقرعوا» (۱۲)، بر عهده ما است که قواعد کلی را بگوئیم و بر شما است که اجتهاد کنید و تفریع کنید بر او. این از ادله اجتهاد است آیا می‌شود این طور معنا کرد که الغاء اصول بر عهده ما است و تفریع بر عهده شما مردها است؟! اگر زن توانست تفریع کند، نه، او حق ندارد! در این روایت تمام کلام این است که ما کلیات را می‌گوئیم و شما جزئیات را از آنها برداشت کنید و صغریات این کبرای کلی را بیان کنید. مرد بودن و زن بودن در این مسایل هیچ دخالت ندارد. بعضی از بزرگان هم جزء شرایط مفتی، مرد بودن را گفته اند که شرط نیست و ما نیز مرد بودن را جزء شرایط ذکر نکرده ایم و به صرف بیان عادل بودن، شیعه بودن، زنده بودن و اعلم بودن اکتفا کرده ایم. در مقام افتاء و در مراتب بالاتر هم زن می‌تواند قرار بگیرد و شرط مرد بودن لازم نیست.

از جمله مسایلی که خیلی هم سر و صدا کرده و خیلی حرف در باره اش زده شده، مسأله بلوغ دختران است که به نظر حضرت عالی همان گونه که در توضیح المسائل مرقوم فرموده اید چنانچه هیچ یک از علایم بلوغ آشکار نشود، سن تکلیف دختر از ۱۳ سالگی خواهد بود، لطفاً در این رابطه نیز توضیحی بفرمایید.

این مطلب با توجه به روایات و با توجه به فتاوی‌ای اصحاب ذکر شده است و برخلاف برداشت بعضیها که زود قضاوت می‌کنند هیچ مربوط به روشنفکری و حرفهای روشنفکرها نیست، البته با پیشرفت علم هم می‌سازد اما مستند آن، این حرفها نیست. مستند این فتوا همانهایی است که در بقیه احکام است. مستند، موثقه عمار است (۱۳).

تمام روایاتی که ۹ سال را آورده است همه قید دارد، یعنی منظور ۹ ساله ای است که خانه شوهر رفته است و زن شده است. در روایت عبدالله بن سنان آمده است که دختر ۹ ساله بالغه است، برای اینکه حیض می‌شود. در خود همان موثقه عمار نیز گفته است که اگر قبلاً حیض شده بالغه است و اگر نشده ۱۳ ساله. یعنی سنی که می‌تواند بلوغ را تثبیت کند ۱۳ ساله است. من بحث مرحوم کاشف الغطاء را به

تازگی نگاه می‌کردم. ایشان در بحث بلوغ کتاب کشف الغطاء می‌فرماید: بلوغ عبارت از این است که پسر و دختر به جایی برسند که منی از آنها به وجود آید که قابلیت به وجود آوردن انسان را داشته باشد. بلوغ دختر و پسر اینجاست. خوب اگر ما این را بلوغ گرفتیم که ایشان می‌فرماید، سن، اماره و نشانه آن است. بعد چگونه ممکن است که ۹ سال «اماره غالییه» باشد با اینکه امروز طبق تحقیقاتی که شده و آماری که دانشمندان می‌دهند، هفتاد درصد دخترها در سن ۱۳ سالگی به این حالت حیض و عادت زنانه می‌رسند. چگونه شارع آمده این را علامت قرار داده در حالی که هفتاد درصد برخلاف این علامت هستند. علامت و اماره باید با غالب و اکثر بخواند. این مطلب در موثقه عمار هم هست که اگر دختر در یک محیطی است که آب و هوای گرمسیری دارد و مادرش در سن ۹ یا ۱۰ سالگی عادت زنانه شده او بالغ است. حضرت زهرا(س) ۹ ساله زن بوده است برای اینکه از طایفه قریش است. هر جا این طور باشد ما هم می‌گوئیم بالغه شده است. عرض می‌کنم تمام روایاتی که به ۹ سال اشاره کرده، می‌گوید ۹ ساله ای که رفته خانه شوهر، یعنی زن شده، یعنی در حدی رسیده که زن شده نه اینکه هر ۹ ساله ای. به هر حال این هم چیزی است که ما عرض کردیم و امیدواریم که ان شاء الله در فقه مورد تعمق بیشتری قرار گیرد و مورد وفای واقع شود و بعضی از مشکلاتی که خواهرها و زنها نسبت به بلوغ دخترها دارند ان شاء الله حل بشود.

تعجب است که مرتب گفته می‌شده که بر پسر تا ۱۵ سالگی نماز و روزه واجب نیست اما بر دختر از ۹ سالگی واجب است. حالا که از همان راه فقه سنتی گفته می‌شود که دختر هم اگر نشانه های دیگر را پیدا نکرد تا ۱۳ سال نماز و روزه برایش واجب نیست، بعضیها چه سر و صدایی راه می‌اندازند. مگر پسر که تا ۱۵ سالگی نماز نمی‌خواند چیز عجیبی است که ۱۳ سالگی دختر عجیب باشد؟! چه شده است که این، حساسیت برانگیز شده است. آدم نمی‌داند که منشأ این مسایل چیست؟ اما من عرض می‌کنم هر کس که این مسأله را دیده یا شنیده، بداند که در



ازدواج می‌کند تا بعد مهر را تعیین کنند، همه اینها درست است. ولی «به شرط اینکه مهر نباشد» اجماع قائل به این است که درست نیست ولی نسبت به رسول الله (ص) مانعی نداشته و زنها می‌توانستند خودشان را به پیغمبر (ص) هبه کنند، و جالب اینکه همان صاحب جواهر از شیخ الطائفه نقل می‌کند که گرفتن زن دوم کراهت دارد. (۱۷)

پانوشته ها :

- ۱- وسایل الشیعه، ج ۲، ص ۲۳۴، کتاب النکاح، باب ۱۳۱، حدیث ۱: عن النبی (ص): النساء عی و عورة، فاستروا عهنّ بالسکوت و استروا عوراتهنّ بالبیوت.
- ۲- مجموعه نظریات شورای نگهبان، تألیف دکتر مهرپور.
- ۳- المبسوط، ج ۸، ص ۱۰۱.
- ۴- الخلاف، ج ۳، ص ۳۱۱.
- ۵- جواهر الکلام، ج ۴۰، کتاب القضاء، ص ۱۹.
- ۶- مسالک الافهام، ج ۲، ص ۳۵۱، (طبع قدیم).
- ۷- بحارالانوار، ج ۲، ص ۱۶، عن رسول الله (ص): از کان یوم القیامة وزن مداد العلماء بدماء الشهداء فیرجح مداد العلماء علی دماء الشهداء.
- ۸- وسایل الشیعه، (ط. آل البیت)، ج ۲۷، کتاب القضاء، باب ۱۱، ص ۱۴۰، حدیث ۹، (در حوادثی که رخ می‌دهد به راویان حدیث ما مراجعه کنید زیرا آنها حجت من بر شما نیستند و من حجت خدایم).
- ۹- وسایل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۳۶، کتاب القضاء، باب ۱۱، حدیث ۱.
- ۱۰- سوره مؤمنون، آیه ۲۳.
- ۱۱- سوره توبه، آیه ۹.
- ۱۲- وسایل الشیعه، ج ۲۷، ص ۶۱، کتاب القضاء، باب ۶، حدیث ۵۱.
- ۱۳- وسایل الشیعه، ج ۱، ص ۴۵، کتاب الطهاره، باب چهارم از ابواب مقدمات عبادات، حدیث ۱۲، عن عمار الساباطی، عن ابی عبدالله (ع) قال: سألته عن الغلام متی تجب علیه الصلوة؟ فقال: اذا أتى علیه ثلاث عشرة سنة، فإن احتلم قبل ذلک فقد وجبت علیه الصلوة و جرى علیه القلم، و الجارية مثل ذلک إن أتى لها ثلاث عشرة سنة، أو حاضت قبل ذلک، فقد وجبت علیها الصلوة، و جرى علیها القلم.
- ۱۴- جواهر الکلام، ج ۲۹، ص ۳۵: يستحب الزیادة علی الواحدة مع الحاجة قطعاً بل و بدونها علی الاقوی.
- ۱۵- سوره نساء، آیه ۳.
- ۱۶- جواهر الکلام، ج ۲۹، ص ۳۵.
- ۱۷- جواهر الکلام، ج ۲۹، ص ۳۵: فما عن الشیخ من کراهة الزیادة علی الواحدة واضح الضعف.

یتیمی نیست یا کسی که بجه یتیم زیر نظرش هست اما مطمئن است که به او ظلم نمی‌کند، مثلاً پیر و فرتوت است و احتیاجی به این حرفها ندارد، این آیه مربوط به او نیست. حرف بلندی صاحب جواهر (قدس سره) دارد. ایشان می‌گویند اگر این آیه دلیل بر استحباب است پس چگونه شده است که فقهاء و علماء برای اثبات اینکه پیش از چهار زن نمی‌شود گرفت به همین آیه تمسک کرده اند. چون آیه می‌فرماید «مثنی و ثلاث و رباع»، تا چهار تا را گفته است. خوب اگر این آیه امر استحبابی را می‌گوید معنایش این است که بیش از چهار تا، دیگر مستحب نیست. به عبارت دیگر تا چهار تا مستحب است ولی پنجمی مستحب نیست نه اینکه جایز نیست. (۱۶) خیلی حرف زیبایی است. پس اینکه برای عدم جواز بیش از چهار زن استدلال می‌کنند به این آیه، معلوم می‌شود «فانکحوا» در مقام بیان اصل جواز است و بیش از جواز را نمی‌خواهد بگوید. مرحوم صاحب جواهر اینها را فرموده، اما به بحث تعدد زوجات که می‌رسد می‌گوید مستحب است و به وجوهی استدلال می‌کند: ۱- تأسی به پیغمبر (ص) ۲- اطلاق بعضی روایات ۳- اینکه اگر آدم زیاد زن بگیرد و بجه هایش زیاد بشوند به قول معروف گوینده «لا اله الا الله» زیاد می‌شود! معلوم است که اینها نمی‌تواند دلیل باشد. اگر تأسی به پیامبر (ص) باشد، پس اول باید تیه (بیوه) گرفت. پیامبر (ص) خودشان ۲۵ ساله بودند و همسرشان ۴۰ ساله، پس همه جوانها را باید بگویم در ۲۵ سالگی زن ۴۰ ساله بگیرند. این یک تأسی به پیغمبر (ص) است!! اگر تأسی به پیغمبر (ص) در این گونه موارد است، ایشان زنها متعدد گرفت، پس چرا تا ۴ تا مستحب باشد؟ بله، ازدواجهای پیامبر (ص) الگو است، ولی نه برای تعدد. به قول مرحوم علامه طباطبایی (ره) الگو برای جهات دیگری است. ازدواجهای پیامبر (ص) در جنبه های گوناگون دارای اغراض سیاسی، اجتماعی و... برای پیشبرد اهداف مکتب بوده است. مسأله تعدد زوجات پیغمبر (ص) دلیل بر این نمی‌شود که مستحب است هر کسی چند تا زن بگیرد. علاوه بر اینکه پیغمبر در امر ازدواج خصوصیات دارد؛ زن می‌تواند خودش را به پیغمبر (ص) ببخشد، زن می‌تواند خودش را همسر پیغمبر (ص) قرار بدهد به شرط اینکه مهر نباشد. اما در مورد دیگران به اجماع همه فقهاء اگر کسی همسر مردی شد به شرط اینکه مهر نباشد، چنین ازدواجی باطل است. یک وقت می‌گویند مهر را بعد تعیین می‌کنند، این درست است. یک وقت مهر مجهول است، این هم درست است. یک وقت حالا

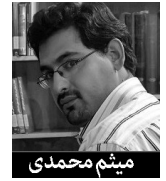
مستحب است یا بعضی گفته اند عزبی که میل به خانواده دارد. شیخ طوسی می‌گوید نکاح برای کسی که شوق دارد به تشکیل عائله، مستحب است، نه برای هر کسی. به هر حال در بحث استحباب می‌روند سراغ استحباب اصل نکاح، نمی‌آیند بگویند نکاح مستحب، مثل تعدد زوجات که ازدواج دوم و سوم را هم یکی از مستحبات بشمارند. ممکن است اشکال کنند که مگر آیه شریفه «فانکحوا ما طاب لکم من النساء مثنی و ثلاث و رباع» (۱۵) دلالت بر استحباب تعدد زوجات نمی‌کند؟ من ابتدا این مطلب به ذهنم رسید، بعد دیدم که مرحوم صاحب جواهر (ره) نیز همین مطلب را اشاره کرده است. ایشان می‌گویند این آیه هیچ دلالتی بر استحباب تعدد زوجات ندارد و چیزی بیش از جواز از آن فهمیده نمی‌شود. این مطلب به قرینه صدر آیه روشن می‌شود که فرموده است «و ان خفتم الا تقسطوا فی الیتامی فانکحوا ما طاب لکم من النساء...» شأن نزول و مورد آیه این است که افرادی سرپرستی دخترچیه های یتیم را بر عهده می‌گرفتند و آنها در اختیارشان بودند. قرآن فرموده است که اگر می‌ترسید به این بچه های یتیم و بی سرپرست ظلم کنید، یا به ناموسشان، به عرضشان خیانت کنید بروید زن بگیرید، یکی، دو تا، سه تا و چهار تا که دیگر از ظلم جلوگیری بشود. این ارشاد به جواز است، ارشاد به این است که به اینها ظلم نکنید. اگر می‌ترسید که به عدالت رفتار نکنید، بروید زن بگیرید، به این بیچاره ها

متن حوزه ها خیلی روی آن بحث شده است. خوشبختانه باز هم در این مورد آقایان تحقیق می‌کنند، بحث می‌کنند، رساله می‌نویسند و ان شاء الله دارد جا می‌افتد. در مورد تعدد زوجات نیز حضرت عالی نظراتی دارید که آن هم برای بعضیها گویا تعجب آمیز بوده است. چنانچه در این مورد هم اشاراتی بفرمایید، استفاده خواهیم کرد. ■ مرحوم آیت الله سیدکاظم یزدی در کتاب عروة آورده است که «فیستحب تعدد الزوجات». در جواهر هم آمده اما نه به صورت ارسال مسلم و مانند عبارت عروة بلکه فرموده زیادت از یک زن در صورت احتیاج مستحب است و بلکه بدون احتیاج هم علی الاقوی مستحب است. (۱۴) ولیکن این تعجب است برای اینکه هیچ روایتی دال بر این مطلب نداریم. شما سراسر کتاب النکاح وسایل الشیعه را که از کتب ثانوی حدیث ما است اگر نگاه بکنید، ملاحظه خواهید کرد که هیچ نصی در این مورد نداریم. خود صاحب جواهر هم وقتی که می‌خواسته بگوید مستحب است، به روایت تمسک نکرده است، حالا عرض می‌کنم به چه چیزی تمسک کرده است. در «شرایع» هم که قرآن الفقه است آنجا هم این مسأله نیامده است. در «قواعد» هم با همه کثرت فروغش که گویا قریب به ۶۰ هزار فرع دارد هرگز نیامده است که فیستحب تعدد الزوجات که مثلاً بگویم چند تا زن گرفتن مثل نماز شب خواندن مستحب است. کتب

**تعجب است که مرتب گفته می‌شده که بر پسر تا ۱۵ سالگی نماز و روزه واجب نیست اما بر دختر از ۹ سالگی واجب است. حالا که از همان راه فقه سنتی گفته می‌شود که دختر هم اگر نشانه های دیگر را پیدا نکرد تا ۱۳ سال نماز و روزه برایش واجب نیست، بعضیها چه سر و صدایی راه می‌اندازند. مگر پسر که تا ۱۵ سالگی نماز نمی‌خواند چیز عجیبی است که ۱۳ سالگی دختر عجیب باشد!؟**

قبلی هم چنین مطلبی ندارند. تنها در جواهر آمده، بعد هم مرحوم «سید» در عروة آورده است. فقهای بزرگی هم که حاشیه بر عروة زده اند به اینجا که رسیده اند چون در باب مستحبات بوده است رد شده اند و اشکال نکرده اند. معمولاً فقهاء از مسایل مستحبات با اطمینان به حرف دیگران زود رد می‌شوند. بنده هم که رد نشدم به خاطر حساسیت نسبت به این قضیه بود که ایستادم. باز وقتی که فقهاء می‌رسند و نکاح را می‌خواهند تقسیم کنند به احکام خسه؛ نکاح واجب، نکاح حرام، نکاح مکروه، نکاح مباح و نکاح مستحب. در نکاح مستحب می‌گویند نکاح بر انسان «عزب»

رحم کنید و امنیتشان را در معرض تهدید قرار ندهید و خودتان هم از ظلم به اینها نجات پیدا کنید. نمی‌خواهد بگوید اگر می‌ترسید به اینها ظلم شود مستحب است که بروید این کار را بکنید. ربطی به استحباب ندارد. بنابراین برای دیگران و برای آنها هم که بجه یتیم زیر دستشان نیست مستحب نیست. تازه اگر بخواهیم با یک دید دیگر نگاه کنیم می‌شود گفت که تعدد زوجات از باب مقدمه واجب، بر این گونه افراد واجب می‌شود. اگر می‌ترسید به اینها خیانت کنید واجب است بروید زن بگیرید تا خیانت نکنید. پس وجوبش از باب مقدمی است. زن بگیرید تا خیانت نشود والا کسی که عهده دار دختر



مین محمدی

## حقوق زنان

اشاره:

حقوق زنان، برگرفته از کتاب دو جلدی «دنیای متفاوت یک فقیه» اثر پژوهشگر دینی، میثم محمدی است که به مناسبت بحث این شماره به انتخاب آن دست زدیم. دنیای متفاوت یک فقیه، تحقیقی موشکافانه و علمی است که برگرفته از نظرات و دیدگاههای فقیه عالیقدر حضرت آیت الله العظمی صانعی است که همچنان در انتظار مجوز چاپ و عرضه در محافل روشنفکری دینی است.

و منافی با اخلاق و انسانیت همراه بوده است. نه مقدماتی داشت و نه شرط و پیامد قانونی. مرد می توانست حتی بی هیچ بهانه ای، به آسانی بیوند زناشویی را بگسلد؛ نه شاهدی لازم بود و نه نفقه و هزینه ای. [۷]

برخی از انواع طلاق رایج بین عرب جاهلی عبارت بودند از: «ظهار» [۸] (تشبیه زن به مادر یا خواهر برای تحریم ابدی)؛ «یلا» [۹] (سوگند خوردن و بلا تکلیف گزاردن زن)؛ «طلاق ضرار» [۱۰] (گرفتار کردن زن بین طلاق و رجوع های مکرر).

قرآن در میان این فرهنگ نازل شد و نخست زن و مرد را و بلکه تمام اقوام بشر از هر رنگ و تیره و نژاد و جنسی را برابر خواند (برابری حقوقی). پس از آن به تأمین حقوق زن پرداخت و برای او در عرصه اجتماع، خانه و خانواده و اقتصاد موقعیتی ممت از (نسبت به آن عصر) تعیین کرد. شگفتی سران قریش و بزرگان مکه از دعوت پیامبر به دفاع از زنان و تأمین حقوق آنان در عرصه گفتار و کردار، نظر و

عمل، بیشتر بواسطه غلبه چنین پیشینه ای بود. زنانی چون فاطمه (س) و زینب (س) الگوی عملی زن مبارز در فرهنگ شیعی نام گرفتند.

در عصر حاضر اما فقیهان شیعه بیش از دیگر افراد و نهادها می توانند در اصلاح رویه قانونی و فرهنگ دینی در قبال زنان نقش آفرینی کنند و در حکومتی که پایه احکام و قوانین مدنی، کیفری و عمومی آن بر زمین شرع اسلام بنا نهاده شده است، چنین کاری بیشتر از عهده فقهای بی رمی آید که با نگرشی نو و ناظر بر مسائل روز و با حفظ دغدغه های انسانی به استنباط های جدید دست زنند و پایه احکام دینی در باب زنان را بر اساس نگرش انسانی بنیان نهند.

بنیان نظریات فقهی آیت الله صانعی بر این مبنا نهاده شده که در برخی زمینه ها مثل دیه و قصاص، برابری کامل میان زن و مرد و حتی مسلمان و غیر مسلمان برقرار است و این جز با نظر به آیات قرآنی و تسویه احادیث و تمیز سره از ناسره در میان منقولات امکان پذیر نبوده است. از طرف دیگر آرای نوین ایشان در زمینه قیومت مادر بر فرزند، ارث زن از شوهر در صورت انحصار، وجوب طلاق خلع بر مرد و بلوغ دختران (مبنی بر نشانه های بلوغ و سیزده سالگی) نشان از مبانی و منابع فقهی و شرعی آیت الله صانعی



ازدواج صدق، متعه، اماء، مبادله، مشارکت خواهران، استیضاح، تعویضی و اجباری، نظام خانواده را متزلزل و شأن زن را تا حد جانوران پایین آورده بود. [۳]

هر چند ازدواج با محارم مانند مادر و خواهر ممنوع بود؛ ولی ازدواج با همسر پدر - ازدواج مقت - منع قانونی نداشت. چنان که قرآن می گوید بسیاری، دختر را ننگ می شمردند [۴]

زن مبین اوج جاهلیت فرهنگی حجاز است. در این منطقه، سرنوشت زن مقهور اراده مرد بود. مرد می توانست آنچه می خواست با زن انجام دهد و از حق فروش، قتل، ضرب و شتم زن برخوردار بود. زن، در بسیاری از موارد، در پذیرش یا عدم پذیرش شریک زندگی اختیار نداشت.

عرب به نجابت، شرافت، نسبت و کفو و هم طراز بودن توجه داشت؛ اما به خاطر اصالت

**هر چند «زن» در طول تاریخ، به شکل های متفاوت و متناسب با موقعیت های فرهنگی - اجتماعی گوناگون با جاهلیتی پایدار رو به رو بوده است؛ اما اندیشه شیء انگارانه زن مبین اوج جاهلیت فرهنگی حجاز است. در این منطقه، سرنوشت زن مقهور اراده مرد بود. مرد می توانست آنچه می خواست با زن انجام دهد و از حق فروش، قتل، ضرب و شتم زن برخوردار بود. زن، در بسیاری از موارد، در پذیرش یا عدم پذیرش شریک زندگی اختیار نداشت.**

و حتی برخی دختران خود را زنده به گور می کردند [۵] و اگر پدری دخترش را زنده می گذاشت، مرگ زودرس او را سعادت برای خود می شمرد. [۶]

غمناکتر از زناشویی، مسئله طلاق و متارکه بود که با سنت های ستمگرانه، دور از انصاف

بخشیدن به نژاد و خون، افق این عنایت از قبیله فراتر نمی رفت.

تعدد زوجات بی قید و شرط بود تا آن جا که یک مرد می توانست ده زن آزاد اختیار کند. این امر امنیت حقوقی و خانوادگی زن را سلب کرده بود. رواج انواع زناشویی مانند

در این شکی نیست که حساسیت های فرهنگی و سیاسی در دنیای امروز، بیشتر ناظر بر حقوق بشر و حقوق زنان است. عموم مراجع فرهنگی و سیاسی و فعالان عرصه حقوق بشر عقیده دارند توجه به حقوق زنان است که می تواند راه جوامع پیشا دموکراسی را به سوی دموکراسی و حاکمیت قانون هموار کند. البته در این نیز شکی نیست که تند روی ها و احساسات در این زمینه زیاد بوده و کارهای عملی، انسانی انجام شده در باب احیای حقوق زنان بسیار کمتر از آنچه می باید، صورت گرفته است. اسلام نیز با توجه به برخی اعمال تند روانه و بنیاد گرایانه در معرض این اتهام قرار گرفته است که حقوق زنان را در جامعه اسلامی نفی کرده و در موارد بسیاری به تبعیض میان زن و مرد و صدور احکام ناعادلانه نسبت به زنان اقدام کرده است. این اتهام بیشتر دامن وجه فقاهتی تشیع را در ایران آلوده کرده است. فارغ از اینکه پیشینه غرب و فلاسفه باستان و حاکمان قرون

وسطی مسیحی نسبت به موجودیت زنان چه بوده، تأکید بر این مسئله الزامی است که قرآن در عصر و عرصه ای بر پیامبر نازل شد که زنان در حکم دارایی مردان بودند. ازدواج بی حد و مرز رواج داشت و زنان در حکم چهار پایان قلمداد می شدند که نه تنها حق و حقوقی از پدر و همسر خویش نداشتند، بلکه بسان وسیله ای خرید و فروش می توانست شد و به کرایه نیز می توانست رفت.

در خانواده ایران دوره ساسانی، مرد ریاست مطلق داشت، از نظر تعداد همسرانش با محدودیتی رو به رو نبود. ازدواج با محارم، به دلیل تشویق برخی از منابع زرتشتی، رواج داشت. [۱]

زن از شخصیت حقوقی بی بهره بود و به عنوان «شیء» از آن دیگران به شمار می آمد. پدر تا آن جا اختیار داشت که می توانست کودکانش را از خود براند یا چون برده و شیء به دیگران بفروشد. شوهر می توانست همسر یا یکی از همسرانش را، بی آنکه در انجام دادن وظایفش کوتاهی کرده باشد، به مردی دیگر بسپارد تا از خدماتش بهره گیرد. [۲]

هر چند «زن» در طول تاریخ، به شکل های متفاوت و متناسب با موقعیت های فرهنگی - اجتماعی گوناگون با جاهلیتی پایدار رو به رو بوده است؛ اما اندیشه شیء انگارانه



که در آموزه ها و تعالیم اسلامی، آیات و روایاتی وجود دارد که از آن ها امکان چنین استفاده ای می رود.

آیت الله صاعی اما از بزرگ ترین مجتهدانی بود که به همراه برخی روشنفکران دینی دیگر با روش علمی و محققانه هم به این مسئله پاسخ گفت و هم رگه های این فکر را در میان برخی از مروجان فرهنگ خشونت به روشنی نشان داد و در برابر آن ایستاد. ایشان در گفتگو با جنیوه عبده خبرنگار گاردین در پاسخ به پرسشی، از او پرسید:

زن را بزنند؟! مگر زن حیوان است که بزنند؟! و زن نتواند نسبت به مرد بزند؟ حرام باشد... ما جواب این اشکال را هم در روایات می بینیم هم در نظریات دانشمندان شیعه. دانشمندان شیعه از طرفی دیده اند آیه قرآن که می گوید بزنید. با آیه دیگر که می گوید با زن ها به خوبی رفتار کنید، با هم خوانی ندارد. یک جا می گوید لازم است با زن ها به خوبی رفتار کنید. یک جای دیگر می گوید زن را بزنید چون از امور جنسی اطاعت نکرده است. و از طرفی دیده اند که این حکم در رابطه با مسائل جنسی عاطفی است، گفته اند مراد و غرض خدا از زدن، زدن با مسواک است که در روایت آمده و فقهاء هم گفته اند. مسواکهای امروز زدنش اذیت نیست، چه برسد به مسواکهای دیروز که یک قطعه چوب مختصری به قدر یک بند انگشت بود و به دهان می کشیدند.

اینجا این سؤال مطرح می شود که با مسواک زدن چه فایده دارد؟ کار بیخودی است، آنجاست که ما اگر خوب اشکال و جواب را توجه کنیم به زیبایی اسلام آفرین می گوئیم یعنی در حقیقت می خواهد بگوید: مرد با زن خودش بازی کند، شوخی کند، یعنی زدن به عنوان شوخی، یعنی محبت را جلب کند نه محبت را طرد کند. [۲۱]

بنیاد فقهی و علمی آرای آیت الله صاعی با توجه به تصحیح و تنقیح مناط و همچنین باور اصیل به اصل عدالت و عقلانیت فرادینی شکل گرفته است و احکام و نظریات ایشان در زمینه حقوق زنان نه تنها به ارائه تصویر واقعی و زیبای اسلام انجامیده، بلکه دل ها و قلوب بسیاری را نیز با حقیقت اسلام همراه ساخته است.

این همه جدای از نظریات حقوقی آیت الله صاعی است که بر حقوق سیاسی، اجتماعی زن و امکان ولایت، قضاوت و اداره نهادهای سیاسی، اجتماعی توسط زنان صحه می گذارد.

#### احکام فقهی و اسلامی

همانطور که در فصل نخست این مجموعه و ذیل بررسی تحولات احکام فقهی و اسلامی و آراء جدید آیت الله صاعی در این حوزه، به مبانی و پیشینه تحولات احکام فقهی در اسلام پرداختیم، در این جا به ارائه گزارشی از نظریات ایشان در حوزه احکام فقهی بسنده می کنیم.

ایشان مشخصاً در بحث دیه زن و مرد و مسلمان و غیر مسلمان قائل به تساوی

حیرت انگیز خود را، که بحث برانگیزترین آن ها در مورد زنان بوده، صادر کرده است. این روحانی ۶۳ ساله، در حالی که در روی یک پتوی تا خورده و در زیر یک پنکه سقفی

### بنیان نظریات فقهی آیت الله صاعی بر این مبنا نهاده شده که در برخی زمینه ها مثل دیه و قصاص، برابری کامل میان زن و مرد و حتی مسلمان و غیر مسلمان برقرار است و این جز با نظر به آیات قرآنی و تسویه احادیث و تمیز سره از ناسره در میان منقولات امکان پذیر نبوده است.

که به زحمت با گرمای کویر مقابله می کند، نشسته است، هر گونه تبعیض را بر اساس جنسیت، نژاد و مذهب، محکوم می کند. او می گوید که یک زن، باید اجازه داشته باشد هر شغلی را که می خواهد انتخاب کند و می تواند رئیس جمهور، ولی فقیه و حتی قاضی بشود یعنی شغلی که برای زنان از سال ۱۹۷۹ (زمان انقلاب اسلامی) ممنوع بوده است. او اجازه اعمال جراحی را برای عوض کردن جنسیت تحت شرایط خاص و سقط جنین را در سه ماهه اول بارداری، برای حفظ سلامت مادر و در صورت وجود ناهنجاری های مهلک داده است. [۱۸]

در این فضا، آیت الله صاعی در گفتگو با روزنامه «هندلبلاد» هلند درباره روابط میان زن و شوهر چنین توضیح داد: مرد و زن می توانند به بیرون از منزل بروند و احتیاج به اجازه یکدیگر ندارند. آری، اگر بیرون رفتن زن مانع از انجام حقوق واجبه و مسئله زندگی زناشویی باشد و یا به آبروی مرد لطمه بزند، در اینجا احتیاج به اجازه دارد، همچنان اگر مرد هم بخواهد بیرون برود و بیرون رفتنش ظلم به زن باشد، مرد نیز باید اجازه بگیرد. [۱۹]

پس از آن بود که نظریه ایشان در باب طلاق و رعایت عدالت در آن منعکس شد. این مسئله در دیدار با کارورزان حقوق بشر نیز تکرار شد:

مامعتقدیم اگر مرد بخواهد از طلاق به عنوان یک اهرم فشار استفاده کند، نمی تواند و برداشت بنده از اسلام این است که مرد چنین حقی را از نظر حقوقی ندارد یعنی از نظر حقوق، طلاق نمی تواند به عنوان یک اهرم فشار در دست مرد باشد به این نحو که هر موقع بخواهد زن را اذیت کند او را طلاق دهد. [۲۰]

یکی از مسائلی که دامن اسلام و تمدن اسلامی را به آلودگی کشانده و شکل یک اتهام عوامانه را به خود گرفته بیشتر، مسئله کتک زدن زنان در فرهنگ اسلامی است، حال آنکه این نوع از خشونت بیشتر در دل فرهنگ قومی و محلی آسیا و اعراب جریان داشته و مسئله ای تاریخی است. در این زمینه عده ای از محققان عقیده داشته اند

تجدید نظر بنیادین در احکام دینی را که به برابری دیه و قصاص در زن و مرد و مسلمان و غیر مسلمان انجامیده، حاصل توجه جدی به بحث عدالت و حقوق انسان بر اساس

کرامت انسان می داند: احساس کردم حق زن ها مراعات نمی شود مثلاً گفته می شود خون بهای زن نصف مرد است، و یا اگر مردی زنی را به قتل برساند و اولیای دم بخواهند آن مرد را قصاص کنند باید نصف خون بهای مرد را به او بدهند. تصور کردم مشکل است که اسلام چنین احکامی داشته باشد، زیرا خلاف عدالت است. [۱۶]

این پیش فرض های ذهنی متفاوت در ذهن و نظر فقهای شیعه است که باعث می شود نتیجه تفسیر منابع یکسان و روایات مشابه، متفاوت باشد و استنباطات با آگاهی های متفاوت از وضعیت جامعه به نتایج متفاوت رسد. حتی تنقیح مناط نیز با تیزی هایی صورت می گیرد که با بیش و نوع نگرش دیگر، امکان آن بسیار بعید است. ایشان در گفتگو با تریا سرحدی خبرنگار

### بر اساس این نیازها و مبانی، نظر فقیه شیعه بر این استوار است: همین طور که فرقی میان سیاه و سفید در اسلام وجود ندارد، در مورد زن و مرد نیز چنین است. انسانیت انسان و توانایی وی به مرد بودنش نیست، بلکه به علم و تقوای او است.

روزنامه نایت ریدر آمریکا، تزییع حقوق زنان را از عوامل دیگر تحقیقات جدید خود در زمینه حقوق زنان می داند:

وقتی که می دیدم زنان با اینکه دارای کمالات زیادی هستند، از بعضی حقوق اجتماعی محروم هستند، و از طرف دیگر رشد و آگاهی جامعه و سؤالات بسیار زیادی که در این زمینه از من می پرسیدند، سبب شد که به فکر فرو روم و با دقت و تعمق بیشتری به احکام اسلام توجه کنم. نتیجه اش این شد که در باب حقوق زنان، به نظرات جدیدی دست پیدا کنیم، البته با همان روشها و متدهایی که در حوزه های علمیه معمول بوده یعنی شیوه سلف صالح. [۱۷]

شیوه رفتاری آیت الله حتی توجه نیویورک تایمز را نیز بر انگیزت تا در گزارشی به تشریح فعالیت های ایشان بپردازد: آیت الله العظمی صاعی، از محیط ساده و بی آرایش خود، در طی سالیان دراز فتوای

در ابراز این نظریات فقیهانه جدید دارد. یعنی بیش از سی سال تحقیق و تعمق عالمانه، که با توجه به پرسش های روز به بار نشسته است و نشان از فهم تغییرات زمانه و نیازهای جدید انسان در عصر کنونی دارد.

بر اساس این نیازها و مبانی، نظر فقیه شیعه بر این استوار است:

همین طور که فرقی میان سیاه و سفید در اسلام وجود ندارد، در مورد زن و مرد نیز چنین است. انسانیت انسان و توانایی وی به مرد بودنش نیست، بلکه به علم و تقوای او است. [۱۱]

ایشان روایتی که حوا را از آدم می داند از اسرائیلیات می داند و آن را مخالف قرآن و عدل و انصاف نامیده است. آیت الله صاعی آیه: (يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَكُمْ وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً) را این گونه تفسیر کرده که: «تقوا در اینجا به معنای مراعات تساوی بین این دو جنس است. [۱۲]

ایشان در دیدار با پروفیسور ژیل کیل بر این نکته تأکید کرد که: مرد بودن افتخار نیست، و کتاب و سنت و عقل بر این مسئله صحه می گزارند. احادیثی که دال بر ولایت فقیه یا قضاوت وارد شده است، مناط را علم قرار داده نه جنسیت. ولایت فقیه به معنی قرار دادن ولایت بر اساس فقه و فقاقت است نه مرد بودن. این از جمله ادله ای است که می توان برای حکم تساوی دو جنس مذکر و مؤنث ارائه داد. [۱۳]

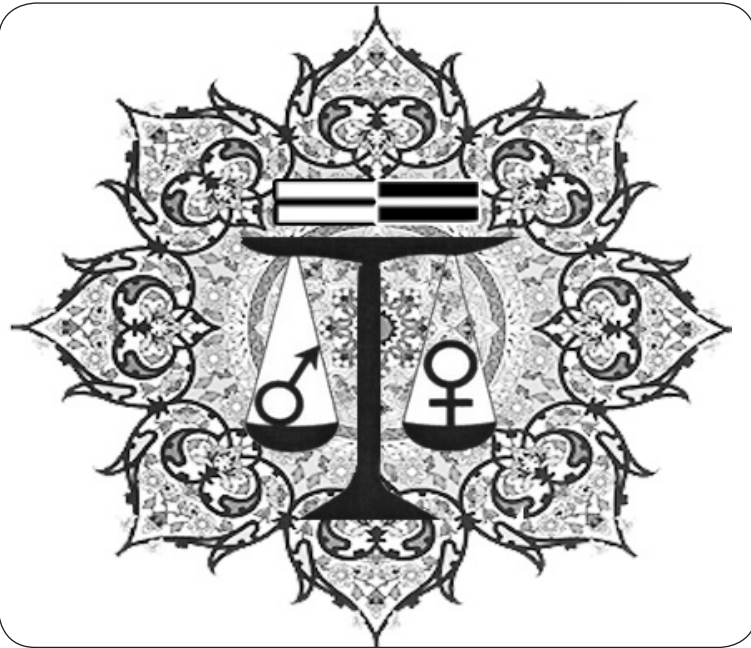
آیت الله در گفتگو با گاردین تأکید دارد که آنچه می گوید به صورت قانون در نیامده و او نیز به قانون حاضر اشکال دارد. [۱۴] اما نکته ای که وی درباره علت شروع تحقیقات جدیدش در باب حقوق زنان می گوید، بسیار مهم است. اهمیتی که جنبه های فرا فقهی و به تعبیری دیگر، انسانی نظریات ایشان را نشان می دهد:

برای بنده هم بسیار مشکل بود که ببذرم یک زن یا وجودی که انسان است ارزشش از نظر خون و دیه (خون بها) با مرد فرق داشته باشد چون هر دو انسان هستند. چرا خون بهای یک انسان نصف خون بهای انسان دیگر باشد؟

بنده وقتی به سراغ آیات و روایات رفتم و قرائتم این شد که زن و مرد در دیه همانند هستند و هیچ تفاوتی در خون بها ندارند، مجازات آن ها مثل یکدیگر است.

در عین حال، هم فقهای که در گذشته آن فتوا را دادند معذور هستند و هم بنده که این نظریه را داده ام. چون اختلاف قرائت و برداشت از اصول در هر فن و علمی وجود دارد. در برداشت های دینی ما از قوانین هم همین اختلاف قرائت هاست. [۱۵]

آیت الله در گفتگوی دیگری علت این



هستند. یکی از حقوقدانان در این باره معتقد است:

یکی از عمیق ترین نظریات فقهی آیت الله صناعی موضوع تساوی زن و مرد در قصاص و دیه اعم از قصاص نفس و اطراف است. [۲۲]

آیت الله صناعی تأکید دارد در دیه انسان، بحث از نان آوری و میزان استفاده رسانی فرد مذکور نیست. دیه از ارزش خون انسان بحث می کند و به کرامت انسان باز می گردد. ایشان در گفتگو با مجله زنان در این باره می گوید:

دیه، خون بهای انسان است. اگر یک انسانی نه دست دارد، نه پا دارد، نه چشم و نه گوش، فقط روان انسانی دارد دیه او با آدمی که چشم دارد و خون دارد با هم یکی است. دیه اصلا کاری به نان آوری ندارد. دیه بحث خون بهاست، بحث ارزش یک انسان است، البته آن را به ارزش مادی تشبیه کرده اند. این خون بها و ارزش، کاری به نان آوری ندارد.

اگر این طور باشد شما باید بگویید بچه را کشته و اصلا دیه ای ندارد، برای اینکه بچه اصلا نان آور نبوده، جنین دیه ندارد. پیرمرد و یا پیرزن دیه ندارد. آدم های بیکار جامعه هم دیه ندارند، برای اینکه نان آور نیستند. اصلا بحث دیه بر پایه نان آوری نیست تا ما عدل را با آن مقایسه کنیم. بحث دیه، خون بهاست. [۲۳]

این فقیه شیعه به باروری و زایش معرفت با توجه به اقتضائات و دانش روزاز دل اسلام و تغییرات احکام اسلامی باوری اساسی دارد، به صورتی که در برابر اتهامات و حملات وارد شده از سوی مخالفان و این متحجرین به شدت ایستادگی کرده و این مقاومت را نتیجه باور عمیق به آموزه های اسلامی دانسته است.

عقیده من به اسلام به مراتب بیشتر از دیروز شده در حالی که امروز احکام اسلامی را زیر سؤال می برند. بنده با برداشتی که از اسلام دارم نه تنها نبریده ام، بلکه ایمانم به اسلام، خدا و پیغمبر اضافه شده است.

اسلام این طور نیست که نتوان روی آن بحث کرد. اما وقتی بنده می گویم دیه زن بر حسب نظر فقهی برابر دیه مرد است، متحجرین و دشمنان پیشرفت اسلام، که بحمد الله با وجود دانشگاهیان و جوانان و مردم مسلمان آگاه و حوزه های علمیه با عمق و الطاف امام توانستند کاری بکنند، می گویند فلانی، خلاف قرآن حرف زده است. بعد از اینکه کتاب «القصاص» من منتشر شد، گفتم اگر الان مرگ من فرا برسد دیگر آرزویی ندارم، زیرا پنجاه یا صد سال دیگر، مذهب و بلکه تمام علما به این سمت خواهند رفت. [۲۴]

سرانجام از منظری دیگر، حکم آیت الله صناعی به وجوب طلاق زن از سوی مرد، زمانی که زن از مهریه خود می گذرد، باعث تقویت بیشتر حقوق زنان در جامعه ایرانی خواهد شد. این حکم البته با توجه دقیق تر

### بنیاد فقهی و علمی آرای آیت الله صناعی با توجه به تصحیح و تنقیح مناط و همچنین باور اصیل به اصل عدالت و عقلانیت فرادینی شکل گرفته است و احکام و نظریات ایشان در زمینه حقوق زنان نه تنها به ارائه تصویر واقعی و زیبای اسلام انجامیده، بلکه دل ها و قلوب بسیاری را نیز با حقیقت اسلام همراه ساخته است.

مصلح در اداره امور مردم است نه در احکام الله، و مصلحت مربوط به مجلس است، ولی مجلس نمی تواند طبق مصلحت سنجی قانون اسلام را تغییر بدهد. قانون اسلام قابل تغییر نیست. من می گویم اگر مجلس مصلحت را در تصویب قانونی دید، بررسی کند که آیا فقهی فتوایی دارد که مطابق این قانون باشد یا نه. اگر دارد بنویسد و این از نظر شرعی و قانونی قابل رد شدن نیست. [۲۷]

نظریات و احکام فقهی رایج در باب حقوق زنان، حکم به تفاوت دیه و نابرابری قصاص میان زن و مرد و عدم جواز تصدی قضاوت و مرجعیت برای زنان می دهد. نظرات آیت الله صناعی نیز - چنانچه در جلد نخست به تفصیل با بیان ادله بنیانی و پیشینه علمی بحث های ایشان ذکر شد - به تقریب در نقطه مقابل این نظریات دور می زند. ایشان در تمام موارد به غیر از حکم ارث و طلاق، که آن را غیر قابل تغییر دانسته اند، اذعان داشته اند که میان زن و مرد در احکام جزایی و تصدی مناصب علمی، دینی و سیاسی هیچ تفاوتی نیست و زنان می توانند همچون مردان از این مزایا بهره مند شده و نه بر اساس جنسیت، بلکه بر اساس قابلیت و توانایی در آن شرکت کنند. در این جا به بیان برخی دیدگاه های حضرت آیت الله در این باره می پردازیم و بررسی جامع تر را به متن اصلی کتاب وا می گزاییم.

شما می گویند زن نقصان عقل دارد و

آن را به عنوان یک زیربنا قرار داده اید. بنابراین، خونهایش نیز کم است. مگر خونهایش مال مقدار فکر است؟ خداوند به زن و مرد هر دو فکر داده است، هر دو دارای حقوق انسانی هستند. خب، اگر نصفه بودن خونهایش به خاطر نقصان عقل است، چگونه است که می گویند حق ورود به مجلس را دارد؟ او در همین مجلس می تواند با یک رأی سرنوشت یک ملت را تغییر دهد، چون اکثریت با یک نفر نیز تحقق پیدا می کند. چگونه سرنوشت کشور و امور مردم با یک رأی زن ناقص العقل تعیین می شود؟ البته نمی گویم نادرست می گویند. در عقیده و اجتهاداتان مذکور هستید. [۲۸] آیت الله همچنین در پاسخ به پرسش خبرنگار شیکاگو تریبون، خانم کیم بارکر درباره چگونگی نظریه پردازی و صدور حکم دینی، فرآیندی را که یک فقیه یا عالم دینی باید طی کند تا به پاسخی در خصوص مسائل شرعی، اجتماعی برسد و آن را به صورت نظر دینی خود اعلام کند، توضیح داد و گفت: یکی از راه های بیان نظریه های دینی در حوزه های علمیه و در بین شیعیان نگارش رساله و کتابی است که وظایف دینی مردم را معین می کند. یعنی مجتهدی کتاب رساله را از مجتهد دیگری که از دنیا رفته و رساله اش فوق العاده اهمیت داشته مورد بررسی قرار می دهد و هر کجا که نظرش با صاحب کتاب موافق نباشد نظر خود را در حاشیه آن یادداشت می کند. بنده بر دو کتاب فقهی یعنی دو رساله مورد عمل مردم به نام عروه الوثقی و تحریر الوسیله امام خمینی - که سلام خدا بر او باد - حاشیه داشتم و این روزها نیز مشغول بررسی مجدد آن حواشی هستم تا ضمن هماهنگی با هم اختلافی بوجود نیاید. از باب مثال در آن کتاب ها آمده که دیه زن نصف دیه مرد است. بنده به عنوان یک نظر دینی می نویسم که دیه زن با دیه مرد برابر است و به دلایلی اشاره می کنم که مورد توجه حوزه و فقه سنتی است. این نظریات بیشتر



در حاشیه تحریر الوسیله نوشته می‌شود، چون تحریر الوسیله همه مسائل سیاسی، حقوقی، اجتماعی و جزایی را دارد و این از امتیازات امام است. [۲۹] آیت الله در گفتگو با مجله زنان نیز تصریح کرده است، نظریه اش در باب جواز قضاوت زن به بیش از ۳۰ سال پیش بازمی‌گردد.

این وضع طبیعی حوزه های علمیه و فقه و فقاهت است که مسائل باید دنبال و بررسی شود. فقط مسئله برابری دینه زن و مرد مطرح نیست، بنده ده ها مسئله دیگر را هم در سالیان متمادی بررسی کرده ام. حدود بیش از سی سال واندی قبل، بنده در مورد قضاوت زن در بحث درس خارج فقه در صحن مطهر حضرت معصومه(س) نظریه دادم. آن زمان من اعلام کردم که زن هم می تواند قاضی شود تا امروز که می گویم زن همه کار را می تواند برای خودش انتخاب کند و منع شرعی ندارد. [۳۰]

به گزارش برنامه اندیشه ها از شبکه رادیویی گفتگو، آیت الله صانعی مسئله تساوی حقوق زنان و مردان را در دروس و مصاحبه ها مورد تأکید قرار داده و باور دارد که در آیات الهی و شریعت اسلام به جز دو مورد ارث و طلاق هیچ برتری برای مردان نسبت به زنان وجود ندارد. ایشان معتقد است که آیات (الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ) و (لِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ) تنها به موارد فردی و زناشویی مربوط است و متوجه مسائل اجتماعی نیست. [۳۱]

این مرجع تقلید همچنین در نظرات اخیر خود معتقد است که با توجه به آیات و روایات (روایت ابی خدیجه و عمر بن حنظله) و نیز مسئله حقوق بشر، زن می تواند در مسائل قضایی و حکومتی صاحب منصب و قدرت بوده و حتی منع دینی برای مرجعیت زن یا رهبری سیاسی و دینی جامعه وجود ندارد.

آیت الله صانعی واگزار نکردن قدرت سیاسی و اجتماعی و حتی رهبری جنگ های صدر اسلام به زنان را متناسب با زمینه و احوال خاص آن زمان دانسته و قابل تعمیم نمی داند. این مدرس حوزه علمیه برداشت مفسران، همچون علامه طباطبایی از آیات برتری مردان بر زنان را قابل نقد و بررسی برشمرده و اجماع فقها و علما در واگزار نکردن قدرت حکومتی به زنان را انکار کرده است. [۳۲]

بسیاری از حقوقدانان نیز معتقدند نظریات جدید آیت الله صانعی توانسته راهگشای جمعیت جوان و تحصیل کرده زنان و دانش آموختگان حقوقی و حتی حوزوی زن در جامعه ایران باشد. این نظریات، دقت بالایی را در نظر به جامعه ایرانی و نیازهای روز جوانان نشان می دهد:

می دانیم که امروزه تعداد زنان دانش آموخته رشته حقوق از مردان بیشتر است. جالب این جاست که بسیاری دختران از شم قضایی بالاتری از پسران در زمینه دروس حقوقی برخوردارند. اما میزان جذب زنان در

قوه قضایی بسیار پایین است و هنوز، حسب قانون استخدام قضات، شرط مرد بودن از شرایط اولیه استخدام قضایی است و زمانی که قبل از انقلاب و یا در آزمون های بعد از انقلاب و در سال های اخیر جذب قوه قضاییه شده اند در مناصبی غیر از قضاوت مشغول به کارند و آن گروه که پایه قضایی دارند در سمت مشاور دادگاه خانواده و یا حداکثر دادسرا و امور سرپرستی کار می کنند. طبیعی است که نظر فقهی آیت الله صانعی می تواند به یکی از اشکالات و موانع قدیمی حضور زنان در منصب قضایی پایان بخشد. [۳۳]

آیت الله صانعی نکته مهم را در دریافت ظرافت های تاریخ دین و تبیین نظریات فقهی با توجه به حوادث سرنوشت ساز تاریخ اسلام می داند. ایشان به جد معتقد است که برای صدور حکم دینی و نظریه پردازی فقهی، فقط نمی توان به قواعد و احادیث وارده اکتفا کرد، چرا که ما با جامعه ای انسانی روبرو هستیم که علاوه بر نظریه از تاریخ و احساسات مذهبی و علوم دیگر نیز بهره مند است، به عنوان مثال توجه ایشان به عاشورا در نظریه پردازی برای حقوق زنان بسیار جالب توجه است.

در حادثه کربلا، رباب می گوید: من زیر سایبان نمی روم، چون همسرم در مقابل خورشید گرم سوزان افتاده بود. می گویند رباب یک سال و در مقابل نور خورشید نشست و عزاداری کرد. باید این را بالای منبرها بگویم و بعد هم بگویم زن ها بی وفا هستند! زن ها چیزی سرشان نمی شود! باید دهان این هایی که این حرف ها را با آگاهی می زنند پر از آتش کرد و اگر ناگاهانه حرف می زنند، از خدا برای آن ها طلب عقل و آگاهی کرد. این وفای زن است، کدام وفایی بالاتر از این می شود؟ یک سال در مقابل نور خورشید نشست و گفت من از این جا تکان نمی خورم. زینب(ع) گفت برایت سایبان درست کنم، گفت سایبان نمی خواهم. بدن ابی عبدالله در آفتاب بود، آنوقت شما می خواهید برای من سایبان درست کنید؟ این یک درس است و باید در سراسر فقه مطرح بشود.

چرا در دهه عاشورا از زینب، ام کلثوم و رباب می گویم که آن ها چنین کردند و بعد از دهه می گویم «اخروهن الله» اصلا زن ها ارزش ندارند! این ها تازه نصف خون بها هم زیادشان است! پناه می برم به خدا، این ها باید نصف خون بها بدهند و مردان باید کل خون بها را بدهند؟! [۳۴]

این دیدگاه فقیه نواندیش و معتقد شیعه که نظریه پردازی نوآورانه خود را با توجه عمیق و ظریف به عمق سنت اسلامی و شیعی درآمیخته است در دیگر جنبه های حقوق زنان نیز به روشنی به چشم می آید. ایشان در باب قیمومت فرزند پس از مرگ پدر، حق را با مادر و نه جد پدری می داند. پدری از دنیا می رود و قیمومت فرزندان صغیر او را قهرا به پدر بزرگ پدری فرزندان می دهند و مادری را که بچه از بند نافش

افتاده و بچه پاره تنش است از قیمومت محروم کرده و قیمومت را به پدر بزرگی می دهند که به جهت نسبی و سنی با بچه فاصله دارد!

پذیرش این مسائل مشکل است و اگر مسلم بود که اسلام این ها را فرموده شکی در آن نمی رفت یعنی به قول فقها اگر نص متواتر بود، بدیهی بود؛ مثل نماز ظهر که چهار رکعت است و ما چه بفهمیم وجه نفهمیم که چرا چهار رکعت است تسلیم هستیم. اگر این مسائل هم نص صریح اسلام بود مشکلی وجود نداشت ولیکن مشکلات موجود بر سر برداشت هایی متفاوت از متون است. یک فقیه از متون یک برداشتی کرده و فقیه دیگر به خود اجازه می دهد با مراجعه به همان متون برداشت دیگری بکند. بنده نیز با توجه به همان متون برداشتم این بوده است که نه نزاد در حقوق مؤثر است و نه جغرافیا و نه زن بودن یا مرد بودن؛ کما این که دانشمند بودن و یا نادان بودن و یا سفید و سیاه بودن هیچ کدام در حقوق مؤثر نیست. [۳۵]

پانوشت ها:

۱. ایران در زمان ساسانیان، ص ۵۶۹.
۲. زن در حقوق ساسانی، ص ۱۲.
۳. ازدواج صدق، همان ازدواج رایج در همه ادیان آسمانی است که زمان آن نامعین و مهر آن معین است. ازدواج متعه یا ازدواج موقت، در ادیان الهی سابق رواج داشت و ملت های غیر الهی نیز به آن ملتزم بودند. در این ازدواج مهر و زمان معلوم است.
۴. ازدواج اماه، به معنای پیوند با کنیزان است. کنیزی را از جاهای مختلف برای فروش می آوردند. هر کس یکی از آنها را می خرید، بی آن که مهری بپردازد، همسرش می شد.
۵. ازدواج مقت: ازدواج پسر بزرگ خانواده با زن یا زنان پدرش ازدواج مقت نام داشت. اسلام به شدت این ازدواج را مورد نهی قرار داد. آیه «لاتتکحوا مانکح آباؤکم انه کان فاحشه ومقتا وساء سبیلا» (نساء ۲۲:۴) در نکوهش این ازدواج است.
۶. ازدواج شغار: در این نوع پیوند، شخص با دختر یا خواهر دیگری ازدواج می کرد تا او نیز با خواهر یا دختر او ازدواج کند.
۷. ازدواج رهط: یعنی نکاح مشارکت یا دسته جمعی، در این نوع ازدواج، عده ای از مردان در یک زن شرکت می کردند.
۸. ازدواج با اختین: ازدواج با دو خواهر در یک زمان، ازدواج با اختین نام دارد.
۹. ازدواج مخادنه: (ازدواج دوستانه) وقتی «زنی» مردی را یا «مردی» زنی را به دوستی می گرفت، ازدواج مخادنه خوانده می شد.
۱۰. ازدواج استبضاع: در زناشویی استبضاعی، شخص همسر خود را در اختیار مردی که شجاعت یا صفات پسندیده دیگر داشت قرار می داد تا از او صاحب فرزند شود.
۱۱. ازدواج تعویضی: در ازدواج تعویضی دو مرد زنانشان را با هم عوض می کردند.
۱۲. اسلام با اکثر این ازدواج ها به شدت مقابله

کرد و چنین روش های زنا شویی را حرام دانست.

۱. نظام حقوق زن در اسلام، مرتضی مطهری، ص ۳۶۵ به بعد؛ المفصل فی تاریخ العرب، ج ۵، ص ۵۴۸-۵۲۶ به بعد.
۲. (وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُم بِالْأُنثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ \* يَتَوَارَىٰ مِنَ الْقَوْمِ مِن سُوءِ مَا بُشِّرَ بِهِ أَيُمْسِكُهُ عَلَىٰ هُونٍ أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ أَلَّا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ) (النحل ۱۶)، ۵۸-۵۹.
۳. (بِأَيِّ ذَنْبٍ قُنُتُ) (التكوير ۸۱): ۹ در این باره مراجعه به اسدالغابه، ج ۴، ماده قیس سودمند است.
۴. دایرة المعارف تشیع، ج ۵، ص ۲۸۱.
۵. پژوهشی در تاریخ پیامبر اسلام، ص ۱۵۵ به بعد.
۶. (الَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنكُم مِّن نِّسَائِهِم مَّا هُنَّ أُمَّهَاتِهِمْ إِنْ أَمَّهُنَّ إِلَّا اللَّائِي وَلَدْنَهُمْ وَإِنَّهُمْ لَيَبْغُلُونَ مُنْكَرًا مِّنَ الْقَوْلِ وَزُورًا وَإِنَّ اللَّهَ لَعَفُوفٌ غَفُورٌ) (المجادلة ۵۸): ۲.
۷. (الَّذِينَ يُؤَلُّونَ مِن نِّسَائِهِمْ تَرَبُّصُ أَرْبَعَةِ أَشْهُرٍ فَإِن فَاءُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ \* وَإِن عَزَمُوا الطَّلَاقَ فَإِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ) (البقرة ۲): ۲۲۶-۲۲۷.

۱۰. المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام، ج ۵، ص ۵۵۲ به بعد.
۱۱. دیدار با پروفیسور ژبل کبل، ۸۲/۸/۴.
۱۲. همان.
۱۳. همان.
۱۴. گاردین، ۸۲/۹/۴.
۱۵. همان.
۱۶. لوموند.
۱۷. نایت ریدر، ۸۱/۹/۲.
۱۸. نیویورک تایمز، ۲۳ / ۴ / ۸۰، این گزارش در تاریخ ۵ / ۷ / ۸۰ در این نشریه چاپ شد.
۱۹. هندیلازاد، ۸۲ / ۴ / ۱۲.
۲۰. دیدار با کارورزان حقوق بشر، ۸۳/۴/۱۸.
۲۱. گاردین، ۷۸/۸/۲۰.
۲۲. نعمت احمدی، وبلاگ شخصی، ۸۳/۱۲/۲۰.
۲۳. مجله زنان، ۸۱/۹/۱۲.
۲۴. ایسنا، ۸۳/۲/۲۲.
۲۵. یادآوری می‌شود که در جلد نخست این کتاب نیز در باب قواعد و قوانین اسلامی و تحولات احکامشرعی از آن بحث شده است:
۲۶. دکتر نعمت احمدی، وبلاگ شخصی، ۸۳/۱۲/۲۰.
۲۷. ایسنا، ۸۳/۲/۲۲.
۲۸. سخنرانی در آغاز سال تحصیلی، ۸۲/۶/۲۲.
۲۹. گفتگو با شیکاگو تریبون، ۸۲/۱۰/۲۳.
۳۰. گفتگو با مجله زنان، ۸۱/۹/۱۲.
۳۱. برنامه اندیشهها، شبکه رادیویی گفتگو، ۸۵/۴/۱۲.
۳۲. همان.
۳۳. دکتر نعمت احمدی، وبلاگ شخصی، ۸۳/۱۲/۲۰.
۳۴. سخنرانی به مناسبت فرا رسیدن ماه محرم، ۸۵/۱۰/۲۵.
۳۵. اعتماد ملی، ۸۴/۱۱/۱۲.



## ضرورت نگاه اصلاحی به حقوق زنان در عرصه فقه و قانون

که همه قوانین حاکم در جمهوری اسلامی ایران باید مطابق با موازین شرع باشد و مرجع تشخیص عدم مغایرت قوانین با شرع شورای نگهبان است. طبیعی است که شورای نگهبان با نگاه سنتی خود، رفع تبیض را نمی‌پذیرد.

۲- قوانین تغییرناپذیر شرع. نگاه فقه غالب بر این است که تمامی روایات صادره در مورد زنان همه جایی و همیشگی است و باید آنها را ملاک قرار داد.

با توجه به مشکلات یاد شده و در تطابق یا تقابل حقوق بشر با قوانین شریعت، در چند سال اخیر رویکردهای تازه ای میان پژوهشگران حوزه و برخی مراجع تقلید شکل گرفته و منجر به ابراز نظریاتی گشته که در راستای احیای حقوق زنان ارزیابی می‌شوند. جایگاه زنان پس از انقلاب اسلامی، از لحاظ فقهی و نظری با جایگاه آنان در دوران پیش از انقلاب نشان دهنده تفاوتی بارز است. ممکن است در اینجا این پرسش مطرح شود که آیا نظام فقهی اسلامی، به ویژه نظام فقهی شیعی این انعطاف را دارد که بخواهد حقوق زن را در معنای امروزی آن به رسمیت بشناسد؟ باید اذعان کرد که در فقه اسلامی حقوقی را برای بشر شناخته شده و آن را مورد بحث قرار می‌دهد. حقوقی مانند حق حیات، حق مسکن، حق ازدواج و امثال آن در میان فقهای پیشین مطرح بوده است؛ ولی پاره ای از حقوق که از ملزومات دنیای مدرن و موضوعات جدید هستند، هنوز در اجتهاد و دستگاه فقهی، به صورت یک نیاز جدی، جایی ندارند. به عنوان مثال یکی از حقوقی که در دنیای مدرن مطرح است، حق سیاسی و شرکت در سرنوشت عمومی برای زنان و مردان است. چنین حقی در فقه اسلام به این شکل مطرح نبوده است. و شاید فقهای پیشین برخلاف آن نظر داده‌اند. البته می‌توان به کلیاتی اشاره کرد که آزادی زنان و مردان در سرنوشت اجتماعی شان از آنها قابل استنباط است؛ مثلاً می‌توان حق انتخابات را که از حقوق مسلم زنان است از بیعتی که زنان مدینه با پیامبر (ص) داشتند استنباط کرد (ممتحنه/۱۲)؛ همچنین قرآن کریم زن و مرد را مسئول و صاحب کارهایشان می‌داند (نساء/۳۲). روشن است هر جا صحبت از مسئولیت است، باید آزادی انتخاب هم وجود داشته باشد، ولی کشف حق تعیین سرنوشت به مفهوم جدید آن سخن دیگری است. در قرآن کریم به صراحت به مقام و موقعیت زن و کرامت او اشاره شده است از جمله: و من یعمل من الصالحات من ذکر او انتی و هو مومن

به این کنوانسیون پیوستند و کشورهای مثل پاکستان، مالزی، سودان، ایران، عربستان و... آن را نپذیرفتند. بدون تردید مصوبه سازمان ملل متحد در مورد برابری حقوق زن و مرد نمی‌توانست به طور کامل مورد قبول همه فقها و دولت‌ها و جوامع اسلامی قرار گیرد، چرا که هر گونه تمایز میان زن و مرد را تبعیض می‌دانستند. و از دولتهای عضو می‌خواهد: هیچ گونه تبعیضی بر اساس



**در اینجا منظور آن نیست که همه مسائل مدرن را با آموزه های سنتی در فقه اسلامی مقایسه کنیم، بلکه تنها به بخش مربوط به حقوق زنان خواهیم پرداخت. شکی نیست که در دستگاه فقه اسلامی میان زن و مرد تفاوتی حقوقی وجود دارد و شدت وضعف این تفاوت برحسب برخی روایات و فتاوی و اختلاف میان فقه شیعه و اهل سنت تفاوت می‌نماید.**

دین، نژاد، جنسیت و زبان میان زن و مرد اعمال نگردد. از این رو با این مصوبه از در چالش برآمدند. قوانین منبعت از شرع در جمهوری اسلامی، نمی‌توانست برابری زن و مرد را به طور کامل بپذیرد و در نتیجه نظام جمهوری اسلامی ایران از دو جنبه با کنوانسیون رفع تبعیض مشکل داشت.

- قوانین و مقررات موضوعه حکومتی. اصل چهارم قانون اساسی اعلام می‌دارد

حقوق آنان گسترده گشت. انگلستان پیشگام این جنبش بود. بعدها آمریکا نیز در سال ۱۹۲۰ به این جنبش پیوست. ویل دورانت می‌گوید: مهمترین حادثه در قرن بیستم نه انقلاب روسیه بلکه دگرگونی در وضع زنان است. هنگامی که کنوانسیون حقوق سیاسی زنان درباره اصل برابری حقوق زنو مرد در سال ۱۹۵۲ یعنی چهار سال پس از تصویب اعلامیه جهانی حقوق بشر،

مسائل مربوط به قضاوت زنان و نابرابری دیه آنان و گواهی دو زن به جای یک مرد باید مورد تجدید نظر قرار گیرند.



محمدتقی فاضلی میبیدی

موضوع سخن من روند حقوق زنان در نظام جمهوری اسلامی ایران است و این که آیا فاصله میان حقوق زنان، در ایران اسلامی، با اعلامیه حقوق بشر و کنوانسیون های مربوط به آن بیشتر شده است یا کمتر؟ تاکید می‌کنم که مراد از حقوق زنان در جمهوری اسلامی، یعنی اندیشه ای که در میان مراجع تقلید و حوزه ها و نهادهای حقوقی و قضایی درباره حقوق زنان وجود دارد.

پس از انقلاب اسلامی عالمان دین و دستگاه نوپای مدیریتی کشور، در عمل، با پدیده مدرنیته و تحول در نظام حقوق ادیان مواجه شدند. (البته پیش از آن، از زمان مرحوم سید جمال به بعد، برخی از علمای دین دست آوردهای عصر جدید را به نیکی می‌شناختند و در نوع و نحوه برخورد با آن با هم یک نظر نبودند) در این مواجهه سه رویکرد وجود داشت؛ یا باید تمامی دستاوردهای آن از جمله مبارزات مسالمت آمیز برای رفع تبعیض از زنان را می‌پذیرفتند، یا باید یکسره آن را وامی‌گذاشتند و راه سنت را در پیش می‌گرفتند. یا اینکه راه سوم اتخاذ می‌شد و آن هم تجدید نظر درباره دیدگاه‌های سنتی و در نتیجه نقد قوانین و فتاوی موجود بود. و این که تا باید از پاره ای فتاوی پیشین عدول کرد و اجتهاد نوینی را به کار گرفت، تا این چالش بزرگ را کمتر نمود.

در اینجا منظور آن نیست که همه مسائل مدرن را با آموزه های سنتی در فقه اسلامی مقایسه کنیم، بلکه تنها به بخش مربوط به حقوق زنان خواهیم پرداخت. شکی نیست که در دستگاه فقه اسلامی میان زن و مرد تفاوتی حقوقی وجود دارد و شدت وضعف این تفاوت برحسب برخی روایات و فتاوی و اختلاف میان فقه شیعه و اهل سنت تفاوت می‌نماید.

از آنجا که در غرب پیش از عصر نوزایی و تا اوایل قرن بیستم زنان در جامعه جایگاهی نداشتند و نگاه برخی فیلسوفان نسبت به زنان حقارت بار بود، از ارسطو تا سنت اگوستین، توماس اکویناس و از شوپنهاور تا تا برتراند راسل و نیچه هر کدام نگاههای بد بینانه ای نسبت به زنان داشتند، لذا جنبش زنان در پی رفع این تبعیض و تحقیر صورت گرفت. و در نهایت قرن بیستم بستر تفکر درباره زنان و احیای

توسط مجمع عمومی سازمان ملل متحد به تصویب رسید، و در سال ۱۹۶۷ مجمع عمومی سازمان ملل اعلامیه رفع تبعیض علیه زنان، که حاوی یک مقدمه و یازده ماده بود، صادر کرد، (حسین مهرپور، حقوق بشر در اسناد بین المللی و موضع جمهوری اسلامی ایران، ص ۲۴۳) برخی کشورها با قید و شرط و حق تحفظ آن را پذیرفتند. از مجموعه ۵۱ کشور اسلامی حدود ۲۸ کشور





طغیان نظام غربی و لطافت التشریح البرانی» تالیف کرد و کوشید تا اجتهاد نوینی را برای فهم قوانین الهی مربوط به زن عرضه کند. او بر این باور بود که زنان برای هر فعالیت سیاسی شایستگی دارند و در این زمینه تفاوتی بین زن و مرد نیست. از نظر او قانون خداوند این است که زن و مرد در کلیات حقوق انسانی شریک یکدیگر باشند، بی آنکه تمایزی در هیچ یک از کلیات وجود داشته باشد. میزان آزادی فردی و اجتماعی میان زنان و مردان یکسان است و زن یا مرد بودن در میزان آزادی تأثیری ندارد. در فقه شیعه نیز این بازنگری از چند دهه قبل آغاز شد. برخی عالمان بر این باورند که حقوق زنان در گذشته به درستی ادا نشده و قوانین مدنی ایران باید در این راستا اصلاح شوند. علامه شهید مطهری در کتاب «پارزش نظام حقوق زن در اسلام» و علامه سید فضل الله در کتاب خود با عنوان «قراءة جدید لفقہ المرأة» و شیخ مهدی شمس الدین در کتاب «اهلیة المرأة لتولی الساطه» باب اجتهاد مجدد را برای فهم حقوق زنان در دنیای امروز گشودند. از این رو همانطور که اشاره شد برخی مراجع به جواز قضاوت برای زنان فتوا داده‌اند.

آیت الله منتظری در مورد شهادت زنان بر این باور است که تعلیلی که روایات در این باب آورده است نمی‌توان به همه جا سرایت داد. ایشان در مورد شهادت زنان در امر طلاق و اثبات هلال می‌گوید: این تعلیل به طور همیشگی در همه زنان مصداق نخواهد داشت. چه بسا در قبایل و اقوام و منطقه‌های گوناگون تعلیل مذکور صادق نباشد. پس باید به مواردی که صدق می‌کند اکتفا نمود. و این خود دلیل بر احتمال فوق و ناظر بودن روایات مربوطه به شرایط و زمان و مکان خاص می‌باشد. (آیت الله منتظری، حکومت دینی و حقوق انسان، ص ۱۲۵)

آیت الله صانعی در کتاب «قیوموت مادر» به بررسی برخی از متون دینی که به پدر و پدرزگر اجازه می‌دهد دختر نابالغ را شوهر دهد پرداخته است؛ مانند

بیش از انقلاب اسلامی و در قرون گذشته عالمان بزرگی درباره حقوق و آزادی زنان سخن گفته‌اند. قاسم امین از دانشمندان بزرگ مصر کتاب‌های «تحریر المرأة و المرأة الجدیة» را نوشت و از اوضاع رقت بار زنان، هم در دنیای اسلام و هم در دنیای غرب، سخن گفت. وی بر این باور بود که در این زمان راه‌هایی وجود دارد که می‌توان به کمک آنها زن مسلمان را به جایگاه شایسته و واقعی‌اش رسانید. البته نگاه و نظر او با اعتراض شدید جامعه مذهبی مصر مواجه گشت. عالم دیگری که به باز اندیشی در مورد حقوق زنان در اسلام همت گماشت شیخ محمد عبده معاصر قاسم امین بود.

**با این حال اگر در روزگاری زندگی کنیم که این وظایف دگرگون شود و زن بخش مهمی از مسائل خانواده را عهده دار گردد، آیا حقوق زن و مرد باید در همه موارد همچنان نابرابر باشد؟ اگر در گذشته گفته می‌شد زن شریک زندگی مرد است، معنایش آن بود که زن عهده دار مسائل داخلی خانواده است. ولی امروز شریک بودن در زندگی معنای دیگری دارد. زنان امروز در مسائل اجتماعی نیز همپای مردان فعالیت می‌کنند.**

عبده بر این باور بود که زن و مرد در ارزش های انسانی برابری کامل دارند و قرآن در آیه یا ایها الناس اتقوا ربکم الذی خلقکم من نفس واحد، به صراحت به این مساله اشاره دارد. این عالم اسلامی تعدد زوجات در جهان امروز را به دلیل منافات آن با تربیت و اصل عدالت قرآنی بر نمی‌تابد و آن را مردود می‌شمارد. وی آیه ۲۸۲ سوره بقره، که مربوط به شهادت زنان در دین است و دو زن را به جای یک مرد می‌داند، چنین توجیه کرده است که این اشاره به زهای زمان نزول دارد و چنین حکمی بعید است که درباره حقوق زنان در اسلام نظریات جدیدی ارائه داد محمدسعید رمضان البوطی است. وی در سال ۱۹۹۶ کتابی با عنوان «المرأة بین

موارد همچنان نابرابر باشد؟ اگر در گذشته گفته می‌شد زن شریک زندگی مرد است، معنایش آن بود که زن عهده دار مسائل داخلی خانواده است. ولی امروز شریک بودن در زندگی معنای دیگری دارد. زنان امروز در مسائل اجتماعی نیز همپای مردان فعالیت می‌کنند. در اینجا در مقام قضاوت نیستیم که روش پیشین بهتر است یا آنچه که اکنون می‌گذرد؟ شاید نزد عده ای همان روش های پیشین خردمندانه‌تر باشد. مرا با این بحث کاری نیست. سخن من این است که حقوق اسلامی براساس نظامات موجود حاکم بر خانواده شکل گرفته است. بنابراین اگر این نظامات تغییرپذیرفت، لزوماً باید در مورد مسائل حقوق آن نیز تجدید نظر شود. مسائل مربوط به خانواده از قبیل مسائل غیبی و عبادی نیست که ملاک آنها تنها نزد خداوند موجود باشد. این مسائل براساس سیره عقلا و عرف جامعه شکل می‌گیرد و ملاک و مصالح آن قابل کشف و درک است و بی تردید سیره عقلا و روش عرف همواره در تغییر است. حقوقی که امروز برای زنان تعریف می‌شود کامل تر از حقوقی است که در گذشته برای زنان تعریف شده است. خوشبختانه برخی مراجع به این مساله پی برده‌اند. فی المثل زنان در گذشته از لحاظ فقهی از حق قضاوت محروم بودند ولی با تحولاتی که در حوزه مسائل زنان صورت گرفته، برخی مراجع با تجدید نظر در منابع و توجه به حقوقی که برای زنان مطرح است، فتوای جواز قضاوت برای زنان صادر کرده‌اند (آیت الله صانعی). شاید عده ای راه افراط در پیش گرفته و بر این باور باشند که راهی که فمینیست ها در پیش گرفته‌اند، برای احیای حقوق زنان بهتر باشد، در پاسخ باید گفت قطعاً چنین ادعایی علاوه بر نقدهایی که بر آن وارد است در برخی فرهنگها، به ویژه در کشورهای اسلامی، راه موفقی نیست. به نظر ما می‌توان حقوق زنان را در چارچوب ارزش های اسلامی به گونه ای که مورد پسند عقلا دنیای امروز باشد تأمین کرد، به این شرط که در قوانین مربوط در این زمینه اجتهاد و بازنگری صورت گیرد.

فاولثک یدخلون الجنة(نساء/۱۲۴). من عمل صالحا من ذکرا واتی و هو مومن فلنحیینه حیوة طیبة(نحل/۹۷). مهم آن است که عمل صالح وازه ای معنادار و گسترده است و دامنه آن هرروز گسترده تر می‌شود. شاید روزگاری خروج زنان از خانه و شرکت در امور اجتماعی از نگاه فقیهان عمل صالح تلقی نمی‌شد، اما در این روزگار عمل صالح محسوب شود. نمی‌توان گفت مصداق عمل صالح همواره ثابت است و باید مصداق آن را نیز متغیر و نسبی دانست؛ مثلاً ازدواج یک دختر نه ساله با یک مرد بزرگسال در روزگاری یا در مکانی چون عربستان عمل غیر صالح تلقی نمی‌شد. ولی اگر امروز چنین ازدواجی به طور مثال در ایران صورت گیرد، قانون مانع آن می‌شود و آن را غیر قانونی می‌شمارد؛ یعنی عمل غیر صالح شمرده می‌شود. در قانون مدنی ایران ماده ۱۰۴۱ آمده است: عقد نکاح دختر قبل از رسیدن به سن ۱۳ سال تمام شمسی با تشخیص دادگاه صالح است. ماده ۶۴۶ قانون مجازات اسلامی نیز می‌گوید: چنانچه مردیبا دختر کمتر از ۱۳ سال بدون مقررات ماده ۱۰۴۱ قانون مدنی ازدواج کند، به حبس تعزیری از ۶ ماه تا ۲ سال محکوم می‌شود. با این مقدمه در پی پاسخگویی به این سوال هستیم که آیا راهی وجود دارد تا قوانینی که در گذشته در مورد زنان وجود داشته و در زمان خود قابل دفاع نیز بوده، در این عصر براساس مصلحت روزگار تغییر یابد؟ پاسخ این است که اگر براین باور باشیم که شریعت اسلامی براساس مصالح و مفاسد ادمیان شکل گرفته است، چنین انعطافی را دارد. یکی از مباحث اسلامی که در باره آن آیات و روایات زیادی وارد گشته، حقوق خانواده است. حقوق خانواده در اسلام هنگامی تنظیم شده که مردان به طور کامل سرپرست خانواده و از هرجهت متکفل امور معیشتی آن بوده‌اند و زنان نه تنها هیچ مسئولیتی در قبال مسائل اقتصادی خانواده را نداشته بلکه خروج آنان از خانه برای امور بیرونی مذموم بوده است؛ به همین دلیل حقوق آنان دراموری مانند سهم ارث، دیات و... بر آن مبنا تنظیم گشته و در زمان خود قابل دفاع نیز بوده است. به تعبیر دیگر حقوقی که اسلام تدوین کرد، در مقایسه با آنچه پیش از اسلام وجود داشت، در جهت آزاد کردن زنان از بردگی و اسارت ذلت بار در زمان خود مترقی شمرده می‌شد و به نظر می‌رسد اسلام در زمان خود کامل‌ترین نظرها را درباره زنان ابراز داشته است. با این حال اگر در روزگاری زندگی کنیم که این وظایف دگرگون شود و زن بخش مهمی از مسائل خانواده را عهده دار گردد، آیا حقوق زن و مرد باید در همه



را بر تساوی گذاشت. براساس آماری که چندی قبل منتشر شد، در ایران حدود ۵/۲ میلیون نفر زن سرپرست خانواده وجود دارد. پیش از این اشاره کردم که احکام مربوط به حقوق زنان در اسلام ملاک و معیار غیبی ندارد. این نوع احکام بر مبنای سیره عقلا و عرف جامعه شکل می‌گیرند. روابط خانواده نیز مانند روابط اجتماعی در جوامع صنعتی غیر از جوامع سنتی است. نتیجه و بازتولید این نگاه آن است که مصادیق عدالت برای همیشه ثابت نیستند. شرکت در انتخابات نیز از جمله این موارد است. برخی از فقها در گذشته بر این باور بودند که زن مجاز به شرکت در انتخابات نیست. ولی در این روزگار شرکت زنان در انتخابات یک وظیفه ملی تلقی می‌شود و هرکس که بخواهد آنان را از این حق اجتماعی محروم کند به معارضه با حقوق زنان برخاسته است. جای تعجب است که چرا هنوز در بعضی از کشورها به نام اسلام زنان را از این حق اجتماعی محروم می‌دارند. خوشبختانه در ایران دیدگاه تجدیدنظر طلبانه قصد دارد حقوق زنان را بر موازین و معیارهای فقهی و حقوقی، در راستای مقتضیات روز تنظیم کند. مقام رهبری نظام در دیدار با شورای فرهنگی اجتماعی زنان اظهار داشتند: مواردی از قانون مدنی قابل تغییر است، بدون اینکه با همین فقهی که امروزه معمول، متداول و در دست ماست، تعارض داشته باشد. نظر ایشان این است هرکس به استناد بینهش اسلامی بخواهد زن را از کار علمی و تلاش اقتصادی و اجتماعی محروم کند برخلاف حکم خدا عمل کرده است.

زنان مسلمان بود. این نهاد تاکنون به شکل NGO فعالیت داشته و توانسته است به موفقیت‌هایی نیز دست یابد. برخی از این نهادهای مدافع حقوق زنان با ارتباطی که با مراکز قانونگذاری و حوزوی داشته‌اند توانسته‌اند حقوق زن را به عنوان یک موضوع جدید تبیین کنند و در بینهش فقیهان تأثیر بسزایی داشته باشند؛ به عبارت دیگر این نهضت توانسته است اندیشه اسلامی مربوط به زنان را پس از یک دوره رکود به حرکت و پویایی درآورد. نهضت‌هایی که درباره حقوق زنان فعالیت می‌کنند دارای چند جریان فکری هستند: ۱- جریانی که مقررات مربوط به زنان در ایران را برخاسته از فرهنگ اسلام می‌داند و بر این باور است که خروج از مقررات موجود که سال‌هاست مبنای قوانین مدنی قرار گرفته، مساوی با خروج از اسلام است. ۲- گروه دیگری بر این باورند که قوانین اسلامی و مقرراتی که درباره زنان وجود دارد در عصر مدرنیته قابل دفاع نیست. مسائل مربوط به سن مسئولیت کیفری، قصاص، دیه، شهادت، ریاست خانواده، طلاق و قوانین ارث از این قبیل است. ۳- گروه دیگری می‌کوشد با حفظ باورهای دینی و ارزش‌های اسلامی و ایرانی و با استفاده از اجتهاد مجدد پاره‌ای از احکام سنتی حقوق زنان را به بونه نقد گذارد و اصل عدالت را که در جای جای قرآن و سنت بر آن پافشاری شده بر احکام

ایجاد شود. (مهدی مریزی...)

البته نباید و نمی‌توان انتظار داشت آنچه فمینیست‌ها در غرب دنبال می‌کنند، در کشورهای اسلامی یا در ایران اجرا شود. فقهای شیعه هیچ‌گاه نمی‌توانند به برابری کامل زن و مرد به معنایی که در غرب وجود دارد فتوا دهند. شاید در غرب نیز چنین حرکتی به سرانجام مطلوبی نرسد. به هر حال تفاوت ارگانیک زن و مرد لاجرم به پاره‌ای از تفاوت‌های اجتماعی می‌انجامد ولی این تفاوتها به نابرابری شخصیتی و حقوقی زنان و مردان ارتباطی ندارد. چه بسا زنانی که به لحاظ شخصیتی و کرامت انسانی از مردان برترند. در قرآن نیز به برخی از آنها اشاره شده است. به نظر نگارنده غالب مسائلی که در سنت مطرح می‌باشد، بویژه مسائل حقوق زنان و خانواده، به وضع موجود زمان صدور روایات اشاره دارد. به بیان دیگر اصل بر این است که احکام این دسته از روایات به موضوعات موجود خارجی دلالت دارد. این که قید غالب می‌آورم زیرا مسائل اخلاقی و عبادی را در این زمره نمی‌بینم. نابرابری دیه، که یکی از مسائل مهم و رایج در فقه اسلامی است و از سویی از مشکلات حقوقی مسائل ما گشته است، در قرآن اشاره‌ای بدان نگشته و تنها در برخی روایات آمده است، می‌دانیم که این مسئله از مسائل غیبی نیست؛ قانونی بوده که عبدالمطلب آن را وضع کرده و بعداً در اسلام جاری گشته است. جای انکار نیست که این قانون با توجه به وضع روزگار و زمان موجود وضع شده است. که آن هم مربوط به قتل‌های عمدی است. حال چرا در این روزگار باید ملتزم بود، خود جای سوال است؟

سؤال عبدالله بن الصلت که درباره دختر بچه نابالغی از امام صادق (ع) سؤال می‌کند که پدرش او را شوهر داده است. وی از امام می‌پرسد: وقتی دختر بچه یاد شده به بلوغ می‌رسد آیا از خود اختیار و تصمیمی در این خصوص خواهد داشت؛ امام در پاسخ می‌فرماید: با وجود پدرش از خود اختیاری ندارد. آیت الله صائمی ذیل این روایت آورده است: «این پرسش‌ها نیز برخاسته از فرهنگ و عرف آن زمان است که مرسوم نبود مادران، دخترانشان را شوهر بدهند. به سخن دیگر، مرد سالاری حاکم، اجازه دخالت مادران را نمی‌داد و مردان همه کاره زندگی بودند و زنان جایگاهی نداشتند. همانند روزگار کنونی نبود که زن حق رای داشته باشد و بتواند وکیل، وزیر یا پزشک شود». (قیمومت مادر ص ۴۳) نکته مهم این است که یک فقیه شیعی نحوه پاسخ در روایت را متناسب با سئوالی می‌داند که در عرف آن زمان مطرح بوده و فتوایی هم که از امام (ع) صادر می‌شود مربوط به آن زمان می‌داند. این سخن درستی است.

آیت الله سید محمد بجنوردی به شیوه‌ای منتقدانه بر این باور است که بیشتر فتاوی‌ای مربوط به زنان نزد برخی فقها و در برخی زمینه‌ها اجحافی است و از دید او بیشتر فقها در این زمینه در تنگنا قرار دارند. از این رو معتقد است اگر فقها و حقوقدانان در خصوص مسائل مرتبط با زنان مانند مسئله شهادت، ارث بردن زوجه از همسر متوفا، چند و چون قصاص، مسائل دیات، بر عهده گرفتن منصب قضاوت، و دیگر مسائل فقه مدنی و کیفری زنان بازنگری کنند و با دید باز با آن مواجه نمایند، بسیاری از این قبیل مسائل تغییر خواهد یافت و این امکان وجود دارد که در بسیاری از احکامی که امروزه علیه زنان به شمار می‌رود، دگرگونی‌هایی

**البته نباید و نمی‌توان انتظار داشت آنچه فمینیست‌ها در غرب دنبال می‌کنند، در کشورهای اسلامی یا در ایران اجرا شود. فقهای شیعه هیچ‌گاه نمی‌توانند به برابری کامل زن و مرد به معنایی که در غرب وجود دارد فتوا دهند. شاید در غرب نیز چنین حرکتی به سرانجام مطلوبی نرسد. به هر حال تفاوت ارگانیک زن و مرد لاجرم به پاره‌ای از تفاوت‌های اجتماعی می‌انجامد ولی این تفاوتها به نابرابری شخصیتی و حقوقی زنان و مردان ارتباطی ندارد. چه بسا زنانی که به لحاظ شخصیتی و کرامت انسانی از مردان برترند.**

روش‌های احقاق حقوق زنان نمی‌توان گفت زنان می‌توانند در همه کشورها با یک روش یا روش‌های همگون حقوق از دست رفته خود را باز ستانند. از آنجا که اکثریت جامعه ایران مذهبی و مسلمان هستند و زن ایرانی می‌کوشد ارزش‌های دینی و ملی خود را حفظ کند، لاجرم باید راهی را برگزید که مورد وفاق زنان

موجود غالب گرداند. مثلاً در گذشته ریاست و سرپرستی امور خانواده برعهده مرد بوده و با از دست رفتن مرد، اعضای یک خانواده پناه اجتماعی و اقتصادی خود را از دست می‌داده‌اند ولی در این روزگار که سرپرستی خانواده و تأمین مسائل معیشتی به عهده زن و مرد است، تفاوت و تبعیض در دیه قابل دفاع نیست و به اقتضای عدالت باید اصل



احیای حقوق آنان یک پدیده فکری و اجتهادی است و باید در چارچوب ارزش های دینی تحقق یابد این تحول در قالب فعالیت های سیاسی و به شکل تظاهرات خیابانی به نتیجه مطلوب نمی رسد زیرا ایران یک جامعه مذهبی است و درصد بسیار بالایی از زنان ایرانی ارزش های اجتماعی خود را در چارچوب مذهبی ارزیابی می کنند.

۳- برخی از روایات یا فتاوایی که تبعیض علیه زنان را تشدید می کند و آنان را از بخشی از حقوقشان باز می دارد مبنای محکمی ندارد و حتی از جعلیاتی است که به پای دین نوشته می شود. برعهده عالمان دین است که روایات و نظرات مربوط به زنان را آسیب شناسی کنند و برخی روایاتی که قابل دفاع عقلانی و حقوقی نیست و زنان را از حقوقشان محروم می کند به حساب قانون همیشگی دین نگذارند.

۴- نظام خانواده براساس عرف زمان شکل می گیرد و تنظیم قواعد و قوانین آن برعهده عقلای هر جامعه است. احکامی مربوط به خانواده، همان طور که آمد، ملاحظاتی پنهان و غیبی ندارد و مصالح آن قابل کشف و درک است. اسلام در زمان ظهور خود متریقی ترین نظر و حکم را در مورد زنان تشریح کرده است ولی این به معنای کامل ترین احکام در همه زمان ها نیست؛ زیرا پاره ای از موضوعات خانواده در این روزگار تغییر یافته و طبعاً هرگاه موضوعی تغییر یافت حکم آن نیز تغییر می کند.

۵- مسائل مربوط به قضاوت زنان و نابرابری دیه آنان و گواهی دو زن به جای یک مرد باید بیشتر مورد تجدید نظر قرار گیرند. گرچه این امر نخست به عهده فقهاء است؛ اما باید در قوانین مدنی ایران اصلاحات بیشتری درباره زنان صورت گیرد. خوشبختانه اصلاحیه هایی که در این دو دهه اخیر در قوانین مدنی ایران صورت گرفته است، راه را برای تجدید نظر باز گذاشته است.

۶- در جوامع اسلامی همچنین در جمهوری اسلامی ایران نسبت به کنوانسیون حقوق زنان نوعی بدبینی وجود دارد. اگر ۳۰ ماده حقوق بشر و ۶ بخش کنوانسیون رفع تبعیض زنان که آن هم شامل ۳۰ ماده است به دقت مطالعه شود در می بینیم کمتر موردی است که با ظواهر نصوص در تعارض باشد. اگر بدون اینکه از ارزش های اصلی قرآن عبور کنیم، در برخی فتاوای سنتی خود بازنگری کنیم با چالش های کمتری مواجه خواهیم شد و زنان مسلمان خواهند توانست با حفظ معیارهای دینی از حقوق کافی بهره مند شوند.

قضای زن شروع به رسیدگی کرده احکام پس از مشاوره با مشاوران قضایی زن صادر خواهد شد. در سال ۱۳۸۱ مقرر شد دادگاه های خانواده حتی المقدور با حضور مشاور قضایی زن که دارای پایه قضایی است اقدام به رسیدگی کرده و نظر مشورتی آنان قبل از صدور حکم توسط رئیس دادگاه اخذ خواهد شد. همانطور که مشاهده می شود در نظام قضایی ایران در مورد قضاوت زن تحولی صورت گرفته است. البته گروهی از فقهای اهل سنت و فقهای شیعه این گلایه را دارند که چرا نصوصی که درباره زنان وجود دارد مورد بازنگری قرار نگرفته اند. به طور مثال مساله بلوغ دختران سن مجازات ها، نابرابری دیه و شهادت دوزن در مقابل یک مرد قابل بازنگری است. نمی توان سن بلوغ دختران را که در عربستان ۹ سالگی بوده است به هر تاریخ و جغرافیایی سربایت دارد. آیا معقول است که اگر دختری در سن ۱۰ سالگی مرتکب جرمی شد او را مانند بزرگسالان مجازات کنیم؟ امروز جامعه ایران در عرصه زنان، شاهد دو جریان مدرن است. این دو جریان هر کدام در قلمرو فرهنگی خود فعالیت می کنند، اما نمی توانند حقوق زنان را به معنای واقعی احیا کنند. به

**البته گروهی از فقهای اهل سنت و فقهای شیعه این گلایه را دارند که چرا نصوصی که درباره زنان وجود دارد مورد بازنگری قرار نگرفته اند. به طور مثال مساله بلوغ دختران سن مجازات ها، نابرابری دیه و شهادت دوزن در مقابل یک مرد قابل بازنگری است.**

نظر می رسد هر دوی این جریان به بیراهه می روند. ما جز بازخوانی مجدد و به تعبیر اقبال لاهوری بازنگری و احیای فکر دینی چاره دیگری نداریم. البته جامعه ایران یک جامعه مذهبی و اسلامی است و بازنگری اینها نباید با ارزش های پذیرفته مذهبی و اسلامی در تضاد باشند. مثلاً کسی نمی تواند مدعی شود باید حجاب را به عنوان یک مانع از سر راه زنان برداشت. حجاب در جامعه اسلامی یک اصل پذیرفته شده مذهبی است و درصد بالایی از جوامع مذهبی به این ارزش مذهبی اعتقاد دارند. این نوع معیارهای ارزشی و ارزش های مذهبی را تنها می توان با تبلیغ به پیش برد. نتیجه آنکه:

۱- در چند سال اخیر به خاطر تحولاتی که در اندیشه های دینی به وجود آمده است نگاه عالمان دین و حقوقدانان نسبت به حقوق زنان تحول یافته چنان که این تحول در استفتائات از مراجع و در برخی اصلاحیه های قانون مدنی، به ویژه در مورد طلاق و حق قضاوت دیده می شود.

۲- تحول در حقوق زنان یا به تعبیر دیگر

مدت پنج سال به تصویب رسید. سپس در سال ۱۳۷۰ برخی قوانین که عمدتاً به حقوق زنان مربوط بود تغییر کرد. در مورد حق طلاق و مسائل مربوط به آن نیز در سال ۱۳۸۱ الحاقاتی افزوده شد. انتظار می رود با حرکت فرهنگی ای که برخی زنان ایرانی در چارچوب ارزش های ملی و مذهبی خود آغاز کرده اند، نظر فقها و متولیان امر به اصلاح قوانین مربوط به حقوق زنان جلب شود. همانطور که در اصل سوم قانون اساسی جمهوری اسلامی آمده است: تامین حقوق همه جانبه افراد از زن و مرد ایجاد امنیت قضایی عادلانه برای همه و تساوی عموم در برابر قانون حق همه ایرانیان است. نظام جمهوری اسلامی هنوز نسبت به کنوانسیون های رفع تبعیض موضع صریح اتخاذ نکرده است و پاره ای محافل نسبت به برخی موارد مندرج در کنوانسیون ها موضعی منفی دارند. با این حال تمام موارد تبعیض در محافل علمی حوزه و در برخی NGO ها مورد بحث قرار گرفته است. به نظر می رسد اگر جمهوری اسلامی حق شرایط Reservation در مقام پذیرفتن برآید و فاصله خود را با حقوق بشر و کنوانسیون رفع تبعیض کمتر کند، نتایج

مطلوب تری به دست خواهد آورد. اکنون برخی فضلا و مجتهدان به این نتیجه رسیده اند که برخی از قوانینی که زنان را از پاره ای حقوق محروم کرده است، دلایل محکمی ندارند. همانطور که اشاره کردم زنان را از حق قضاوت محروم کردن از نگاه قرآن و احادیث ناموجه است. در اصل ۱۶۳ قانون اساسی جمهوری اسلامی نیز آمده است: صفات و شرایط قاضی طبق موازین فقهی به وسیله قانون معین می شود و هیچ تصریحی در اینباره که زنان حق قضاوت ندارند در آن دیده نمی شود. در سال ۱۳۶۱ مجلس شورای اسلامی قانونی را به تصویب رساند که براساس آن قضات از میان مردان واجد شرایط انتخاب می شوند در سال ۱۳۷۱ این بند به آن افزوده شد دادگاه مدنی خاص- دادگاه خانواده است در مواقع لزوم می تواند از بین بانوان واجد شرایط قانون شرایط انتخاب قضات مشاور زن داشته باشد. در سال ۱۳۷۶ ماده واحده ای به تصویب مجلس و تایید شورای نگهبان رسید مبنی بر اینکه: دادگاه خانواده با حضور مشاور

ایران باشد. اما این راه با تشکیلات سیاسی یا از راه کمیسیون های سیاسی هموار نمی شود. راه و روشی که باید برای بازنگری حقوق زنان در پیش گرفته شود، نخست راه های فرهنگی و سپس تعامل فکری با فقها و متولیان قانون است. چنانکه دیدیم پیگیری این روش در تعدیل قانون ارث و برابری دیه تاثیر داشت و قانون حق طلاق نیز در شرف اصلاح است در ماده ۱۱۲۳ قانون مدنی ایران حق طلاق در اختیار مردان است و شرطی به آن اضافه نشده است. آیا اگر مردی حق زوجیت را ادا نکند و از سویی حاضر به طلاق هم نباشد زن ناچار است یا او زندگی کند؟ این سوال همواره محل اختلاف نظر متولیان بوده است. با این حال در اصلاحیه ۱۳۸۱ ذکر شده است مرد باید از طریق دادگاه تقاضای طلاق بدهد. امروز با مراجعه به پرونده های طلاق درمی یابیم محاکم قضایی حقوق زنان را در امر طلاق به طور کامل استیفاء می کنند و شوهرانی که بخواهند از پرداخت نفقه یا پس از جدایی از دادن مهریه شانه خالی کنند، مجازات های کیفری سنگینی چون زندان را باید تحمل کنند. اما هنوز برای عادلانه کردن حق طلاق به صورتی که حقوق طرفین ادا شود باید با توجه به عرف و سیره عقلا به اصلاح قانون پرداخت. و این اصلاح و بازنگری باید نخست در فقه صورت گیرد. باز بر این نکته اصرار می ورزم که اگر مفهوم عدل و ظلم را در نظر بگیریم و فراموش نکنیم که قرآن همه جا همگان را به اجرای عدالت دعوت می کند و از ظلم برحذر می دارد، می توان دریافت که در دنیای امروز چگونه باید به امر طلاق توجه کرد. در هیچ یک از آیات قرآن تصریح نشده که مرد هرگاه اراده کرد می تواند همسر خود را طلاق دهد. شروط ضمن عقد اجازه نمی دهند مرد تعهدات زوجیت را نادیده بگیرد. در قوانینی که از پیش از انقلاب تا سال ۱۳۷۰ وجود داشت حقوق زنان تا اندازه ای نادیده گرفته می شد، ولی با اصلاحیه ای که در سال ۱۳۷۰ و در سال ۱۳۸۱ به قانون افزوده شد حقوق زنان نیز مورد توجه قرار گرفت. در ماده ۱۱۳۰ قانون مدنی آمده است هرگاه دوام زوجیت موجب عسر و حرج برای زن باشد، وی می تواند به حاکم شرع مراجعه و تقاضای طلاق کند. چنانچه عسر و حرج مذکور در محکمه ثابت شود دادگاه می تواند زوج را اجبار به طلاق نماید و در صورتی که اجبار ممکن نباشد زوجه به آن حاکم شرع طلاق داده می شود. البته باید به این نکته توجه داشت که قانون مدنی ایران دارای نواقصی است. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی دو بار اصلاحات و الحاقاتی در قانون مدنی به عمل آمد. ابتدا در سال ۱۳۶۰ اصلاحاتی به صورت آزمایشی به

## اشاره:

بدنبال درج مقاله  
خمس در شماره  
۲۰ نشریه صفر،  
و انعکاس آن در  
بین علاقه مندان  
سؤالات مختلفی به



احمد عابدینی

ذهن پژوهشگران و خوانندگان خطور  
کرد که شاید پرسشهای صریحی باشد.  
استاد عابدینی نیز با دریافت این شبهات  
و یا پرسشها، خوانندگان عزیز را با  
پاسخ های بی پرده ای مواجه کرد  
که انتشار آن خالی از فایده نخواهد بود.  
در اینجا بهتر است نظر یکی از  
خوانندگان را با هم دنبال نمایم، ایشان  
می نویسد:

مدتها بود که سوالات و شبهاتی راجع  
به خمس مطرح می شد و جوابهایی که  
از طرف بعضی از روحانیون داده می  
شد قانع کننده نبود به صورتی که واقعا  
در رابطه ی با خمس و مصارف آن شک  
کرده بودم تا اینکه نوشته: (چرا خمس  
پیردازیم؟! از آقای احمد عابدینی را  
دیدم و متوجه شدم که ایشان نگرش  
تازه ای به خمس دارند و به صورتی  
عقلانی خمس را مطرح کرده اند. با  
اینکه پاسخ بعضی از شبهات را گرفتم  
ولی به دلیل خلاصه بودن مطالب آن  
و بیان نشدن برخی از اشکالات دیگر  
نتوانست نظر مرا در برخی از شبهات  
تأمین کند. به این نتیجه رسیدم سوالاتی  
که راجع به خمس مطرح است را  
بنویسم و از خود آقای عابدینی بپرسم.  
نشریه صفر خوشحال است که با  
خوانندگان باذوق و متعددی مواجه  
است لذا توصیه می شود برای فهم بهتر،  
ابتداء مقاله بلند (چرا خمس پیردازیم؟)  
مطالعه شود و سپس این سوالات را  
دنبال کنند.

تذکر این مطلب هم ضروری است  
که امروزه در شبکه های مختلف راجع  
به خمس، شبهات و سوالاتی  
مطرح می شود که امیدواریم با طرح  
این سوالات، آن تبلیغات پاسخ داده  
شود.

با تشکر از پی گیری و دقت اهل  
نظر، و با سپاس از حجت الاسلام و  
المسلمین احمد عابدینی، با هم به این  
پرسش ها که بیش از ۵۰ سوال بود  
می پردازیم. اینک اولین قسمت این  
مجموعه را پی می گیریم.

## پرسشها و پاسخ های بی پرده پیرامون خمس

البته در همین ابتداء این  
مطلب بیان شود که هدف ما  
در پاسخ گوئی به این سوالات

این نیست که بیایم دلالت فقهی  
موضوع را مورد بررسی قرار دهیم چرا که  
فقهاء و مراجع ما از طریق همین آیه ی  
سوره انفال و روایات زیادی که در باب  
خمس موجود است به بررسی ادله پرداخته  
اند. هدف ما این است که بحث خمس را  
به صورت عقلانی مورد بررسی قرار دهیم.  
در واقع ما می خواهیم اشکالاتی که  
جوانان امروزی به بحث خمس دارند را  
به طوری عقلانی پاسخ دهیم و اگر کسی  
بجتهای علمی می خواهد می تواند به کتب  
فقهاء در بحث خمس رجوع کند.

با توجه این توضیحات باید گفته شود  
که اشکال اصلی به خود اهل سنت وارد  
است. آنها آمده اند و افرادی را حاکم قرار  
داده اند که زکات می گرفته اند ولی حق  
گروهی از مردم را نمی داده اند و در نتیجه  
گروهی از مردم (مثل بنی هاشم و شیعیان  
در زمان ائمه) فقیر مانده اند و هیچ کس  
در جامعه به فکر آنها نیست. حال آیا نباید  
برای این گروه فکری کرد؟ حتی اگر آیه  
ی خمس نبود عقل درک می کند که باید  
برای این گروه فکری کنیم. ما از دستورات  
کلی قرآن می فهمیم که هیچ مسلمانی نباید  
سر گرسنه بر زمین بگذارد. ائمه ی ما در  
چنین شرائطی گفته اند پول بدهید تا خرج  
این گروه بکنیم. پس اگر شما اهل سنت،  
در سایتها و در برنامه های ماهواره ای به  
آیه خمس اشکال می کنید، اشکال اصلی  
به خود شماست که در طول تاریخ اسلام  
آمده اید کسانی را حاکم کرده اید که این  
گروه، حق گروه دیگر را خورده اند. حال  
در چنین شرائطی ائمه ی ما با برداشت  
ظریف و زیبا و عاقلانه از آیات قرآن گفته  
اند یک راهی ایجاد بشود که فقیر به نوائی  
برسد. این چه اشکالی دارد؟

اشکال اهل سنت به خمس شیعه مثل  
این است که گروهی جنایت بکنند و  
گروه دیگری بیایند و طبیب بدون مرز راه  
ببندازند و بعد آن گروه جنایت کار بگویند  
چرا طبیب بدون مرز راه انداخته اید. خوب  
جواب این است که شما جنایت کرده اید.  
اگر جنایت نمی کردید که ما طبیب بدون  
مرز راه نمی انداختیم. در اینجا هم باید به  
اهل سنت گفته شود که شما حاکمانی قرار  
دادید که به خاطر ظلمشان باعث شدند  
ائمه ما برای رفع نیازهای جامعه خمس  
را راه ببندازند و اگر شما حاکمانی قرار می  
دادید که حق هرکسی را درست می دادند و  
خودی و غیر خودی نمی کردند ائمه ی ما  
خمس را راه نمی انداختند.

بنابراین اگر حاکمان و دولتهای اسلامی،  
حق همه را بدهند ائمه درآمدها به یک

کلمه (غنمتم) از غنیمت گرفته نشده است  
که شما بگویید مربوط به غنیمت جنگی  
است بلکه از (غنم) گرفته شده است که  
به معنای مطلق سود است. خلاصه اینکه  
این کلمه ی (غنیمت) است که در غنیمت  
جنگی اصطلاح شده است نه کلمه ی  
(غنمتم). در آیه نمی گوید (وَاعْلَمُوا أَن  
غَنِمْتُمْ) بلکه می گوید (وَاعْلَمُوا أَن  
غَنِمْتُمْ). بله، آیات سوره ی انفال، مربوط  
به بحث جنگ است ولی باید گفته شود که  
شان نزول و فضای آیات مخصص نیست  
یعنی اگر مطلبی در بین آیات خاصی آمد،  
دلیل بر این نمی شود که آن مطلب فقط  
مربوط به همان آیات است. با یک مثال  
توضیح می دهیم:

در آیه ی ۲۱۶ سوره ی بقره آمده است:  
كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كُرْهُ لَكُمْ  
وَ عَسَىٰ أَن تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ  
وَ عَسَىٰ أَن تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ  
معنی: جنگ [با دشمن] بر شما مقرر و  
لازم شده، و حال آنکه برایتان ناخوشایند  
است. و بسا چیزی را خوش ندارید و آن  
برای شما خیر است، و بسا چیزی را دوست  
دارید و آن برای شما بد است.

این آیه و آیات بعدش نیز راجع به  
جنگ است. حال روشن است که جمله ی  
وَ عَسَىٰ أَن تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ  
وَ عَسَىٰ أَن تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ  
مختص به جنگ نیست بلکه سخنی کلی است.  
از طرف دیگر ائمه ی ما که داناترین  
افراد به قرآن و به احکام دین هستند برای  
اثبات خمس به این آیه تمسک کرده اند.  
پس نتیجه می گیریم که خمس مطلبی  
شرعی است و هیچ شک و شبهه ای در  
آن نیست زیرا هم قرآن در آن ظهور دارد  
و هم روایات ائمه اطهار علیهم السلام

از طرف دیگر ائمه ی ما که داناترین افراد به قرآن و به احکام  
دین هستند برای اثبات خمس به این آیه تمسک کرده اند.  
پس نتیجه می گیریم که خمس مطلبی شرعی است و هیچ  
شک و شبهه ای در آن نیست زیرا هم قرآن در آن ظهور دارد  
و هم روایات ائمه ی اطهار علیهم السلام آن را می رسانند و  
آنان که هم اهل بیت بوده اند، هم عرب بوده اند، هم دین دار  
بوده اند، هم اهل هوا و هوس نبوده اند از این آیه این گونه  
فهمیده اند و برای ما این گونه بیان کرده اند.

آن را می رساند و آنان که هم اهل بیت  
بوده اند، هم عرب بوده اند، هم دین دار  
بوده اند، هم اهل هوا و هوس نبوده اند از  
این آیه این گونه فهمیده اند و برای ما این  
گونه بیان کرده اند.

می آیند و از معنای لغوی غنیمت استفاده  
کرده و خمس را در همه چیز واجب  
می دانند در حالی که این صحیح نیست.  
اگر کلمه ای در معنای، اصطلاح شده  
باشد دیگر نمی توان معنای لغوی آن  
را گرفت. اگر چنین باشد که شیعیان  
انجام می دهند می توان کلمه ی فیء  
را هم در آیات مربوط به فیء به معنای  
لغوی گرفت و پول دیگری نیز به عنوان  
فیء از مردم گرفت. همچنین می توان  
کلمه صلوات را در آیه ی حافظوا علی  
الصلوات به معنای دعا گرفت نه نماز.  
بنابراین اگر کلمه ای در یک معنای  
اصطلاح شده باشد باید همان معنای  
اصطلاحی را گرفت. بنابراین، اینکه  
شیعیان برای اثبات خمس در آمد می  
آیند و برای اهل سنت از کتابهای لغت  
شاهد می آورند که غنیمت معنای اعم  
دارد خود اهل سنت این مطلب را قبول  
دارند و بحث، در رابطه ی با معنای  
لغوی نیست بلکه بحث بر سر این است  
که لفظ غنیمت در آیه ۴۱ سوره انفال  
اصطلاح شده است و دیگر معنای  
اصطلاحی آن مراد است دقیقا مثل آیات  
مربوط به فیء. درست است که کلمه ی  
فیء لغتا به معنای بازگشت است و به  
چنین معنای لغوی نیز در جاهای دیگر  
قرآن آمده است ولی در آیات سوره ی  
حشر معنای اصطلاحی اش منظور است  
همچنین کلمه ی غنیمت درست است  
که در جاهای دیگر قرآن مثل فعدند الله  
مغانم کثیره معنای لغوی اش منظور  
است ولی در آیه ی ۴۱ سوره انفال تنها  
معنای اصطلاحی اش منظور است.

■ جواب: اولاً باید این مطلب مورد  
توجه قرار گیرد که در آیه ی ۴۱ سوره

انفال لفظ غنیمت نیامده است بلکه لفظ  
(غنمتم) آمده است و لفظ غنمتم در غنائم  
جنگی اصطلاح نشده است. ممکن است  
لفظ غنیمت در غنائم جنگی اصطلاح شده  
باشد ولی لفظ (غنمتم) اینجور نیست.

۱. اهل سنت می گویند آیه ۴۱ سوره  
انفال مربوط به غنیمت جنگی است و  
غنیمت در این آیه اصطلاح شده است  
برای غنیمت جنگی ولی شیعیان



رهبران دینی ما هستند در بعضی زمانها چنین پولی را از مردم گرفته اند می توانیم بگوییم که این کار ، یک کار دینی است .

به عبارت دیگر ما یک اصل ثابت داریم و آن این است باید که فقیری باقی نماند و همچنین باید نیازهای فرهنگی جامعه برطرف شود ، حال زمانی بر طرف شدن این نیازها با خمس است و زمانی با ربع و زمانی با سدس .

۷، خوب این پول را با عنوان زکات بگیرد نه با عنوان خمس که بعدا در دلالت آیه اشکال پیش بیاید؟

■ جواب : اولاً دلالت آیه اشکال ندارد و روایات هم وجود دارد و ثانیاً چون زکات را حکومت می گیرد و امری حکومتی است ما اگر بخواهیم زکات بگیریم حکومت با ما مقابله می کند چون حکومت زکات را مال خود می داند. بنابراین ما باید با نام دیگری مثل خمس ، حق فقراء ، صدقه ، انفاق ، آتوا حقه و .... که عنوان حکومتی ندارد از مردم پول بگیریم. اگر زمانی رسید که حکومت اجازه نداد از مردم چیزی به نام خمس گرفته شود در آن صورت همان دلیل عقلی به ما می گوید نام خمس را تغییر بده و نام دیگری بر روی آن بگذار و نگذار فقیران از فقر بمیرند و کارهای فرهنگی زمین بماند.

بله ، اگر حکومتها کاری به زکات و خمس نداشته باشند و مالیات خودشان را بگیرند ما به عنوان زکات از مردم پول می گیریم. ما روی اسم مشکل نداریم. و البته اگر زکات دست ما افتاد به مقداری زکات می گیریم که فقیر نباشد و نیازهای ضروری جامعه برطرف شود. هرچقدر را که حکومت انجام داد که هیچ ولی بقیه ی نیازهای جامعه را ما می بینیم که چقدر است و به همان اندازه از مردم پول می گیریم.

بله می توان این جور برنامه ریزی کرد که هر شخصی به اختیار خودش مقداری از حقوقش را به کارهای ضروری جامعه اختصاص داد.

۸، به نظر شما زکات فقط به ۹ چیز تعلق می گیرد؟

■ جواب : اگر زکات دست حکومت باطل باشد بله می گوییم فقط به نه چیز تعلق می گیرد و تا جایی که می شود کمتر به حکومت داده شود ولی اگر حکومت دست متولیان حق بود به مقداری می تواند بگیرد که فقیری باقی نماند و نیازهای ضروری جامعه برطرف شود. چون بعد از پیامبر حکومتها ، معمولاً حکومتها باطل بوده اند ائمه اصرار داشتند که زکات فقط به همان نه چیزی که پیامبر مشخص کرد تعلق می گیرد. بنابراین ائمه از طرفی برای اینکه حکومت با آنها برخورد بد نداشته باشد

که با لباس غصبی نماز خوانده گناه مرتکب شده ولی نمازش صحیح است و رابعا باید گفته شود بالاخره کسی که ثروتمند است باید قسمتی از مالش را خرج کسانی کند که نمی توانند کسب درآمد داشته باشند. بله اگر شخصی می تواند کسب درآمد داشته باشد ولی به خاطر بی حالی این کار را نمی کند نباید به او پول داد و ثروتمندان در برابر او مسئول نیستند ولی اگر کسی واقعا نتواند کسب درآمد داشته باشد واجب است که ثروتمندان حقوق او را بدهند. همچنانکه در روایات آمده است : همانا خداوند در مالهای ثروتمندان برای نیازمندان به مقدار کفایتشان واجب کرده و اگر دانسته بود که به آنها نمی رسد آن سهم را زیادتر کرده بود. (وسائل الشیعه، کتاب الزکاه، باب اول) بنابراین می توان این پول را به عنوان وجوب از مردم گرفت. (ان الله قَرَضَ فی أموال الأغنیاء للفقراء ما یَکْفِیهِم)

جالب است بدانید که درست است که ثروتمندان مالک اموال خود هستند ولی این مالکیت حدود دارد و مالکیت مطلق نیست. شخص ثروتمند آنقدر مالکیت ندارد که بتواند بگوید من نمی خواهم پولم را به فقیر بدهم.

**اگر حاکمان و دولتهای اسلامی ، حق همه را بدهند همه درآمدها به یک کیسه می رود و از همان کیسه ، همه هزینه ها پرداخت می شود مثل زمان پیامبر. در زمان پیامبر خمس مطرح نبود چون مردم وظیفه ی خود را در پرداخت اموال برای نیازهای جامعه عمل می کردند و حکومت هم دست پیامبر بود و پیامبر حکومتش، حکومت حقه بود ولی کم کم بحث حکومتها پیش آمد که حق مردم را نمی دادند و در نتیجه نیاز به خمس احساس شد**

حال این که چقدر باید بدهند ، بستگی دارد به اینکه با چه مقدار نیازها برطرف می شود. در یک زمان ممکن است با یک پنجم این نیاز بر طرف شود و در زمانی با یک چهارم.

پس اصل دادن واجب است ولی مقدارش متغیر و اینکه در بعضی از روایات داریم که ائمه هم مقدار متغیری برای چنین پولی مشخص کرده اند به همین خاطر است.

حتی اینکه در زمانی ائمه خمس را مباح کرده اند یا به خاطر این بوده که در آن زمان ، حکومتها اجازه ی گرفتن همین پول را هم نمی دادند و به همین خاطر ائمه گفتند الآن دیگر این پول را ندهید تا شیعیان شناخته نشوند یا برای این بوده که در برخی سالها وضع مردم خوب بوده و نیازی به گرفتن خمس نبوده است.

خلاصه کلام اینکه چون ائمه ی ما که

مراجع از اشتباه حکومتها کمتر است. ۵، به هر حال با توجه به سوال اول آیا آیه ی خمس ، خمس در درآمد کسب را می رساند یا نه؟

■ جواب : اگر جواب ما را در جزوه (چرا خمس نمی دهیم؟) و همچنین در پاسخ سوال اول دیده باشید متوجه می شوید که آیه ، خمس درآمد کسب را هم می رساند و طبق توضیحی که داده شد خمس درآمد کسب از خود آیه استفاده می شود و در نتیجه خمس ، مطلبی کاملاً شرعی و قرآنی است. ائمه ی ما نیز از آیه، خمس را فهمیده اند. ولی همچنانکه در جواب سوال اول بیان شد ما سعی می کنیم از باب دیگری وارد شویم و با کمک دلیلهای عقلی بحث کنیم.

بنابراین اگر ما خمس را کنار بگذاریم باعث می شود که افرادی که مبارز سیاسی هستند درب خانه شان بسته شود و این عاقلانه نیست. یعنی و لو اینکه دلائل خمس کامل نباشد این مسائل و مشابه آن کمک می کند تا ما بگوییم باید راهکاری اندیشید. اگر حکومت ، مانند حضرت رسول و حضرت علی علیهما السلام حق افراد منتقد را بدهد که هیچ و الا عاقلانه

کیسه می رود و از همان کیسه ، همه ی هزینه ها پرداخت می شود مثل زمان پیامبر. در زمان پیامبر خمس مطرح نبود چون مردم وظیفه ی خود را در پرداخت اموال برای نیازهای جامعه عمل می کردند و حکومت هم دست پیامبر بود و پیامبر حکومتش ، حکومت حقه بود ولی کم کم بحث حکومتها پیش آمد که حق مردم را نمی دادند و در نتیجه نیاز به خمس احساس شد و ائمه از قابلیت قرآن استفاده کردند و خمس را از مردم گرفتند تا به مصرف فقیرانی برسانند که حکومتها ناعادل سنی مسلک ، حق آنها را نمی دادند.

در زمان ما هم همینطور است. مردم خود عربستان سعودی آیا فقیر ندارند؟ آیا ایران فقیر ندارد؟ متأسفانه چه پولهایی در کشور ما به جیب افراد خاص می رود ولی فقرای زیادی هستند که احتیاج به مخارج زندگی دارند. حال اهل سنت به ما می گویند شما این پولی را که می توان برای فقراء خرج کرد نگیرید. در چنین صورتی ببینید چه افتضاحی می شود و چقدر افرادی از گرسنگی می میرند یا به سوء تغذیه گرفتار می شوند.

۲، اگر این چنین است که شما میگویید امروزه می توان از زکات استفاده کرد و همان پول زکات را برای فقرای جامعه بگذاریم. دیگر چرا خمس می گیریم؟

■ جواب : الآن حکومت ما زکات می گیرد. مالیات می گیرد. نفت دارد. گاز دارد. ولی با همه ی این احوال کشور ما اینقدر فقیر دارد. حال آیا نباید به اینها رسیدگی کرد؟

تازه حکومت ، همه را یک جور اداره نمی کند و تفاوت طبقاتی زیادی وجود دارد.

۳، اگر حاکمان اشتباهی کنند و حق مردم را ندهند ما می توانیم پول دیگری از مردم به عنوان وجوب شرعی بگیریم؟

■ جواب : بله می توانیم چون از کلیات دستورات اسلامی چنین مطلبی را برداشت می کنیم و ما چون فهم و روش ائمه ی خود را قبول داریم می توانیم چنین کاری بکنیم چون آنها چنین کاری کردند.

۴، الآن که این همه خمس داده می شود ولی با این حال هنوز این همه فقیر وجود دارد. بنابراین به نظر می رسد گروهی همین خمس را درست مصرف نمی کنند؟

■ جواب : درست است. گروهی در خرج کردن خمس اشتباه می کنند و سوء استفاده می کنند و ما از این اشتباهات دفاع نمی کنیم ولی به هر حال اشتباه بیوت



به هم بزینم، بله، باید برای بالا بردن فهم مردم آرام آرام برای آنها فلسفه ی خمس را توضیح دهیم.

۱۲، آیا نمی شود از پولداران بیشتر از خمس گرفت و از فقیران نگرفت؟

■ جواب: بنده همین الان اگر کسی بیاید و بخواهد خمسش را حساب کند اگر ثروتمند باشد به او می گویم آیا نمی خواهی بیشتر بدهی؟ و اگر ثروتمند نباشد به او می گویم خودت احتیاج نداری؟ خودت در خانواده، فقیر نداری؟ و سعی می کنم تا جایی که می شود از او کمتر گرفته شود ولی نمی شود قانون را به هم زد. قانون، قانون است ولی دارای انعطاف است که آن بدست متولی امر می باشد.

بنابراین می توان گفت خمس، حد وسط است و اینکه ائمه به آیه ی خمس تمسک کرده اند برای این است که حد وسط را مشخص کنند و نظمی در این کار باشد و یک معیاری وجود داشته باشد ولی این خمس می تواند متغیر باشد. هرگاه می خواهیم قانونی صادر کنیم ابتداء یک قانون کلی می نویسیم و سپس به آن تبصره می زنیم یا به مجری آن، قدرت انعطاف می دهیم. بحث خمس هم همینطور است. خمس به عنوان قانون کلی و برای ایجاد نظم کار است ولی همین قانون می تواند تبصره هائی داشته باشد.

این نکته هم دقت شود که امروزه خرافات زیادی در جامعه وجود دارد و به نام آن خرافات پولهایی زیادی از مردم گرفته می شود و صرف اموری می شود که هیچ لزومی ندارد. ببینید روزانه چقدر پول برای فال گیری یا آینه انداختن یا برای امام زاده های جعلی پرداخت می کنند. چنین پولهایی خرج می شود ولی فقرای زیادی نیز در جامعه هستند. امروزه گروهی، مردم را در خرافات فرو برده اند به طوری که شخص حاضر است برای فال گرفتن پول بدهد، برای غذا خوردن در فلان رستوران پول کلانی بدهد، برای مداح های دروغ گو در روضه پول بدهد ولی اگر به او گفته شود برای چاپ کتاب پول بده نمی دهد. حاضر است حتی برای ساخت ضریح یک امام زاده ی بی سند پول بدهد ولی برای فقراء پول نمی دهد. بنابراین اگر ما با تشکیلات خاصی از آنها پول نگیریم معلوم نیست پول خود را کجا خرج کنند. بنابراین وجود داشتن تشکیلات خاص بخصوص برای عوام مردم خوب است تا لا اقل پول آنها در مسیر بهتری خرج شود.

از باب مثال مردم روضه می گیرند و شام می دهند و همه کاری می کنند و اگر پول، کم آوردند به روحانی پول نمی دهند. حال در چنین شرائطی روحانی باید چه کند؟ آیا باید داد بزند و از مردم

نبوده است چون حکومت اسلامی نبوده است. پس زکات یعنی مال دادن و پول خرج کردن. بله وقتی به مدینه آمدند زکات به معنای اصطلاحی واجب شد که اصلا اسم آن زکات در آیات قرآن، صدقه است چنانکه در سوره ی توبه آمده است: (خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً... توبه، ۱۰۳) یا می فرماید ( إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَ... توبه - ۶۰)

پس زکاتهایی که در قرآن است به معنای زکات اصطلاحی نیست بلکه زکات اصطلاحی در قرآن به نام صدقه آمده است ولی آن صدقه در طول زمان به زکات

**ائمه ما نمی خواستند پایه های اخلاق فرو بریزد اما زمان شاه، ما مردم را به نافرمانی مدنی خواندیم و متاسفانه مردم عادت کردند و امروزه هرکسی به فکر حيله ای است که حق حکومت را ندهد و حتی جدیدا در دارائی های خود دروغ می گویند تا به خیال خود خمس را هم نپردازند.**

نام گذاری شد. بنابراین زکات به معنای مطلق مال دادن است و آیاتی که در قرآن هست که امر به زکات کرده اند منظور مطلق مال دادن است که شامل زکات اصطلاحی، صدقه، خمس و... می شود.

از طرف دیگر اینکه مشاهده می کنید روحانیون بیشتر خمس را مطرح می کنند به این خاطر است که بیشترین مخاطب آنها مردم شهرها هستند نه روستاها. این یک مطلب عقلانی است که اگر بیشتر مخاطبین به مطلب خاصی نیازمند بودند همان مطلب برای آنها بیان شود. بله، اگر روحانیون به روستا رفتند طبیعتا باید برای آنها بحث زکات را مطرح کنند و همین کار را نیز می کنند. پس چون در شهر، مردم بیشتر خمس بدهکارند روحانیون بحث خمس را مطرح می کنند و چون در روستاها معمولا بحث زکات مطرح است بحث زکات را مطرح می کنند.

۱۱، با همه ی این صحبتها آیا موافقید که بر این نوع پول گرفتن، اسم خمس نگذاریم؟

■ جواب: نه، موافق نیستم چون طبق آیات و روایات، خمس امری شرعی است اما باید برای مردم توضیحاتی که گفتم را بدهیم تا کار درست شود. حتی از نظر عقلانی خوب نیست تشکیلاتی که الان در رابطه ی با خمس ایجاد شده را

مثالی دیگر: اگر ما اشتباه کردیم و پول مخصوص فقراء را به شخصی دادیم تا او به فقیران برسد ولی او فرار کرد و فقراء باقی ماندند نمی توانیم بگوییم دیگر به فقراء نرسیم بلکه باید باز تلاش کنیم و پول دیگری برای خرج فقراء اختصاص دهیم چون چاره ای نیست.

به همین خاطر است که در روایات داریم اگر سنی، شیعه شد یا به اصطلاح، غیر مستبصر، مستبصر شد نمازها و روزه های قبلی اش صحیح است ولی زکاتش را باید دوباره بدهد چون در غیر موضعش خرج کرده است همچنانکه در مثالی که زده شد شخص چون پولش را اشتباها به

کسی داده که بعدا فرار کرده دوباره باید پول بدهد.



۱۰، در قرآن بیشتر بحث زکات مطرح است تا خمس. حال دادن زکات شامل پولی که شما گفتید نیز می شود یا فقط زکات اصطلاحی را می گوید؟ از طرف دیگر چرا با اینکه در قرآن بیشتر بحث زکات آمده است روحانیون کمتر بحث زکات را مطرح می کنند و بیشتر از خمس می گویند؟ الان این شبهه مطرح است که چون خمس به روحانیون می رسد، روحانیون بیشتر از خمس می گویند.

■ جواب: زکات علاوه بر آیات مدنی در آیات مکی نیز هست و در مکه زکات اصطلاحی که حکومت می گیرد واجب

اصل زکات را نمی توانستند نفی کنند ولی چون حکومت، باطل بود اصرار داشتند که تا جایی که می شود کمتر به حکومتها زکات برسد و بیشتر پول به آنها برسد تا خرج نیازهای ضروری جامعه کنند.

در اینجا همین نکته هم توجه شود که ائمه در چنین شرائطی رعایت قانون حکومت را لازم می دانستند و بالاخره مردم را تشویق می کردند که نظم جامعه نباید به هم بخورد. بنابراین می گفتند وقتی حکومت می خواهد زکات بگیرد شما مقدار حداقل زکات را بدهید ولی بقیه اش را با اسم خمس از آنان می گرفتند تا خرج نیازهای ضروری جامعه کنند. این نکته، نکته ی بسیار مهمی است که ائمه با این کار می خواستند، مردم، منافق و دروغگو بار نیابند که اگر حکومت از آنها پرسید زکات دادی به دروغ نگویند داده ام ولی در واقع نداده باشد و نمی خواستند که مردم نافرمانی مدنی کنند تا دروغگو بار بیابند اما در ایران، در زمان شاه، حکومت، قوانین خود را رعایت می کرد ولی مردم رعایت نمی کردند و بعضا دروغگو از راستگو تشخیص داده نمی شد و گروهی می خواستند به دروغ هم که شده قوانین را رعایت نکنند ولی امروزه بدتر شده است و بعضا هم حکومت و هم مردم قوانین را رعایت نمی کند و به دروغ متوسل می شوند. اگر وضع این چنین ادامه پیدا کند در سالهای آینده واقعا نمی توان منافق را از راستگو تشخیص داد و پایه های اخلاق واقعا فرو می ریزد.

ائمه ی ما نمی خواستند پایه های اخلاق فرو بریزد اما زمان شاه، ما مردم را به نافرمانی مدنی خواندیم و متاسفانه مردم عادت کردند و امروزه هرکسی به فکر حيله ای است که حق حکومت را ندهد و حتی جدیدا در دارائی های خود دروغ می گویند تا به خیال خود خمس را هم نپردازند.

۹، طبق تفسیر شما مردم مجبورند هم زکات بدهند و هم خمس و هم مالیات. آیا این بی انصافی نیست؟

■ جواب: اگر پدری به خاطر خطاهش به بچه هایش ضرر برساند دیگر بچه ها چاره ای ندارند و باید ضرر را تحمل کنند. در بحث ما نیز همینطور است. پدرانمان پس از پیامبر به حکومت باطلی رأی دادند، پس ما باید مشکلاتش را همگی تحمل کنیم و باید هم زکات بدهیم و هم خمس. در زمان خودمان، ما باید سعی کنیم حکومت به سمتی حرکت کند تا دیگر لازم نباشد هم خمس بدهیم و هم زکات و هم مالیات.



پول طلب کند؟ در اینجا خوب است پولی وجود داشته باشد که اگر مردم پول ندادند روحانی از جای دیگر تامین شود. بنابراین وقتی با افرادی جاهل مواجهیم چه باید بکنیم؟ برای چنین افرادی باید تشکیلاتی وجود داشته باشد تا به درستی، پول آنها خرج شود ولی اگر فردی عاقل است و فهمیم، می توانیم به او بگوییم تو ماهیانه فلان مبلغ را بده و اسمش را خمس نگذار.

۱۳، چرا بعضی از روحانیون، که از پول خمس استفاده می کنند آنقدر وضع مالیشان خوب است؟

یعنی تا پول، میان ثروتمندان شما دست به دست نگردهد.

بنابراین خود افرادی که مسئولیتی درباره ی خمس دارند باید به این آیه توجه داشته باشند.

۱۴، آیا همه ی مراجع وقتی قسمتی از خمس را به روحانی برمی گردانند این نکات را به روحانی تذکر می دهند؟

■ جواب: بله تذکر می دهند و اگر ندادند آنها نیز اشتباه می کنند. برای مثال کافی است ورقه های اجتهاد و اجازاتی که از مراجع برای من آمده را ببینید تا

درس بخواند و تبلیغ کند و وارد کارهای اجرائی نشود و نخواهد حقوق بگیر کسی باشد و نخواهد اشتباهات دیگران را توجیه کند، در چنین صورتی آیا نباید منبعی باشد که این روحانی را تامین کند؟

معمولا حکومتها چنین روحانیونی را تامین نمی کنند و قبلا توضیحاتی در این باره دادیم.

در واقع تامین کردن روحانیون، یکی از ضرورتهای اصلی جامعه است. یک روحانی اگر از طرف حکومتها تامین شود ناچار باید خواست آنها را عمل کند همچنانکه گروهی از روحانیون اهل سنت

**بنابراین می توان گفت خمس، حد وسط است و اینکه ائمه به آیه خمس تمسک کرده اند برای این است که حد وسط را مشخص کنند و نظمی در این کار باشد و یک معیاری وجود داشته باشد ولی این خمس می تواند متغیر باشد. هرگاه می خواهیم قانونی صادر کنیم ابتداء یک قانون کلی می نویسیم و سپس به آن تبصره می زنیم یا به مجری آن، قدرت انعطاف می دهیم. بحث خمس هم همینطور است. خمس به عنوان قانون کلی و برای ایجاد نظم کار است ولی همین قانون می تواند تبصره هائی داشته باشد.**

■ جواب: اصل مساله این است که کار فرهنگی در جامعه یکی از نیازهای ضروری جامعه است و روحانیون که همه ی وقت خود را برای این کار می گذارند باید از منبعی تامین شوند و آن منبع همین پولهای است که مردم برای بر طرف شدن نیازهای ضروری جامعه می دهند. اما روشن است که یک روحانی نمی تواند بیش از حد از چنین پولی استفاده کند. وقتی یک روحانی پول خمس را به مرجعی می دهد آن مرجع مقداری از آن پول را به روحانی بر می گرداند تا او در منطقه ی خودش صرف فقراء و نیازهای منطقه کند. حال اگر آن روحانی با اینکه خودش احتیاج ندارد، صرف خودش کرد دیگر مشکل از خود اوست و اگر کسی از این طریق ثروتمند شد مقصر، آن روحانی است نه اینکه اصل کار اشتباه باشد.

راه کنترل هم به آن صورت نداریم. اتفاقا این کار خوبی است که کم کم یاد بدهیم خود افراد پلیس و کنترل کننده ی خود باشند و از این طریق افراد را ننگهبان خود کنیم به این صورت که افراد، آگاه شوند و خمس خود را به روحانیونی که وضع بسیار خوبی دارند ندهند و از طریق دیگری آن را به مرجع تقلید خود برسانند و خود این کار، دارای ثمرات زیادی است. به هر حال اینکه شخصی با پول خمس ثروتمند شود و پول زیادی جمع کند صحیح نیست. در آیه ی ۷ سوره ی حشر آمده است که پولها باید صرف ضروریات زندگی مردم شود و دلیلش هم این است که: **كُلٌّ لِيَكونَ دَوْلَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ**

مشاهده کنید چقدر مراجع تقلید، سفارش به احتیاط کرده اند و این نکته را تذکر داده اند که باید خمس به مصارفی برسد که مورد رضای خداوند باشد.

۱۵، آیا بهتر نیست این نکات برای مردم تذکر داده شود تا مردم به روحانیون بد گمان نباشند؟

■ جواب: بله، باید دقیقاً و البته طبق فهم مردم برای آنها توضیح داد تا بدگمانی ها از بین برود و دیگر مردم نگویند خمس را چرا باید به آخوندها بدهیم تا آنها بخورند؟

۱۶، به طور کلی چرا باید مقداری از خمس، صرف روحانیون شود؟ شما گفتید اصل خمس برای این است که فقیری در جامعه نماند. مصرف خمس برای فقراء را قبول داریم ولی اینکه مقداری از آن پول به روحانیون برسد به چه دلیل است؟ می توانیم بگوییم روحانیون نیز حقوق بگیر دولت باشند همچنانکه روحانیون اهل سنت چنین هستند.

■ جواب: طبق حرف شما می توانیم بگوییم فقراء را هم دولت باید غنی کند پس چرا پول به فقراء بدهیم. وقتی می بینیم حکومت و دولت عملاً نمی تواند به همه فقراء رسیدگی کند باید منبع درآمد دیگری را برای آنها ایجاد کنیم. در مورد روحانیون هم چنین است.

از یک طرف می بینیم که تبلیغات صحیح دینی، در جامعه مورد نیاز است و کسی منکر آن نیست و از طرف دیگر وقتی می بینیم که یک روحانی برای اینکه بتواند فقط

، وابسته ی به حکومتها هستند و مستقل نیستند و هر حاکمی را ولی امر و لازم الاطاعه می دانند. اگر روحانیون، امروزه به صورت مستقل تامین نشوند و وابسته به حکومت باشند، روحانیت ما نیز می شود حکومتی و دولتی مثل گروهی از روحانیت اهل سنت و دیگر هیچ حرفی نمی توان زد. تازه در دنیا، تفکیک قوا را امری پسندیده می دانند. حال جالب است بدانید که روحانیت خواسته اند در تمامی امور حتی در بودجه از حکومت منفک و جدا باشند. در واقع می خواهند تفکیک قوا به تمام معنای آن را داشته باشند و این، یک حسن است نه عیب. از سوی دیگر یک سویاس اطمینانی باید در جامعه درست کرد و روحانی مستقل سویاس اطمینان است یعنی کسی که بتواند دین را به درستی به مردم بشناساند و اشکالات دین داران و کسانی که دین را اشتباه به مردم یاد می دهند بیان کند. بتواند بر حکومتها انتقاد کند، داد بزند و بتواند صدای خود را به مردم برساند.

جالب است بدانید که برخی حکومتها، سعی دارند تا جایی که می شود مرجع و روحانی مستقل وجود نداشته باشد و دقیقاً متوجه هستند که چه راه هائی را باید ببندند. مثلاً امروزه می گویند خمس باید به مراجع معینی داده شود و مثلاً افرادی که معمولاً با حکومتها نیستند را کاری کرده اند که مردم به آنها خمس ندهند.

بله اگر حکومتی تشکیل شد و گفت من حقوق روحانیون را تامین می کنم و آنها هرچه می خواهند از من انتقاد کنند و

هر حرفی که می خواهند بر علیه من بزنند می توان گفت در چنین صورتی حقوق و شهره ی روحانیون را آن حکومت بدهد و دیگر به روحانیون خمس ندهیم ولی باید گفته شود که اولاً چنین نوع حکومتی در حال حاضر وجود ندارد و ثانیاً در صورتی که حکومتی چنین ادعائی کند از کجا معلوم که روی حرفش بماند؟ انسانها معصوم نیستند. شاید فردا از حرفشان برگشتند. بنابراین همانطور که گفتیم باید سویاس اطمینانی برای حفظ دین مردم وجود داشته باشد که در مواقع لزوم بتوان از آن استفاده کرد. بنابراین بهتر است که حوزه ها مستقل بمانند و حکومتی نشوند.

یک روحانی اگر بخواهد خوب تبلیغ کند و حرف خودش را چه در امور دینی و چه در امور سیاسی بزند باید مستقل باشد. اصلاً یکی از مشکلاتی که روحانیون امروزه با آن درگیرند این است که یک روحانی نمی تواند حرفهای خود را به طور صریح بزند. امروزه اگر یک روحانی بخواهد حرف جدید بزند و جزوه یا کتابی چاپ کند، اگر باب طبع حکومتها نباشد نمی تواند به راحتی این کار را انجام دهد. چنین روحانی ای را معمولاً در مجامع عمومی دعوت نمی کنند، چنین روحانی ای معمولاً به رادیوها و تلویزیون ها راه پیدا نمی کند، جزوه ها و کتابهایش اجازه ی چاپ نمی گیرد و .... بنابراین استقلال داشتن حوزه و روحانیون می تواند در چنین مواقعی به کمک بیاید و چنین شخصی بتواند با بودجه های مستقل از حکومت، تبلیغات خود را انجام دهد. متأسفانه امروزه می بینیم که حتی در ایران کم کم مساجد نیز از حالت مردمی بودن و استقلال داشتن خارج شده و حکومتی می شود یعنی حکومت سعی دارد روحانیون وابسته به خودش را در مساجد قرار دهد و در مواردی دیده شده است که با ورود بسیج به مساجد، روحانی مستقل و با سواد را از مسجد بیرون کرده اند. بنابراین همچنانکه مستقل بودن مساجد کاری بسیار مهم است مستقل بودن حوزه های علمیه نیز همینطور است.

علاوه بر همه ی این حرفها، الآن که سعی کرده اند روحانیون را از حال استقلال خارج کنند باز حقوقی که به روحانیون می دهند در حد کمی است و در نتیجه وجود منبعی دیگر ضروری به نظر می رسد. به علاوه روحانی، پدر معنوی مردم نیز هست و فقیران معمولاً به آنان مراجعه می کنند و به همین خاطر وجود مقداری پول نزد آنها برای چنین اموری لازم به نظر می رسد.

ادامه دارد ....



گزارش‌نامه‌ی داخل  
دفتر شیخ عالی‌مقام  
حضرت آیت‌الله العظمی صانعی

خرداد و تیر - ۱۳۹۱ رجب و شعبان ۱۴۳۳ - مارس و فوریه ۲۰۱۲  
شماره ۳۲/۲۴ صفحه  
www.saanei.org & safir@saanei.org

درج مقاله‌ها و تحلیل‌ها در راستای اطلاع‌رسانی و ارتقاء  
سطح فکری می‌باشد و دلالتی بر تأیید آن نیست.

دفتر قم :

خیابان شهید محمد منتظری - کوچه ۴ - پلاک ۸

کدپستی : ۳۷۱۳۷۴۳۶۹

تلفن : ۷۷۴۴۷۶۷ / ۷۷۴۴۰۱۰ / ۶۲ - ۷۸۳۱۶۶۰

فکس : ۷۷۳۵۰۸۰ - ۲۵۱

وب سایت : www.saanei.org

پست الکترونیکی : istifta@saanei.org

## حضرت آیت الله العظمی صانعی :

نظر دینی من - که نشأت گرفته از نیم قرن کنکاش و تلاش و بازخوانی فقه جواهری و متدهای ماندگار فقهی است - این است که حقوق زنان و مردان در تمام امور برابر است و زن می‌تواند تمام پست‌های دولتی یا مقامات دینی بسیار مهم را به دست گیرد. عقیده دارم همچنان که مرد می‌تواند در تمام امور اجتماعی و فکری فعالیت کند، زن هم می‌تواند. چگونه می‌توان باور کرد که مردان از امان زنان به معراج برسند ولی از حقوق فردی و اجتماعی خود محروم باشند.

چکیده اندیشه‌ها

## حلول ماه رجب المرجب در گفتاری از حضرت آیت الله العظمی صانعی (مدظله العالی) در ماه رجب، به جنگ خدا نرویم!

بسم الله الرحمن الرحيم

رجب از ماه‌های حرام است. جنگ را مردم بت پرست و جاهلیت در ماه‌های حرام ممنوع می‌دانستند و با دشمنانشان به احترام ماه رجب و ماه‌های حرام نمی‌جنگیدند. سید بن طاووس (قدس سره) در اقبال می‌گوید: آیا خوب است ما ماه رجب به جنگ خدا برویم؟! آنهایی که مشرک و بت پرست بودند با هم نمی‌جنگیدند، سزاوار است ما هم با معصیت‌ها با خدا درگیر نشویم، خدای مهربان، خدای رؤوف، خدای منان، بعد هم فایده‌ای ندارد چون که با گناهانمان ما هستیم که ضرر می‌کنیم. ما را چه شده که برای این دنیا و برای این چهار روز زندگی، خدای ناخواسته گناه کنیم آن هم در ماه رجب، آن هم در ماهی که جنگ حرام بوده است. در ماه رجبی که به او «رجب الاصب» گفته‌اند، یعنی رحمت‌ها می‌ریزد، و هم «رجب الاضم» گفته‌اند، یعنی در میان ماه‌های دیگر در فضیلت شبیهی ندارد. [۱] و در بعضی از روایات رجب «شهر الله» معرفی شده است. شعبان شهر پیغمبر معرفی شده و رمضان شهر اُمّت معرفی شده است [۲].



در ماه رجبی که «مَلک داعی» است، ملک داعی مال ماه رجب است. در هیچ یک از ماه‌ها ما ملک داعی نداریم. در ماه رجب است که «مَلک داعی» مرتب فریاد می‌زند، آیا توبه کننده‌ای هست که بیاید توبه کند، آیا ملتزمی هست که بیاید التماس کند؟ آیا گناهکاری هست که بیاید از گناهان خودش بر گردد؟ بالاتر از این، آیا ما در ماهی گناه کنیم، و در ماهی عبادت نکنیم که خداوند عظیم‌ترین رحمت و نعمتش را برای ما در این ماه قرار داده است؟! بالاترین نعمت در روز ۲۷ ماه رجب بعثت رسول‌الله (صلی الله علیه و آله و سلم) است: (لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ [۳]) «به یقین خدا بر مومنان منت نهاد که پیامبری از خودشان در میان آنان بر انگیخت». این نعمتی که نعمت کثیر است و بالاتر از او فرض نمی‌شود، در ماه رجب آمده است.

در این ماه یک مقدار به خودمان بیاییم. یک مقدار در خودمان و اعمالمان بنگریم. گاهی اگر توانستیم روزه بگیریم، ادعیه این ماه را بخوانیم. بنا بگذاریم حدّاقل ماه رجب گناه نکنیم. روز سوّم ماه هم که روز شهادت امام علی‌التقی، امام هادی (علیه السلام) است، اظهار عزا کنیم. روزهای دیگرش را هم محترم بداریم، ۱۳ رجب روز ولادت آقا امیرالمؤمنین (علیه السلام). اما همین نکته را از سید بن طاووس می‌خواستیم نقل کنیم که: «ماهی که جنگ در آن حرام است ما با خدا نجنگیم، با خلق خدا هم نجنگیم.»  
والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته

۱. نک: ثواب الاعمال، ص ۵۴
۲. زاد المعاد، ص ۱۲.
- ۳- آل عمران (۳)، ۱۶۴.

## برای اولین بار جلد ۳ و ۴ کتاب مصابیح الاحکام از چاپ خارج شد

جلد سوم و چهارم کتاب مصابیح الاحکام (کتاب الطهارة و کتاب الصلاة) تألیف علامه سید محمد مهدی طباطبائی، معروف به علامه بحر العلوم به همت و تلاش مرکز تحقیقات مؤسسه فرهنگی فقه الثقلین منتشر گردید.

از ویژگی‌های این اثر که با تحقیق و تصحیح جامع و کم نظیر به جامعه علمی و پژوهشی ارائه گردیده است می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

۱. مهمترین و غنی‌ترین اثر فقه استدلالی سده دوازدهم هجری، در مواجهه با مکتب اخباری‌ها؛
۲. تسلط مؤلف بر کلیه آراء و انظار فقهی در هر بحث؛
۳. احاطه نظر مؤلف بر مصادر و منابع فقهی و حدیثی تا زمان خویش؛
۴. منهج منحصر به فرد در نظریه پردازی و مناقشه علمی؛

مجلدات بعدی کتاب مصابیح الاحکام در دست تحقیق می‌باشد که به زودی منتشر و در دسترس محققین و پژوهندگان قرار خواهد گرفت.  
لازم به ذکر است که این کتاب برای اولین بار توسط مؤسسه فقه الثقلین مورد تحقیق، و چاپ گردیده است.

علاقه‌مندان می‌توانند جهت تهیه کتب فوق با  
انتشارات فقه الثقلین تماس حاصل نمایند.

\* نشانی: قم - بلوار شهید محمد منتظری  
کوچه ۲۲/۱ - پلاک ۱۲۵  
\* تلفن: ۰۲۵۱-۷۸۳۵۱۰۱-۸

## قابل توجه پژوهشگران؛ طلاب و فضلاء :

## چاپ کتاب «جواهر الفرائض» برای اولین بار

این کتاب تألیف استاد حکما شیخ ابی جعفر نصیرالدین طوسی می‌باشد. در این کتاب که متن آن به عربی نگاشته شده است با یک مقدمه نسبتاً مبسوط در زندگی و آرای خواجه نصیرالدین طوسی (رحمة الله علیه) شروع شده و به دنبال آن، متن کتاب با تحقیق و تصحیح کامل ادامه می‌یابد.

این کتاب، تنها کتاب فقهی از مؤلف می‌باشد که در اصول علم فرائض و موارد به صورت مختصر، اما بسیار بلیغ و قوی تحریر یافته است. مؤسسه فرهنگی فقه الثقلین به همراه تألیف دو جلد کتاب مفصل فقهی در باب ارث به نام «کتاب‌الارث» توسط حضرت آیت الله العظمی صانعی مدظله، با ارشادات معظم له، جهت تکمیل تحقیقات کتاب مذکور، اقدام به تصحیح و تحقیق کتاب «جواهر الفرائض» نموده است، لذا این کتاب با ۱۹۲ صفحه در قطع وزیری، توسط انتشارات فقه الثقلین به شکل بسیار مطلوبی به چاپ رسیده است.

## پیام تسلیت حضرت آیت الله العظمی صانعی (مدظله العالی) به مناسبت درگذشت خواهر حجت الاسلام و المسلمین آقای حاج شیخ مهدی کربوبی (دام توفیقه)

باسمه تعالی

«إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»

فوت مرحومه مغفوره، ام الشهد زینب کربوبی را به برادر مظلوم و دربند و حشرش، یار دیرین امام و انقلاب جناب حجت الاسلام و المسلمین آقای حاج شیخ مهدی کربوبی (دام توفیقه) وهمه وابستگان نسبی و سببی آن مرحومه تسلیت عرض نموده و از خداوند متعال صبر جمیل و اجر جزیل را برای بازماندگانش مسئلت می‌نمایم. امید آنکه خداوند او را با سَمی و هم نامش زینب کبری (سلام الله علیها) محشور گرداند.

قم القدسة - یوسف صانعی / ۲۴ شعبان المعظم ۱۴۳۳